

دوسفرنامہ دربارہٴ لُرتستان

نوشتہ :

سیسل جان ادموندز بارون دوبڈ

بمراہ با

رسالہ لُرتستان و لُرها

نوشتہ :

ولادیمیر منورسکی

ترجمہ

سکندر امان اللہی بہاروند لیلیٰ نجستیار



انشاءات مائده



۶۳۰

۱۲

ترجمه

سکندر امان‌اللهی بهار و ند - لیلی بختیار

دو سفر نامه در باره لرستان

۳۸

۶۹۹۹-۷۱



کتابخانه شخصی

دو سفرنامه دربارهٔ لرستان

نوشته

سیسیل جان ادموندز بارون دوبرد

همراه با رساله

لرستان و لرها

نوشته

ولادیمیر مینورسکی

ترجمه

دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند

لیلی بختیار

این مجموعه ترجمه‌ای است از آثار زیر:

- 1) Minorsky, V: «*Lur, Luristan*» in *Encyclopedia of Islam*, Luzac, London 1937
- 2) C. J. Edmonds: *Notes on Luristan*, 1917
- 3) Baron, C.A. De Bode: *Travels in Luristan and Arabistan*, Vol. I, J Madden & Co.



انتشارات بابک

دو سفرنامه درباره لرستان
همراه با رساله لرستان و لرها
نوشته: مینورسکی - دوبد - ادهوندز
ترجمه: سکندر امان‌اللهی بهاروند - لیلی بختیار
چاپ اول: ۱۳۶۲
تعداد چاپ: ۳۰۰۰ نسخه
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است
ناشر: انتشارات بابک، تهران - میدان انقلاب، بازار ایران تلفن ۹۲۷۶۱۷

فهرست

۵۷-۵

لرستان و لرها
ولادیمیر مینورسکی

۱۳۷-۵۹

یادداشت‌هایی دربارهٔ لرستان
سیسیل جان ادموندز

۱۸۸-۱۳۹

سفرنامهٔ لرستان
بارون دوبد

لرستان و لرها

نوشتۀ

ولادیمیر مینورسکی

ترجمۀ

دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند

این مطالب ترجمه‌ای است از:

Minorsky, V., «Lur, *Luristan*», in *Encyclopedia of Islam*,
Luzac, London, 1937

زندگی نامه پروفیسور مینورسکی

زندگی نامه شادروان پروفیسور مینورسکی بوسیله سیدحسن تقی زاده و مجتبی مینوی (یادنامه ایرانی مینورسکی دانشگاه تهران: ۱۳۴۸) و همچنین آقای دکتر ابوالقاسم طاهری (سیر فرهنگ ایران در بریتانیا. ص ۲۵۴-۲۶۸) نگاشته شده است که در اینجا خلاصه ای از گفتار نامبردگان را نقل میکنیم. مرحوم تقی زاده در این باره می نویسد:

مینورسکی در سال ۱۹۰۴ مسیحی از روسیه به تبریز آمد و باصطلاح آن زمان نایب جنرال قونسولگری روس در آنجا بود. مشارالیه در پنجم ماه فوریه سنه ۱۸۷۷ مسیحی در قصبه کرچوا در کنار روضخانه ولگا (که حالا آن قصبه در قعر دریای مسکو رفته و از آب پوشیده شده) متولد شده بود و تحصیلات مقدماتی خود را در مسکو بپایان رسانده بود و در دانشگاه آن شهر چهار سال، از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰ تحصیل علم حقوق کرد و بعد در مؤسسه لازارف سه سال متوالی زبانهای شرقی را تحصیل کرد. در سال ۱۹۰۳ مسیحی وارد وزارت خارجه روس شد. از سنه ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ در ایران خدمت کرد و پس از آن پترزبورگ و ترکستان مشغول خدمت بود. و در سنه ۱۹۱۲ در سفارت روس در تهران و بعد چندی هم در سفارت کبرای روس در اسلامبول بود و در آن اوقات مأموریت باتفاق سرآرنولد

در اسلامبول بود و در آن اوقات مأموریت تحدید حدود ایران و عثمانی را در جزو کمیسیون مختلطی باتفاق سر-آرنولد ویلسون انگلیسی و مرحوم اعتلاءالملک خلعت‌بری یافت. بعد باز سفارت‌روس در طهران مشغول بود تا آنکه پس از انقلاب روسیه چندی شارژ دافر روس در تهران شد و بعد به پاریس رفت و چندی بعد در آنجا بکار تدریس فارسی در مدرسه السنه شرق زنده اشتغال پیدا کرد. از سال ۱۹۳۲ مسیحی در مدرسه مطالعات شرقی لندن* استاد زبان فارسی یافت و در سنه ۱۹۴۴ متقاعد شد (یادنامه ایرانی مینورسکی ص الف و ب).

بطوری که آقای دکتر طاهری نوشته‌اند، پروفیسور مینورسکی پس از بازنشستگی، در کمبریج گوشه‌نشینی اختیار کرد و سپس در سال ۱۹۴۸/۴۹ در دانشگاه فواد اول در قاهره بتدریس اشتغال ورزید. گرچه از این تاریخ بی‌عده در کلاس درس شرکت نکرد، با این حال، تا آخرین لحظه عمر دست از پژوهش برنداشت. در سایه همین پشتکار بود که وی بیش از دویست مقاله و کتاب از خود بجای گذاشت.

مینورسکی به زبان‌های روسی، فرانسه، انگلیسی، فارسی، آلمانی، ترکی و حتی ارمنی و گرجی تسلط داشت و اما بیشتر مطالب خود را به فرانسه و انگلیسی نگاشت. همانطوریکه در پیش گفته شد وی تألیفات زیادی دارد که از آن جمله‌اند:

۱. کتاب مربوط به «اهل حق» در سال ۱۹۲۲ میلادی بزبان فرانسه.
۲. تاریخچه نادرشاه (ترجمه رشید یاسمی).
۳. سازمان اداری حکومت صفوی، با تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکره‌الملوک. (ترجمه مسعود رجب‌نیا).
۴. تصحیح حدودالعالم
۵. سفرنامه ابودلف

* Schoo of Oriental and African Studies

۶. لرستان و لرها بزبان فرانسه (در دایرةالمعارف اسلام چاپ لیدن).

پروفسور مینورسکی در بیست و پنجم ماه مارس سال ۱۹۶۶ میلادی (برابر با پنجم فروردین ماه ۱۳۴۵ خورشیدی) دیده از جهان فرو بست.

مترجم

فهرست مندرجات

پیشگفتار

زندگی نامه مینورسکی

۱. لرستان

۲. لرستان در عهد باستان

۳. اقتصاد

۴. وجه تسمیه لرها

۵. لرها از نظر قوم شناسی

۶. مذهب

۷. زبان

۸. ادبیات

۹. تاریخ

لرستان

لرستان سرزمین قوم لر در جنوب غربی ایران قرار دارد و در عهد مغول تحت عنوان لر بزرگ و لر کوچک شناخته میشد. اما از زمان صفویه به بعد منطقه لر بزرگ به بختیاری و کهکیلویه موسوم گردید. از اوایل قرن هیجدهم اتحادیه ممسنی ناحیه شولستان را به تصرف خود درآورد و در نتیجه سومین منطقه لرنشین بین کهکیلویه و شیراز بوجود آمد. منطقه لر کوچک نیز از قرن شانزدهم (میلادی) به بعد به لرستان معروف گردید و برای احتراز از اشتباه آنجا را لرستان فیلی خواندند. لرستان فیلی در قرن نوزدهم^۱ بدو منطقه پشتکوه و پیشکوه تقسیم شد. حد میان دو منطقه کبیر کوه است^۲. امروزه لرستان در اصطلاح فقط شامل پیشکوه است و پشتکوه را سرزمین فیلی ها می نامند^۳.

مناطق ممسنی و کهکیلویه اکنون جزو استان فارس بشمار می آید^۴ و مرکز ممسنی ها فهلیان است. منطقه کهکیلویه (کوه جیلویه یا کوه گلو) از ناحیه باشت واقع در غرب فهلیان تا بهبهان امتداد دارد و شهر بهبهان مرکز عمده طوایف کهکیلویه است. طوایف لر منطقه کهکیلویه حتی تا کناره های خلیج فارس پراکنده هستند. تاکنون منطقه کهکیلویه و منطقه ای که بین کهکیلویه و بختیاری است بطور شایسته مورد بررسی قرار نگرفته است. رودهای عمده کهکیلویه عبارت است از آب شیرین که از بهم پیوستن رود خیرآباد و رود زهره تشکیل یافته و مسیر آن در قسمت سفلی از طریق زیدان و هندیان و آب کردستان (یا جراحی) امتداد می یابد.

در مسیر بعدی يك شاخه از آن به کارون می پیوندد و شاخه دیگر بطرف دورك روان می شود (برای اطلاع بیشتر رك: فارسنامه ناصری تألیف حسن فسائی چاپ تهران ۱۳۱۳ و سفرنامه های Haussknecht Stocqueler همچنین نوشته های ولز، هرتسفلد، برای اطلاعات عمومی رك: جلد اول ص ۲۵۱ و ۲۸۹ و جلد دوم ص ۳۲۷ و ۳۹۸ از کتاب دوبد (De Bode).

سرزمین بختیاری از چهار محال (غرب اصفهان) تا شوشتر گسترش می یابد و از طرف جنوب به کمه کیلویه، از شمال به سرحد شمالی لرستان (اشترانکوه) محدود است. ولی بختیاریها در فریدن - بروجرد، بربرو و جاپلق و نواحی اطراف بروجرد سکونت دارند (پیش از سال ۱۸۴۰ محمد تقی خان چهار لنگ در نواحی بروجرد تعداد زیادی روستا خریده بود). بطور کلی سرزمین بختیاری شامل منطقه بین قسمت سفلی حوضه زاینده رود و رود کارون (تا بالای شوشتر) است. نوشته های کسانی چون لایارد^۵، سویر^۶، خانم بیشاپ^۷، لرد کرزن^۸ و دیگران اطلاعات دقیقی راجع به پیرامون این منطقه دربر دارد. در مرکز بختیاری کوه رنگ به ارتفاع ۱۲۸۰۰ پا قرار دارد که آبریز بین خلیج فارس و قسمت مرکزی فلات ایران را تشکیل میدهد (بعید نیست این کوه اسم خود را از واژه مغولی «کورن» که معنی اردوگاه را میدهد گرفته باشد). سرزمین بختیاری بوسیله رود دز از لرستان جدا می شود. لرستان (پیشکوه) محدود است از مشرق به آب دز، از شمال به سلسله کوه های چهل نابالغان و کوه گرو (که لرستان را از نهاوند و سیلاخور جدا می کند) از جنوب به رود کرخه (صیمره) و پشتکوه و از شمال غربی به هرسین (در استان کرمانشاه). (کرخه یا صیمره بزرگترین رود در لرستان است که از پیوستن چند رود بوجود آمده است). یکی از رودهای فرعی که از سوی چپ به کرخه میریزد رود کشکان است (راولینسون آنرا کشکن نامیده است) که از دو شاخه شمالی و جنوبی تشکیل شده است. سرچشمه شاخه شمالی هرو - الشترخواه است. شاخه جنوبی بوسیله کوه یافته از شاخه شمالی گسسته از میان شهر خرم آباد می گذرد (و بهمین نام خوانده می شود). پیوستن دو شاخه شمالی

و جنوبی در نزدیکی تنگ کلمهر رود کشکان را تشکیل می‌دهد که بستر آن به سوی جنوب غربی است. در فاصله‌ای دورتر در نزدیکی افرینه آب‌های کوگان، و طائی که از کوه هفتادپهلو (هشتاد پهلو) و سرایشیبی قسمت شمالی کوه گرد سرچشمه میگیرند به کشکان می‌پیوندند. اندکی پائین‌تر مادیان رود نیز از سوی غرب به کشکان می‌ریزد و سرانجام این رود در محل پل گامیشو به کرخه می‌پیوندد. بغیر از رود کشکان رودهای فرعی کوچکتری در مشرق پل گامیشو به کرخه میریزد که عبارتند از آب تنگ فنی، آب للم و آب زال. آب زال که شاخه آن آب انارکی (?) است از کوه گرد سرچشمه میگیرد.

آگاهی ما از کناره راست رود دز بسیار اندک است. بالارود و قیرآب که سرچشمه آنها در فاصله نسبتاً زیاد در سمت شمال قرار دارد در غرب رود در جریان هستند. آب بالارود در فاصله بین دزفول و شوش به رود دز میریزد. رود کول آب (?) که از منگوه سرچشمه میگیرد بعثت قله‌های بلندی که چونان باروئی دو سوی آنرا فرو گرفته باعث شده که حوضه رود بالارود از رود زال جدا شود. دشت صحرای لور که در شمال دزفول و در جنوب قیر آب قرار دارد در قدیم کاملاً پاریاب بوده است. در قیرآب دو چشمه نفت وجود دارد که از دیرباز ساکنان آنجا با آن آشنائی داشته‌اند. احتمالاً قیرآب همان محلی است که داریوش دسته‌ای از یونانیان را در آنجا اسکان داده بود (رك: ریتر^۹ جلد نهم ص ۲۰۱).

در قسمت داخلی لرستان سلسله کوههائی وجود دارد که از سوی شمال غربی به جنوب شرقی امتداد یافته‌اند (جهت این کوهها با سایر کوههای ایران یکسان است). این کوهها در امتداد هم است و ارتفاع برخی از آنها تا ۹۰۰۰ پا می‌رسد.

لرستان در روزگار باستان

مناطق که امروزه لرها در آن بسر میبرند مدت‌ها پیش از کوچ ایرانیان مسکون بوده است^{۱۰}. این مناطق دور از دسترس آشوری‌ها و بیشتر زیر نفوذ ایلامیان بوده است. در شوش که

تقریباً در گذرگاه کوه‌های لركوچك (لرستان فعلی) قرار دارد آثاری بدست آمده که نشان می‌دهد این شهر در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد آبادان بوده است. خالصترین آثاری که از فرهنگ محلی بجامانده بیشتر در جنوب شرقی این منطقه است. همانطور که اتابکان لر بزرگ، ایزه (مالمیر) را به پایتختی خود انتخاب کرده بودند یقیناً در کمین‌ترین روزگاران فرمانروایان لرستان یعنی پادشاهان ایپیر^{۱۱} (یا هیپیریتی؟) صرفنظر از ارتباطی که با شوش داشتند، دست‌کم جلگه رود کارون را زیر نفو گرفته بودند. آثار باستانی مالمیر که شامل کتیبه و حجاری است مربوط به تمدن بومیان این سرزمین یعنی ایلامیان است و ربطی به سامیها ندارد. (رك: دوبد، لایارد، ژاکویه، هوسنیک^{۱۲} (ص ۱۳۲-۱۴۳ از کتاب مأموریت به ایران - تألیف دومرگان).

اکتشافات اخیر هرتسفلد^{۱۳} در منطقه ممسنی شامل حجاری و لوحه‌های گلی، دارای نوشته ایلامی مربوط به ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد است. این نشانه‌ها روشن‌گر آنست که تا چه حد ایلامیان در دل کوه‌های لرستان نفوذ داشته‌اند. کم‌کیلویه که بین سوزیان و پارس قرار دارد ممکن است همان منطقه ناشناخته انشان باشد که نیاکان کوروش بزرگ از آنجا برخاستند^{۱۴}.

در منطقه باستانی جلگه کارون سفلی چندین جای باستانی مانند سوسن، لردگان، و تپه‌های سلم، تور و ایرج وجود دارد که بقول لایارد و سویر هنوز ناشناخته مانده‌اند. بنا بر روایت سویر آثار باستانی در قسمت‌های مرتفع بختیاری نایاب است.

در منطقه پیشکوه (لرستان فعلی) بجز غار (میدیان^{۱۵}) در محل سدران واقع در میان خرم‌آباد و منگروه، آثار چشمگیر ساختمان‌های باستانی یافت نشده است^{۱۶}. نخستین ساکنان لرستان کاسی‌ها بودند که بابل را فتح کرده میان سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۶۵۰ پیش از میلاد بر آن سرزمین حکومت می‌کرده‌اند^{۱۷}.

هخامنشیان هنگام گذر از راه همدان - بابل که از قلمرو کاستیها می‌گذشت ناگزیر بودند به کاستیها باج پردازند. ایسن کوه‌نشینان بطور موقت بدست اسکندر سرکوب شدند. بنا به گفته راولینسون (Rawlinson) انتی‌گون^{۱۸} در تعقیب ایومنس^{۱۹} از قلب

خاك كاستی‌ها یعنی از راه پل تنگ، کیالان و خرم‌آباد گذشت. کاستی‌ها که احتمالاً متمایز از خوزها هستند دارای زبانی بوده‌اند که با زبان همسایگان‌شان تفاوت داشته، ولی در گویش آنها به نام‌های خاصی برمیخوریم که از زبان هند و اروپائی گرفته شده است.^{۲۰} احتمالاً نام رود کشکان^{۲۱} از نام واژه کاسو (کاسیت) برگرفته شده است.

قسمت شمالی لرستان احتمالاً تا حدی با سرزمین الیپی که آشوری‌ها بارها از آن نام برده‌اند پیوستگی داشته است. سرزمینی که تحت نفوذ مادها قرار داشته شامل استان کرمانشاه میباشد^{۲۲}. همچنین اطلاعات ما درباره Matinvo مردمی که سرزمینشان بین ارمنستان و سوسیان قرار داشته و هرودت نیز از آنها نام برده است بسیار ناچیز است. در اینجا بایستی توجه داشته باشیم که ویژگی‌های گوناگون قومی در مراحل مختلف کوچ ایرانیان (به لرستان) از بین رفته است. مثلاً در شمال شرقی بختیاری به ناحیه‌ای برمیخوریم که آنرا فریدن خوانند که این خود یادبودی نشان از طایفه مادی پری تکنوی میباشد (هرودت فصل اول ص ۱۱۰). فراگیرندگی و گسترش فرهنگ ایرانی در منطقه لرستان یقیناً هنگام تشکیل امپراطوری‌های بزرگ مانند هخامنشیان، مقدونیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان در زمان ساسانیان با شتاب بیشتری صورت گرفته است. آثار بسیار از شهرهای زمان ساسانی در دره کرخه وجود دارد. ولی بسیاری از این بناها را بومیان به اتابکان لرستان که یقیناً آنها را بازسازی کرده بودند نسبت می‌دهند. آثار برجسته‌ای از پل‌ها و راهپائی که هنوز در قسمت بالای رودخانه سوسیان (؟) برجای مانده حاکی از يك شیوه معماری بسیار پیچیده است (رك: به تصاویر در کتاب مطالعات جغرافیائی ص ۳۶۰-۳۷۴ و همچنین کتاب مطالعات باستانشناسی بقلم دومرگان - چاپ پاریس ۱۸۹۷-۱۸۹۶). آثار راه‌های سنگفرش گذرگاه‌هایی که در دل کوه بریده شده است، در تنگ سروك^{۲۳} (بین اصفهان و مال میر) هنوز وجود دارد. آثار این جاده در نزدیکی حجاری‌هایی که مربوط بزمان ساسانیان است به چشم می‌خورد. (رك: جاده‌های اتابکان ص ۸۲ بقلم دوبد) بنا بر روایت راولینسون (ص ۹۳) بین دزفول و

قیرآب نیز آثاری از يك راه وجود دارد، وچریکو در (ص ۲۲۱-۲۱۶) کتاب خود که جاده خسرو نام دارد به آثار راه‌ها در دشت‌خاوه^{۲۴} اشاره کرده است. از آنجائیکه ساکنین جلگه خوزستان تا اواخر قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) هنوز زبان خوزی را فراموش نکرده بودند (رك: مقدسی ص ۴۱۸) بعید نیست که گروه‌هایی از این قوم بستانی در قسمت‌های دورافتاده مناطق کوهستانی لرستان یافت شوند. لر‌ها ویژگی فرهنگ کنونی خود را فقط در زمان حکمرانی اتابکان بهم زده‌اند^{۲۵}.

اطلاعاتی که جغرافی‌دانان عرب درباره لرستان برجای نهاده‌اند بسیار مختصر است ولی با این حال وضع راه‌های این منطقه را به وضوح توصیف کرده‌اند. برای کسب اطلاع راجع به جاده‌های بین دشت ارژن به شیراز و دشت ارژن به منطقه سمیرم به کتاب ایران تألیف شوارتز (به صص ۱۸۰-۱۷۳ و ص ۱۹۰ بنگرید). واما پیرامون راه بین خوزستان و اصفهان ابن‌خردادبه (ص ۷۵) و مقدسی (ص ۴۰) اطلاعات جامعی بدست می‌دهند. در مورد جاده خوزستان به منطقه کوهستانی لرستان استخری ص ۱۹۶ مینویسد: از لور^{۲۶} تا شاپور خواست^{۲۷} ۳۰ فرسنگ، از شاپور خواست به لشتر (اشتر) ۱۲ فرسنگ، از لشتر تا نهاوند ۱۰ فرسنگ (این جاده باید همان باشد که در قسمت سفلی بالارود ادامه داشته است). با توصیفی که مقدسی در ص ۴۰۱ از این جاده نموده است نکات مبهم مربوط بآن را تا حدی روشن کرده است. وی بترتیب هشت منزلگاه را بشرح زیر نام برده است: از کرج - فروند دارکان - خروز (بدون شك منظورش هرو است که در شمال خرم‌آباد است) شاپور خواست (خرم‌آباد) - کرکوش؟ - ال‌خان - از مانان والور. همچنین بطوریکه از کتاب مقدسی برمی‌آید (ص ۴۸۰) جاده دیگری در امتداد آب دز وجود داشته است. چنانکه می‌گوید از اللور به دز دو منزلگاه از آنجا به رایگان يك منزل و از آنجا به گلپایگان چهل فرسنگ است که از سرزمینی نامسکون عبور مینماید.

آثار برخی از شهرهای باستانی در لرستان چنین است:

۱- شهر اللور که در حدود دو فرسنگی شمال دزفول واقع

بوده است.

۲- کنزت اندامیش که محل آن را میتوان در صحرای لور در نزدیکی صالح‌آباد (اندیمشك) جستجو کرد.

۳- شهر لشتر که اکنون آثاری از آن بجا نمانده است و بدون شك در الشتر قرار داشته است.

۴- شاپور خواست که به یقین در محل کنونی خرم‌آباد بوده است. یافتن جای شهر شاپور خواست برای اطلاع از حوادثی که در قرن پنجم هجری (برابر با قرن سیزدهم میلادی) روی داده مهم است (رك ابن اثیر جلد نهم ص ۸۹ و ۱۴۸ و تاریخ گزیده ص ۵۵۷). راولینسون معتقد است که شاپور خواست در محل کنونی خرم‌آباد قرار داشته است (رك. لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی ص ۲۰۲ و ۶۶۸). شواهدی که استخری میدهد بعلاوه صفحات ۷۰ و ۱۷۶ مقدسی، هردو نظریه راولینسون را مبنی بر اینکه شهر شاپور خواست همان خرم‌آباد است تأیید می‌کند (این مطلب بر خلاف نظریه لسترنج است). تغییر محل و یا تغییر نام شاپور خواست به یقین در قرن سیزدهم میلادی صورت گرفته است (نقل از شوارتز). زیرا مؤلف نزهة القلوب (تألیف در سال ۷۴۰ هجری ۱۳۴۰ میلادی) هنگامی که شهرهای لر کوچک را برشمرده از شاپور خواست نام نمی‌برد و برای نخستین بار از خرم‌آباد نام می‌برد و می‌نویسد شهری است ویران. احتمالاً ولایت مانرود زادگاه اتابکان لر در نزدیکی خرم‌آباد قرار داشته است. محل مانرود را بایستی در شمال شهر اللور در نزدیکی منگره جستجو کرد. سمهاکه در تاریخ گزیده (ص ۵۴۸) ذکر شده در مانرود قرار داشته و قلعه دز سیا بایستی همان قلعه دز باشد که در مدخل منگره قرار داشته و در سال ۱۸۹۵ میلادی بدست والی پشتکوه ویران شده است^{۲۸}. و بالاخره دژی در گریت سرزمین طایفه پابی وجود داشته و مؤلف تاریخ گزیده در صفحات ۵۴۹ و ۵۵۲ از آن نام برده است.

اقتصاد

بجز قسمتی از منطقه بختیاری در نزدیکی اصفهان که دارای روستاهای زیاد است، اصولاً سایر مناطق لر نشین بوسیله طوایفی که زندگی عشایری یا نیمه عشایری دارند مسکون است.^{۲۹} و صادرات عمده آنها همان فراورده‌های دامی است. سرزمین لر‌ها از نظر معادن بسیار غنی است، بخصوص نفت بحد وفور در این منطقه یافت می‌شود. میدان نفتون که متعلق به شرکت نفت انگلیس^{۳۰} و ایران است در مرکز منطقه بختیاری قرار دارد (بین شوشتر و مالمیر). این شرکت امتیاز بهره‌برداری از زمینهای نفت خیز جنوب ایران را دارد و علاوه بر آن مدعی است که کم‌کیلویه نیز در محدوده فعالیت آن قرار دارد، بنابراین دست اندرکار تدارک بهره‌برداری در این منطقه نیز میباشد.^{۳۱}

از آنجائی که مناطق لر نشین در عهد باستان بر سر راه‌هایی که مراکز مهم امپراطوری ایران را بهم می‌پیوست قرار داشته، لر‌ها نقش بسیار مهمی را ایفاء میکردند. قسمت جنوب منطقه لر نشین یعنی کم‌کیلویه ممکن است در آینده بصورت يك مرکز ارتباطی راه‌آهن و راه‌هوائی میان ایران - بین‌النهرین و هندوستان درآید. سرزمین بختیاری اکنون راه کاروان‌رو دارد که خوزستان را به اصفهان متصل می‌کند، این جاده بوسیله برادران لنینج اداره می‌شود.^{۳۲} و بالاخره شاهراه سرتاسری هم که خلیج فارس (محمرة یا خورموسی) را به تهران و دریای خزر وصل می‌کند از خاک لرستان می‌گذرد. قبل از جنگ جهانی ۱۹۱۴ نقشه برداری راه‌آهن از بندر محمره دزفول - خرم‌آباد بوسیله سندیکای راه‌آهن ایران شروع شد^{۳۴} ولی با روی کار آمدن سلسله جدید، دولت پیشنهاد کرده است که ساختن خط آهن سرتاسری را بعهده گیرد.^{۳۵}

تیره لر (لر‌ها)

لر‌ها تیره‌ای ایرانی هستند که در جنوب غربی ایران بسر می‌برند و بچهار شعبه لر‌های خاص^{۳۶} (ساکنین لرستان فعلی و

پشتکوه)، ممسنی، کهکیلویه و بختیاری تقسیم میشوند^{۲۷}. مانند اکراد، وجه مشترك بين لر‌ها زبان آنهاست. صفت اختصاصی گویش لری بیانگر آنست که این منطقه اصولاً تحت تأثیر ایرانیان پارسی (زبان) قرار گرفته است نه مادها^{۲۸}. اقوام بومی که پیش از آمدن آریاها در این سرزمین میزیسته یا هنگام کوچ ایرانیان از میان رفته‌اند و یاینکه ایرانی شده‌اند.

وجه تسمیه لر‌ها

تاریخ گزیده اسم لر‌ها را به محلی موسوم به لور واقع در گردنه مانرود نسبت میدهد. شاید علل نسبت دادن لر‌ها بایق محل مربوط به خاطره شهر اللور باشد که جغرافیادانان عرب درباره آن صحبت کرده‌اند و امروز نیز نام صحرای لور (واقع در شمال دزفول) هنوز زنده است. چند محل دیگر نیز یافت میشود که نام آنها متشابه با «لور» میباشد از آنجمله است «لیر» محلی واقع در ناحیه جندیشاپور و لیراوی واقع در کهکیلویه (رك: ص ۶۶۶ از کتاب Persien بقلم شوارتز (Schwarz) کلمه لیر ممکن است همان کلمه لور باشد، چنانکه در زبان لری پول به پیل تبدیل میشود. همچنین یاقوت از محلی بنام لردجان (اکنون لردگان) نام برده است. بگفته استخری لردگان پایتخت بخش سردان SARDON میباشد که بین کهکیلویه و بختیاری واقع است. و بالاخره در صیمره محلی است بنام لورت یالرت.

مسعودی ضمن آنکه فهرست طوایف کرد را ذکر نموده است از طوایف لریه نام برده است (احتمال دارد منظورش از لر‌ها وابسته بشهر لور باشد). در قرن سیزدهم میلادی یاقوت حموی با آنکه از لر‌ها صحبت میکند کلمه اکراد را بکار برده است. چنانکه میگوید اکراد قبایلی هستند که در کوه‌های بین‌خوزستان و اصفهان زندگی میکنند و محل این قبایل را بلاد اللور یا لرستان مینامند. این حقایق نشان دهنده مراحل تکوینی اصطلاح جغرافیائی لرستان است که شاید مربوط بدوران پیش از ورود ایرانیان باین منطقه بوده که سرانجام منتهی به يك گروه قومی شده است. از

طرفی اگر بخواهیم اصطلاح «لر» را مشتق از کلمات ایرانی بدانیم میتوان گفت اصطلاح لر مأخوذ از لهراسب است (این نظریه پیشتر بوسیله دو بد De Bode پیشنهاد شده است).

یوستی در کتاب خود نامنامه ایرانی Iranisches Nomenbuch اظهار میدارد کلمه «لر» را می توان بعنوان به Rudhra یعنی قرمز نسبت داد شاید محلی را که یا قوت رور Rur نامیده است از همان Rudhra مشتق شده باشد. از طرفی در تاریخ گزیده آمده است که «لور» همان «لیر» است که در زبان لری به کوهستانهای پوشیده از جنگل اطلاق میشود.

لرها از نظر قوم شناسی

زبان شناسان لرها را به منطقه فارس مربوط میدانند و حال آنکه روایات محلی^{۳۹} لرهای اصلی را قبایلی می داند که از مانرود آمده اند. بنا بگفته مؤلف تاریخ گزیده (ص ۵۳۹ و ۵۴۷) در ولایت مانرود دهکده ای است که آنرا کرد خوانند و در آن حدود بندی وجود دارد که آنرا بزبان لری کول نامند و در آن بند موضعی است که آنرا لر خوانند، و چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته است بدان سبب ایشان را لر گفته اند. کلمه مانرود شباهت زیادی به مادیان رود دارد (بقول ژوکوفسکی^{۴۰} (ص ۱۵۸) کلمه مادیان در زبان لری بصورت مان و یامون^{۴۱} بکار برده میشود). بهر حال با ملاحظه بعضی از رویدادهای تاریخی می توان محل مادیان رود را در نزدیکی منگره جستجو کرد. مؤلف تاریخ گزیده (ص ۱۵۸) از محلی بین مانرود^{۴۲} - سمها (Samha) و منگره^{۴۳} نام برده و می نویسد که قبیله های گوره Guruh مستقر در کول مانرود بعدها با اسم مناطقی که در آنجا سکونت یافتند معروف شده اند مانند قبیله جنگروی (مربوط به محل جنگروی) و قبیله اتری Utari مربوط به محل اتری Aztari. در ضمن لازم بیادآوری است که خانواده حاکم اتابك لرستان (لر كوچك) از همین قبیله جنگروی بوده است.

بعضی از اسامی طوایف امروزی با فهرستی که در تاریخ

گزیده آمده است مطابقت دارند مانند منگره، انارکی، وجودکی و بالاخره تاریخ گزیده از چهار قبیله بنامهای ساهی (سامی)، ارسان (اسبان-ائسان) و بیسی نام برده و یادآور شده است که این قبایل با آنکه بزبان لری صحبت می‌کنند لر نیستند.

در حدود سال ۵۰۰ ه. ق. (برابر ۱۱۰۶ میلادی) بین صد تا چهارصد خانوار فضلاوی کرد از سوریه به ایران مهاجرت کرده و از جانب شمال (از طرف اشترانکوه) بمنطقه لرستان وارد شدند و در قلمرو خورشیدیها^{۴۴} مستقر شدند (نقل از نزهةالقلوب ص ۷۰). در اوایل قرن هفتم ه. ق. (برابر با قرن سیزدهم میلادی) طوایف دیگری به سرزمین هزار اسب اتابک لر بزرگ روی آوردند که در میان آنها عده‌ای طوایف عرب مانند عقیلی، (در پائین شوشتر محلی باین نام وجود دارد) هاشمی و بیست و هشت قبیله دیگر (متفرقه) وجود داشتند که در میان آنها بنامهای بختیاری (مختاری)، جوانکی (مراسلی) گوتوند (در نزدیکی شوشتر محلی اباین نام وجود دارد)، جاکلی، لیراوی، مماسنی (ممسنی؟) و غیره برمی‌خوریم. بنا بروایت شرفنامه تمام این طوایف از سوریه به ایران آمده‌اند. با هجوم این طوایف بخاک لر بزرگ، یقیناً دگرگونی بزرگی در چگونگی وضع مردم این سرزمین بوجود آمده است. احتمال دارد که این طوایف کرد بوده‌اند، چنانکه ابن بطوطه در قرن چهاردهم میلادی در حین مسافرت بطرف پایتخت لر بزرگ وقتی از رامهرمز و بهبهان عبور میکرد به بازماندگان این طوایف مهاجر برخورد نموده است. مدت‌ها يك دهکده کرد در کنار رود جراحی قرار داشته است. شهاب‌الدین العمری اظه‌ار داشته است که لر‌ها در سوریه و مصر یافت می‌شده‌اند. و می‌گوید صلاح‌الدین ایوبی (۵۸۹-۵۶۳) از چالاکی و زبردستی آنها در بالا رفتن از صخره‌های سرسخت بوحشت افتاد و دستور قتل عام آنها را صادر کرد. این روایت شاید علل آمدن طوایف مهاجر یا برگشت آنها را به لرستان تا حدی روشن کند^{۴۵}.

قسمت جنوبی لر كوچك بخصوص دره کرخه نیز در معرض نفوذ اکراد قرار داشته است، چنانکه در شمال شوش درختی وجود دارد موسوم به داربابو، که یادآور نام تیره بابو از طایفه جوزکان کرد

میباشد، که در تاریخ حسنویه از آنها یاد شده است (نقل از ابن اثیر ص ۱۴۶ و ۲۱۹). لر کوچک همچنین مورد تهاجم ترک‌ها و مغولان قرار گرفته است (برای مثال جنگ‌های اتابک لر کوچک بر علیه ترکان بیات (بهارلو؟) و «ایوا» را می‌توان ذکر کرد). در زمان صفویه طوایف ترك از جانب كهگیلویه وارد لرستان شدند. همچنین دسته‌هایی از ارامنه و گرجی‌ها در شمال بختیاری مستقر گردیدند. راجع به تغییر مکان طوایف در زمان افشاریه، زندیه و قاجاریه بعداً صحبت خواهد شد. بهر حال در قرن نوزدهم بتدریج موقعیت منطقه لرستان بحالت ثبات درآمد است. اسامی ایلات و طوایف لر را اکنون بخوبی میدانیم و فهرست این طوایف از سال ۱۸۳۶ میلادی بی‌عدموجود است، تعداد جمعیت لر‌ها بنابه روایت لرد کرزن (جلد دوم ص ۲۷۴) در سال ۱۸۸۱ میلادی بالغ بر ۴۲۱۰۰۰ نفر بوده است، که از این عده ۱۷۰۰۰۰ نفر بختیاری، ۴۱۰۰۰ كهگیلویه‌ای، ۲۱۰۰۰۰ لر فیلی بوده‌اند^{۴۶}. طبق آماری که رابینو^{۴۷} در سال ۱۹۰۴ میلادی تهیه کرده است جمعیت لر کوچک بدین قرار بوده است: پشتکوه تعداد ۳۱۶۵۰ خانوار (۱۳۰۰۰۰ نفر)، پیشکوه ۱۰۰۰۰ خانوار (۵۰۰۰۰ نفر) بوده است. ولی این ارقام خیلی ناچیز بنظر میرسد (رابینو هم تعداد را کمتر از آنچه بوده‌اند ذکر کرده است) (اکنون بطور خلاصه به گروه‌های چهارگانه لر اشاره میکنیم).

الف - ممسنی‌ها:

گروه ممسنی شامل چهار طایفه بنام‌های بکش، جاوید، دشمن‌زیاری و رستم میباشد (رك: مقاله مربوط به شول).

ب - لر‌های كهگیلویه:

طوایف كهگیلویه از سه طایفه بزرگ آقاجری، باوی و جاکي تشکیل شده‌اند.

آقاجری (نام يك طایفه قدیمی ترك از آغاجاری است) شامل نه قبیله بوده است که چهار قبیله آن یعنی افشار، بیگدلی، چفاتائی و قره‌بگلو ترك می‌باشند (احتمالاً این‌ها باقیمانده شاهسون‌ها هستند

که در زمان صفویه زیر نظر حکومت کهگیلویه تشکیل شده بودند) پنجمین قبیله تیلکوهی است که نام خود را از ناحیه‌ای در کردستان گرفته است.

باوی دومین طایفه از طوایف کهگیلویه است. ا. مان O. Mann یادآور شده است یک طایفه عرب در نزدیکی اهواز به همین نام وجود دارد. اما از طرفی در جنوب خرم‌آباد کوهی باین اسم وجود دارد^{۴۸}. سومین طایفه کهگیلویه جاک‌ی است. این طایفه صرفاً لر می‌باشد که بدو قسمت یعنی چهاربنچه و لیراوی تقسیم شده و هر قسمت بنوبه خود به شعبات کوچکتری تقسیم می‌شوند.

ج - طوایف بختیاری:

بطوریکه ساویر Sawyer در سال ۱۸۹۴ اظهار داشته، منطقه بختیاری بطور کامل مورد بررسی قرار گرفته و نقشه آن بمقیاس هشت پا در یک اینچ تهیه شده و تقریباً محل سکونت اکثر طوایف مورد بازدید قرار گرفته و اطلاعات لازم درباره آنها جمع‌آوری شده است. با این حال بجز فهرستی که لردکرزن در سال ۱۸۹۰ فراهم کرده است تاکنون اطلاعات دیگری بما نرسیده است. بختیاریها اصولاً بدو قسمت یعنی چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم می‌شوند. از این دو قسمت هفت لنگها نیرومندترند (چهار لنگ قبلاً در قسمت جنوب قرار داشت اکنون بین بروجرد و گلپایگان مستقر است).

د - طوایف لرستان:

طوایف عمده لرستان عبارتند از طوایف بالاگریوه، طرهان، دلفان و سلسله. طوایف بالاگریوه شامل لرهای اصیل است که دارای شعبات مهمی از قبیل دیرکوند و سگوند^{۴۹} می‌باشند. احتمالاً دیرکوندها^{۵۰} هسته اصلی قوم لر بشمار می‌روند که رؤسای خود را میر می‌نامند^{۵۱}. برخلاف کردها رؤسا اعضاء طایفه را بصورت ارث بین خود تقسیم می‌کنند. لر‌ها بخصوص طوایف بالاگریوه دارای روحیه دموکراسی هستند و قدرت خانها بستگی به قیطولهای*

* قیطول: افراد محافظ خان. نگاه کنید به بخش «زبان لری» بند «ب». در فرهنگ —

آنها دارد. ولی این قدرت تاحدی بوسیله رؤسای تیره‌ها (توشمال) محدود شده است و خوانین مجبورند تا حدی به خواسته‌های این رؤسای کوچک سرتسلیم فرود آورند. (ادموندز آنها را کدخدایان ناهنجار نامیده است).

اطلاعات قوم‌شناسی (نژادشناسی) درباره لر‌ها بسیار ناچیز است.^{۵۲} در این مورد می‌توان به یادداشت‌های دو هوسه^{۵۳} (در سال ۱۸۵۹ فرماندهی یک فوج لر را بعهده داشت)، ودخانیکیف^{۵۴}، و دانیلو (خیلی جزئی و سطحی) رجوع کرد. دو هوسه مخصوصاً به فشردگی مجمله لر‌های لرستان اشاره کرده است، از طرفی ادموندز به تفاوت بین لر‌ها و لک‌ها اشاره کرده و معتقد است که لک‌ها بلندتر بوده و دارای بینی عقابی می‌باشند و از نظر کیفیت خالص‌تر هستند، همچنین زن‌های آنها از زنان لر زیباترند.^{۵۴} رنگ موی لر‌ها اغلب شاه بلوطی بوده و ریش پرپشت دارند. به طوری که لرستان را معدن ریش می‌نامند. به نظر نمی‌رسد زنان لر باندازه زنان کرد از آزادی برخوردار باشند. در مورد زنان کرد، ادموندز می‌نویسد که مشاهده نشده است در بین کردان زنی به ریاست طایفه انتخاب شده باشد و حال آنکه همر^{۵۵} (جلد دوم ص ۲۳۹) از دو دختر جنگجوی^{۵۶} علیمردانخان والی لرستان که در سال ۱۷۲۵ میلادی نبرد می‌کرده‌اند نام برده است. زندگی و آداب و رسوم بختیاریه‌ها مورد ستایش کسانی مانند لایارد Layard خانم بیشاپ Bishop و کوپر Copper قرار گرفته است و حال آنکه اکثر مسافرین که از لرستان عبور کرده‌اند شدیداً لر‌های این منطقه را مورد انتقاد قرار داده‌اند (رك: به مقاله ادموندز در مجله جغرافیائی و سرلشگر داگلاس Douglas که در سال ۱۹۰۴ بوسیله لر‌ها زخمی شد^{۵۷}).

مذهب

از زمان ساسانیان گروه‌هایی از عیسویان و یهودیان در دهکده کرخه^{۵۸} مستقر شدند (نقل از بنیامین^{۵۹})، بعید نیست این گروه‌ها از خود آثاری بجا گذاشته باشند. مطلب جالب داستان

→ نامه‌ها به معنی دژ و حصار است.

تغییر مذهب بختیاریه‌ها و پذیرفتن دین عیسوی در زمان کنستانتین بزرگ است (رك‌ها نوی^{۶۰} جلد دوم ص ۱۶۸). در تاریخ جهانگشا آمده است که در سال ۶۵۰ فرقه اسمعیلیه در گرد گوه جاپائی باز کرده بودند و از طرفی حروفیان نیز در لرستان پیروانی داشته‌اند، چنانکه یکی از مریدان فضل‌الله (مؤسس فرقه حروفیه) که احمد لر نام داشت در سال ۱۴۲۷ میلادی قصد جان سلطان شاهرخ را نموده بود^{۶۱}.

در زمان صفویه والی لر کوچک مدعی بود که از نسل عباس فرزند علی است که قبر او در شیروان قرار دارد. راولینسون Rawlinson اظهار داشته که تعالیم سری و افراطی شیعی در سراسر لرستان گسترده است. اکثر لك‌ها پیرو اهل حق (علی‌اللهی) می‌باشند. همچنین طوایف سگوند، پاپی و بدرائی پیرو این فرقه هستند^{۶۲}. به عقیده پیروان فرقه اهل حق، لرستان صحنه فعالیت‌های سومین مرحله تجلی الهی است که بابا خشین نامیده میشود. یکی از پناهگاه‌های (مکانهای مقدس) مهم این فرقه آرامگاه شاهزاده احمد^{۶۳} (فرزند ادعائی موسی کاظم) می‌باشد که در ناحیه کوس در نزدیکی کوه بی او (در منطقه قلاوندها) قرار دارد، و سیدهای از طایفه پاپی از آن مواظبت می‌کنند^{۶۴}. این سیدها عمامه قرمز بر سر دارند و خاطره خرمیان را که پرچم قرمز داشتند در ذهن انسان مجسم می‌نمایند.

لرها در گذشته اعتقاد راسخی به مذهب نداشتند تا جائیکه در اوایل قرن نوزدهم میلادی شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاه برای ارشاد آنها مجتهدینی به میان قبایل فرستاده بود. به‌طوریکه رابینو (ص ۲۴) نوشته است تمام لرها و لک‌ها پیرو مذهب شیعه می‌باشند و این درست بر خلاف آئین کردها است که اهل سنت هستند.

زبان لری

تا اوایل قرن بیستم اطلاعات ما راجع به گویش لری محدود به هشتاد و هشت واژه بود که بوسیله ریچ Rich جمع‌آوری شده

بود. علاوه براین، تعداد چهار بیت شعر از بختیاری بوسیله لایارد و در حدود سی واژه بوسیله هوتوم شیندلر. Houtum Schindler براین تعداد اضافه گشت. قبلا عقیده براین بود که گویش لری با گویش کردی بستگی نزدیک دارد. اما مطالبی که ژوکوفسکی Zukowski بین سالهای ۱۸۸۳ - ۱۸۸۶ میلادی جمع‌آوری کرده بود پس از مرگ وی (متوفی ۱۹۱۸) به چاپ رسید. ا. مان O. Mann به بررسی این مطالب پرداخت و توانست به ثبوت برساند که درواقع گویش لری و کردی دو گویش جداگانه می‌باشند. این دانشمندان نشان داده است که گرچه قبایل کرد زبان در لرستان بسر می‌برند با این حال گویش لری که بوسیله لر‌ها صحبت می‌شود بدون شك جزء گروه گویش‌های جنوب غرب ایران (نظیر گویش مردم فارس) بوده و جدا از گویش‌های شمال غربی (گویش کردی و گویش‌های مرکزی) می‌باشد.

گویش‌های لری بدو دسته تقسیم می‌شوند. گروه اول شامل گویش‌های لر بزرگ یعنی ممسنی، کهگیلویه‌ای و بختیاری است و گروه دوم شامل گویش‌های لر کوچک است. گروه اول از نظر مقایسه با زبان فارسی شامل تعدادی ترکیبات ویژه می‌باشد. از نظر آواشناسی ام Am در آخر کلمه تبدیل به ام om یا um می‌شود، مانند می‌کنیم که میشود می‌کنوم و یا آدم که میشود آدم. از دیگر ویژگی‌ها اینست که صدای واو (و) تبدیل به یا «ی» میشود مانند پول که میشود پیل. گاهی دال (د) که در وسط کلمه واقع شده تبدیل به (اد) میشود مانند میدهم که میشود ادهم. ترکیب دو صدای خ - ت قلب به (د) میشود مانند دختر که میشود ددر. همچنین ترکیب دو صدای ف - ت نیز تبدیل به ت میشود مانند رفت که میشود رعت (رت). صدای خ در اول کلمه قلب به ح میشود (خانه=حانه). یکی دیگر از ویژگیهای زبان لری بختیاری اینست که صدای میم (م) قلب به واو (و) میشود چنانکه جامه می‌شود جووه. گاهی شین (ش) تبدیل به سین (س) می‌شود مانند ایشان که میشود ایسان.

فوق‌العاده جالب است که مدتها پیش، حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده (ص ۵۳۷-۵۳۸) متوجه بعضی از این ویژگیهای

صوتی شده است و متذکر گردیده است که گرچه واژه‌های عربی در زبان لری فراوانند ولی این زبان خالی از ویژگیهای آوایی زبان عرب مانند خ - ش - ق - ف و ك می‌باشد.

الف - صرف و نحو:

علائم جمع در زبان لری بختیاری عبارت از گل - یل وال می‌باشد. چنانکه «آنها» تبدیل به آنگل می‌شود. علائم حالت مفعولی نیز عبارتند از «ا» و «ن» که بجای «را» زبان فارسی بکار برده می‌شوند. مثلاً این را گفت در زبان لری بختیاری میشود «یون گت». برای درست کردن زمان حال در زبان لری بختیاری «ا» بجای «می» فارسی بکار برده می‌شود. مانند می‌خوریم که در زبان لری میشود «اخوریم». همچنین «ایمو» در زبان لری بختیاری معادل «یم» که علامت جمع در زبان فارسی است می‌باشد. چنانکه می - خوریم تبدیل می‌شود به اخوریمو. برای درست کردن فعل ماضی معلوم در زبان لری، مانند زبان فارسی، ضمایر شخصی به آن اضافه می‌کنند که البته این بالهجه کردی و غالب لهجه‌های دیگر ایرانی (منجمله لهجه فارسی) که در آنها فعل ماضی حالت انفعالی بخود می‌گیرد مغایرت دارد.*

ب - لغت:

در زبان لری ریشه افعال زمان گذشته و حال معمولاً همان است که در زبان فارسی است ولی در زبان لری گاهی به ریشه افعال و لغاتی برخورد می‌کنیم که در زبان فارسی وجود ندارد مانند اونم یا وندنم (انداختن)، تر واترم (توانستن) وتی یه (چشم). باید یادآور شد که تعدادی واژه مفعولی نیز در زبان لری رخنه پیدا کرده است که بعضی از آنها هنوز مورد استفاده هستند مانند توشمال (رئیس قبیله) که از اصطلاح مفعولی توشمیل (مأمور رسمی) گرفته شده است، و قیطول (افراد محافظ خان) و کرن یعنی اردوگاه یا منزلگاه.

* مؤلف در بیان ساخت‌های دستوری دچار اشتباهاتی شده است (مترجم)

اما در مورد گروه دوم از لهجه‌های لری یعنی لهجه لرهای فیلی^{۶۵} لرستان که مرکز آن خرم‌آباد است و پشتکوه (که جزء استانداری ایلام شده است) باید گفت که اصولاً چندان تفاوتی با زبان فارسی ندارند (نقل از ا. مان) در لرستان گروه زیادی بزبان کردی صحبت می‌کنند مثلاً در قسمت شمال طوایف لك بسر می‌برند که به لهجه کردی صحبت می‌کنند. طایفه مکی (مرز بین کرمانشاه و لرستان هلیلان و قسمتی از جنوب آن) به لهجه‌ای از کردی جنوبی صحبت می‌کنند، که شبیه به لهجه کلهرها است. و بالاخره در قسمت جنوبی پشتکوه کردهای شوهان هستند که به لهجه کردی کرمانجی حرف می‌زنند. به‌طور کلی راجع به لهجه-شناسی در منطقه پشتکوه هنوز احتیاج به مطالعه بیشتر داریم.

ادبیات

طوایف لر مخصوصاً بختیاریه‌ها دارای ادبیاتی پرمایه هستند شامل داستانها، قطعات، اشعار حماسی دربارهٔ قهرمانان (نظیر اشعار رزمی مربوط به محمدتقی‌خان چهارلنگ و حاج ایلخانی از خوانین هفت لنگ) اشعار غنائی، ترانه‌های مربوط به عروسی و بالاخره لالائی (برای کودکان). این قطعات ادبی معمولاً زیبا و مملو از احساسات انسانی است (نقل از مجموعه‌مان، وژو-کوفسکی). ژوکوفسکی در ژانویه ۱۸۸۹ مقاله‌ای راجع به ادبیات ایرانی و بختیاری در مجله Journal. Min. Nordan Proswehc بچاپ رساند لوریمر E. O. Lorimer نیز در سال ۱۹۱۹ کتابی تحت عنوان داستانهای ایرانی Persian Tales در لندن بچاپ رساند که از صفحه ۱۹۷ تا ۳۵۱ آن به ادبیات بختیاری اختصاص داده شده است. همچنین شاعران لر نیز وجود دارند که به سبک ادبی زمان خود شعر می‌سرایند مانند حسینقلی‌خان ایلخانی (هفت لنگ) (در سال ۱۸۸۲ میلادی کشته شد)، نجما ممسنی، دفتری، فایز (که تا سال ۱۹۰۲ زنده بوده) ایزدی (متوفی ۱۹۰۵)، و علی اصفرخان نهاوندی. در سال ۱۳۱۴ کتاب معراج نامه بختیاری به قلم شیخ علی اکبر معجم در تهران به چاپ رسید. همچنین غزلیات ملازلفعلی

کرونی بوسیله وای - مر Y. marr در کتاب P. 55-58 و Comptes Rendus de L'Acad. de L'U.R.S.S (ص ۵۵ - ۵۸) به چاپ رسید^{۶۶}. بنا به روایت وای - مر تذکره شعرای بختیاری که بوسیله عمان سامانی نوشته شده است در کتابخانه سردار فاتح موجود است. همچنین تذکره دیگری بوسیله احمدی بختیاری نوشته شده است.

تاریخ

در جنگ‌هایی که در قرون اولیه هجری میان ایرانیان و اعراب رخ داد، لر‌ها مانند سایر طوایف فارس و خوزستان علیه اعراب وارد نبرد شدند و همبستگی خود را با سلسله‌های ایرانی مانند صفاریان، آل بویه، کاکویه و حسنویه که در خوزستان، اصفهان، شیراز و همدان حکومت می‌کردند مستحکم کردند. خلفای عرب تصمیم گرفتند که شخصاً در امور لرستان به خصوص لر کوچک دخالت کنند. در سال ۳۲۳ هجری سپاهیان آل بویه از لرستان یعنی از شوش، شاپور خواست (خرم‌آباد) و کرج عبور کردند، سکه‌هایی از آل بویه بدست آمده که در ایزه ضرب شده است. از طرفی حسنویه کرد که پایتخت آنها در سرماج (جنوب بیستون) قرار داشت نفوذ خود را تا دره کرخه گسترش داده بودند. در سال ۴۰۰ هجری (برابر ۱۰۰۹ میلادی) خرم‌آباد را نیز محاصره کرده و جزء منطقه حکمرانی خود درآوردند. (رك: ابن اثیر قسمت نهم ص ۸۹، - تجارب‌الامم جلد دوم ص ۲۹۱ و جلد سوم ص ۴۵۱). در سال ۴۳۴ هجری (۱۰۴۲ میلادی) گرشاسب کاکویه بر خرم‌آباد تسلط داشت و وقتی ترکان سلجوقی این شهر را محاصره کردند در برابر آنها شجاعانه جنگید. شاخه‌ای از این خاندان بعداً در شمال لرستان مستقر شد چنانکه قبل از سال ۴۹۹ هجری (۱۱۰۵ میلادی) خانواده زنگی برسق در شاپور خواست (خرم‌آباد) مستقر شد. همچنین قبل از سال ۵۴۹

* - این تذکره که عمان آنرا مخزن‌الدرد نامیده در سال ۱۲۸۵ ه. تألیف شده است. قسمت‌هایی از آن به کوشش دبیر اجلاس چالشری در مجله ارمنان انتشار یافته و تقریباً همه مطالب آن در کتاب تاریخچه شعرا و عرفای بختیاری تألیف ابوالفتح اوژن نقل شده است. (مترجم)

(برابر ۱۱۵۴ میلادی) حسام‌الدین الپاقوش در دژ مکی واقع در کرخه اقامت گزید. (رك: راحة الصدور ص ۲۸۵). بین سالهای ۵۴۷ و ۵۷۰ حسام‌الدین شوهلی که ترك بود حاکم لرستان و قسمتی از خوزستان شد.

سنگ نبشته خرم‌آباد که گویا بخط کوفی نوشته شده و هنوز هم خوانده نشده^{۶۷} مربوط به ترکان است (رك: دو بد جلد دوم ص ۲۹۸) راولینسون تصور میکرد که نام اتابك شجاع‌الدین را در آن تشخیص داده است، ولی لردکرزن معتقد است که تاریخ این کتیبه مربوط به زمانی دورتر است. بهر حال تمام اقداماتی که جهت سرکوبی و مطیع کردن لرستانیها و یا تصرف قسمتی از سرزمین آنها صورت گرفت نه تنها باشکست روبرو شد بلکه کوچکترین تأثیری در وضع عشایر این سامان نبخشید و سرانجام سلسله اتابکان لرستان تأسیس شد.

منابع و مأخذ عمده تاریخی که حاوی مطالبی راجع به لرستان می‌باشند عبارتند از تاریخ گزیده (۷۳۰ هجری برابر ۱۳۳۰ میلادی) که براساس زبدة التواریخ بقلم جمال‌الدین کاشانی نوشته شده است، تاریخ جهان‌آرا که مؤلف آن قاضی احمد است که در سال ۹۷۵ هجری فوت نموده است، نامبرده از منابع منتشر نشده سود برده است، دیگر کتاب شرفنامه است که در سال ۱۱۰۵ (۱۵۹۶ میلادی) نوشته شده و مطالب آن بیشتر براساس مطالب زبدة التواریخ و تاریخ گزیده می‌باشد، براساس کتابهای مذکور که مطالب آنها مکمل اظهارات جغرافیایان نویسان مسلمان میباشد، وضعیت لرستان در سال ۳۰۰ هجری (۹۱۲ - میلادی) بدین قرار بوده است:

حکمرانان شول که تا قبل از دوره مغول نویسندگان مسلمان از آنها نامی نبرده‌اند بر نیمی از لرستان حکمفرمائی داشتند. بنا به روایت تاریخ گزیده (ص ۵۳۷، ۵۳۹-۵۱۳) شولستان حاکمی داشته بنام نجم‌الدین اکبر، در مجمع‌الانساب ذکر شده است که اصولاً «نجم‌الدین» لقبی است که به حکمرانان شول میدادند که به‌طور موروثی در خانواده آنها باقیماند. آن قسمت از لرستان (شاید کهگیلویه) که تحت حکومت شولها بود پیشوائی داشته به

نام سیف‌الدین ماکان که خانواده او حتی در دوران ساسانیان در این منطقه متنفذ بوده‌اند، خانواده سیف‌الدین از طایفه روزبهانی بود که تاریخ گزیده آنرا جزء طوایف لر ذکر نموده است، بقیه طوایف لر بوسیله شاهزادگان لر (مستقل از شولها) اداره می‌شد. چنان‌که لر بزرگ را بدرنامی و لر کوچک را برادر او منصور اداره می‌کرد. تاریخ فرمانروایی این دو برادر رانمی‌توان به‌طور یقین ذکر کرد، بعد از پدر جانشینی او به‌نوه‌اش که ناصرالدین محمدبن خلیل نام داشت تفویض شد (بنا به روایت مجمع‌الانساب ناصرالدین خواهرزاده اورنگ پسر هلال بوده است)، ناصرالدین به‌وسیله فضلویه‌ها که اصلاً کرد بودند و سلسله اتابک لر بزرگ را تشکیل دادند از کار برکنار شد. فضلاوی برای فرمانروایی خود متکی به طوایفی بود که از خارج به‌لرستان مهاجرت کرده بودند، فضلاوی‌ها پس از برکنار کردن ناصرالدین، شولها را نیز بیرون راندند.

اما راجع به‌منصور برادر بدر که حاکم لرستان کوچک بود هیچگونه اطلاعی نداریم. طوایف لر کوچک مستقیماً زیر نظر خلفای اسلام اداره می‌شدند و قسمت شمال این منطقه همواره مورد هجوم قرار می‌گرفت. مؤسس لر کوچک قبل از آنکه به‌اتابکی برسد (۵۸۰ هجری) حریف خود را که سرخاب عیار نام داشت از میان برداشت. تاریخ هر دو اتابک (لر کوچک و لر بزرگ) سراسر توأم با کینه‌جوئی، قتل و کشتار می‌باشد، ولی در دوران فرمانروایی آنها لرستان کاملاً آباد بوده است. اتابکان در آبادی سرزمین خود کوشیدند و پل‌ها و مدرسه‌ها ساختند (ابن بطوطه) و آسایش اهالی را فراهم کرده بودند (نقل از تاریخ گزیده ص ۵۵۰). مالیاتی که هر یک از دو اتابک می‌گرفتند در حدود یک میلیون دینار تخمین زده شده است که از این مبلغ فقط ۹۱۰۰۰ دینار به‌خزانه حکمران مغول تحویل می‌دادند (نزهةالقلوب ص ۷۰).

در فاصله بین حکومت مغول و تیموریان، اتابکان تا حدی تابع آل مظفر بودند. در سالهای ۷۸۸ و ۷۹۵ تیمور (گورکان) سرزمین لر کوچک را به‌باد غارت داد ولی با رؤسای لر بزرگ

با مهربانی رفتار کرد.
در سال ۷۹۵ تیمور از خاک کهگیلویه و شولستان عبور کرد.
تیموریان به تدریج موقعیت خود را در لرستان تحکیم نموده و
سرانجام در سال ۸۳۷ اتابک لر بزرگ منقرض گردید.

دوران صفویه:

اتابکان لر کوچک با هر دسیسه‌ای توانستند نه تنها موقعیت
خود را حفظ کنند بلکه بروسعت خاک خویش افزودند. آخرین
اتابک لرستان یعنی شاهوردیخان بدست شاه عباس به قتل رسید و
حسین خان (پسر عمه شاهوردیخان) با سمت والی بجای او گماشته
شد.

پس از اینکه اتابک لر بزرگ از میان برداشته شد رؤسای
طوایف مختلف قدرت را در دست گرفتند. در زمان شاه تهماسب
لقب سرداری به تاج میر یکی از سران طایفه آسترکی داده شد ولی
چون نامبرده در انجام وظایفش کوتاهی نمود به قتل رسید و
میرجهانگیر بختیاری بجانشینی وی انتخاب گردید. بنا به روایت
تاریخ گزیده دو طایفه بختیاری و آسترکی هر دو بعد از ۶۰۰
هجری به لرستان آمده‌اند. میرجهانگیر بختیاری باکمک شاه‌رستم
اتابک لر کوچک، تعهد نموده بود که سالیانه ۱۰۰۰۰۰ قاطر به
خزانه صفویه تحویل دهد. در همین زمان طوایف کهگیلویه زیر
نظر خوانین ترکمن (شاهسون) که به آنجا مهاجرت نموده بودند
اداره می‌شد. در سال ۹۸۸ برابر ۱۵۸۰ میلادی رندی (قلندری؟)
که ادعا میکرد شاه اسماعیل دوم است در میان طوایف کهگیلویه
بخصوص طوایف جاک، جانکی و بندانی نفوذ پیدا کرده و چند
نفر از حکام افشار را به قتل رساند. در سال ۱۰۰۵ هجری به
علت بی عدالتی حکمرانان لر و افشاریه در کهگیلویه، حاکم فارس
تصمیم گرفت آنجا را جزء حکمرانی خود نماید (رک: تاریخ عالم
آرا ص ۱۹۸ و ۳۵۸).

یکی از مسائلی که هنوز برای ما روشن نشده است مسئله
مربوط به آمدن طوایف لر ممسنی به میان لر بزرگ (پس از ۶۰۰
هجری) و تصرف شولستان به وسیله آنهاست.

بعد از صفویه:

در دوران آشفتگی، یعنی مقارن حمله افغان به اصفهان، والی لرستان كوچك كه علیمردانخان فیلی نام داشت نقش بسیار مهمی را بازی می‌کرد. وی با ۵۰۰۰ مرد جنگی از پایتخت ایران (اصفهان) دفاع میکرد و حتی بفرماندهی کل قوای ایران برگزیده شد. متأسفانه بعلت لجاجت سایر خوانین نتوانست کاری از پیش ببرد. در سال ۱۷۲۵ میلادی ترکهای عثمانی بفرماندهی احمدپاشا ایران را مورد تجاوز قرار داده و خرم‌آباد را متصرف شدند. علیمردانخان در عوض دفاع از خرم‌آباد، قصد تصرف بغداد را نموده و بجانب آن شهر حرکت کرد. ترکان که تا خاک بختیاری پیشرفته بودند چون از نقشه علیمردانخان باخبر شدند مجبور به عقب‌نشینی شدند. (رك: تاریخ حوزین باهتمام بلفور چاپ لندن ۱۸۳۱ ص ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۸، انقلاب ایران بقلم هانوی جلد دوم ص ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۸، ۲۲۸، تاریخ ایران بقلم ملکم جلد دوم ص ۶۰-۶۱ چاپ لندن ۱۸۲۹).

در همین موقع چند تن از خوانین بختیاری مانند قاسم‌خان وصفی‌خان در مقابل حمله ترکها و افغانه مقاومت بخرج میدادند ولی آنها نظر موافق با علیمردانخان نداشتند.

در سال ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۴) میلادی) علیمحمدحسین بختیاری خود را در اختیار شخصی که ادعا داشت شاهزاده صفی میرزا میباشد قرار داد. شخص مذکور ستاد خود را در کهکیلویه قرارداد و تا سال ۱۱۴۰ (۱۷۲۷) - تسلیم نشد (رك: هانوی ص ۱۶۸ و ۲۲۸ تاریخ جهانگشای نادری بقلم مهدی‌خان چاپ تبریز ۱۲۸۴، جونز این کتاب را ترجمه و بسال ۱۷۷۰ در لندن بچاپ رساند رجوع شود به ص ۲۷ همین کتاب). بنظر نمیرسد که افغانها در داخل منطقه کهکیلویه پیش‌رفته باشند. بهر حال قشون‌کشی آنها در سال ۱۷۲۴ به کهکیلویه باشکست مواجه شده است (رك: هم‌۶۸ جلد دوم ص ۲۱۰ و ملکم ۶۹ جلد دوم ص ۴۴۹). طبق معاهده‌ای که در سال ۱۱۴۰ هجری (۱۷۲۷) بین دولت ایران و عثمانی منعقد گردید لرستان و سایر ایالات غربی به ترکان واگذار گردید و این منطقه اسماً تا سال ۱۱۴۹ (۱۷۳۶)

یعنی زمانیکه نادر حدود ایران را مجدداً به مرزهای قبلی رساند متعلق به ترک‌های عثمانی بود (هانوی جلد دوم ۲۴۷ و ۳۴۷، هم‌جلد چهارم ص ۲۳۵ و ۳۱۷).

در زمان نادرشاه یکی از سران ترکمن بنام باباخان کیشلو (کووشلو) بسمت بیگلربیگی لرستان فیلی انتخاب شد و از طرفی علیمردان خان^{۷۰} (والی لرستان) فیلی جهت مذاکرات سیاسی بین دولت ایران و عثمانی عازم قسطنطنیه^{۷۱} شد. در سال ۱۷۳۲ سپاه نادر جهت دفع محمدخان بلوچ (که دعوی حکمرانی شیراز را میکرد) از کهکیلویه عبور نموده و محمدخان را شکست داد. در این مبارزه طوایف افشار (مقیم کهکیلویه؟) با نادر که وی را از خودشان میدانستند همکاری کردند در عین حال علیمراد میوند با عده‌ای دیگر از بختیاریه‌ها سر بشورش برداشتند. نادر چندین بار جهت سرکوبی علیمراد میوند (چهارلنگ) و سایر شورشیان بختیاری قشون فرستاد. در سال ۱۷۳۲ میلادی برای اولین مرتبه باباخان کیشلو جهت مبارزه با علیمراد میوند فرستاده شد. در سال ۱۱۴۹ (۱۷۳۵ میلادی) نادر شخصاً در رأس سپاهی از طرف جاپلاق بربرود عازم جنگ با وی شد و بختیاری چندین مرتبه محاصره گردید ولی در این قشون‌کشی‌ها محکمترین ضربه به منطقه جنوب اشترانکوه وارد گردید که در نتیجه علیمراد دستگیر و اعدام و بختیاریه‌ها متلاشی شده و بطرف جام و لنگر (واقع در خراسان) تبعید شدند. کمی بعد هنگام محاصره هرات دسته‌ای از بختیاریه‌ها نهایت رشادت را بخرج دادند (رك: تاریخ جهانگشای نادری ص ۱۱۶ و ۱۳۴ - تاریخ احوال ص ۲۳۱ و ۲۵۳ و جلد دوم کتاب ملکم ص ۲۱). پس از قتل نادر، بختیاریه‌های تبعیدی مجدداً بمنطقه خود باز گشتند (رك: تاریخ بعد از نادر بقلم مان ص ۲۶). پس از انقراض سلسله افشاریه، علیمردانخان بختیاری (با علیمردانخان والی لرستان فیلی اشتباه نشود) بفعالیت پرداخت و در سال ۱۱۶۳ (۱۷۵۰ میلادی) باتفاق کریم‌خان زند، یکی از بازماندگان صفوی را که علی داود نام داشت با اسم شاه اسمعیل سوم در اصفهان به تخت نشاندند. ولی بعداً بین کریم‌خان و علیمردانخان بختیاری اختلاف بوجود آمد،

و جنگ درگرفت، که در نتیجه علیمردانخان و یاران او که تعدادی از آنها از طوایف کلهر و زنگنه بودند در سال ۱۷۵۲ میلادی از کریم‌خان شکست خوردند. پس از این واقعه علیمردانخان بطرف بغداد گریخت ولی بدست یکنفر کشته شد (رك: كتاب ملكم جلد دوم ص ۶۱، همر جلد چهارم ص ۴۷۷ و ۴۷۵، كتاب سكه‌های پادشاهان ایران بقلم پل ص ۳۵، و همچنین كتاب ایران و ایرانیان بقلم لردکرزن جلد دوم ص ۲۸۹).

کریم‌خان زند اصلا لك بوده و از طایفه توشمال زند میباشد که در حوالی لرستان فیلی مستقر شده بود.

در سال ۱۲۰۰ هجری (۱۷۸۵ میلادی) وقتی جعفرخان زند از شیراز عقب‌نشینی کرد عده‌ای از لر‌ها و ترک‌ها طرفدار علیمردانخان بختیاری بوی پیوستند ولی بزودی شهر بتصرف آقامحمدخان قاجار درآمد. آقامحمدخان فرصت را غنیمت شمرده و به بختیارها حمله کرد (رك: ص ۲۹ تاریخ زندیه بقلم عبدالکریم شیرازی باهتمام بیر^{۷۲}، و كتاب ملكم جلد دوم ص ۱۷۹). در مدت يك قرن و نیم که قاجار بر ایران حکومت میکردند نتوانستند بطور کامل سرزمین لر‌های بختیاری را تحت سلطه خود درآورند^{۷۳}. لردکرزن خلاصه‌ای از تاریخ بختیاری را در قرن نوزدهم در فصل ۲۴ از كتاب خود آورده است. ابتدا خانواده کیانرسی Kunursi که از نسل برادر علیمردانخان (که در بالا ذکر شد) روی کار آمدند. ولی سرانجام در سال ۱۸۴۱ منوچهرخان معتمدالدوله^{۷۴} حاکم اصفهان، که نام حقیقی او نیکلایف و اصلا ارمنی و اهل تفلیس بود بر علیه این خانواده به قشون‌کشی پرداخت، و سرانجام به حکومت محمدتقی‌خان ایلخانی چهارلنگ خاتمه داد^{۷۵}. در حدود سال ۱۸۵۰ خانواده بختیاری‌وند یا بهداروند هفت لنگ که گفته میشود از نسل چوپانی بوده‌اند که پاپی نام داشته است روی کار آمده^{۷۶}. با اینکه در سال ۱۸۸۲ بدستور شاهزاده ظل‌السلطان حسینقلی‌خان ایلخانی بقتل رسید با این حال این خانواده توانست موقعیت و ثروت خود را حفظ کند. بختیارها در انقلاب مشروطیت ایران نقش بسیار مهمی را بازی کردند که در نتیجه در سال ۱۹۰۹ بحکومت مستبد محمدعلیشاه

خاتمه داده شد. در تمام این مدت سرزمین بختیاری دارای استقلال داخلی بود و زیر نظر ایلخانی و ایل بیگی اداره میشد. اقدامات قاجار جهت متمرکز کردن قدرت (در تهران) تأثیر بیشتری در موقعیت لرستان بخشید. چنانکه در نتیجه فعالیتهای شاهزاده محمدعلی میرزا دولت‌شاه، حاکم کرمانشاه در اوایل قرن نوزدهم، والی لرستان بیش از نیمی از سرزمین خود را از دست داد و حکومت او فقط محدود به پشتکوه گردید (رك: کریکو) و قسمت پیشکوه به لرستان معروف گردید. ابتدا محمدعلی میرزا باقشون و توپخانه و سپس در سال ۱۸۳۶ راولینسون بفرماندهی يك فوج از گورانی از لرستان عبور کرد^{۷۲}. پس از قشون‌کشی معروف منوچهرخان (معمدالدوله) در سال ۱۸۴۱، برادرزاده او که سلیمان‌خان سهام‌الدوله نام داشت و حاکم خوزستان بود توانست نظم را در لرستان برقرار نماید. در نیمه دوم قرن نوزدهم اوضاع لرستان آشفته شد و هرج و مرج شدیدی سراسر منطقه را فرا گرفت. در سال ۱۹۰۰ میلادی عین‌الدوله توانست نظم و آرامش در لرستان برقرار نماید و درست در همین زمان بود که چند سیاح (اروپائی) توانستند با خیال راحت بآنجا مسافرت کنند. ولی در نوامبر ۱۹۰۴ دو افسر انگلیسی بنام سرهنگ داگلاس و سروان لوریمر که بطرف خرم‌آباد می‌رفتند مورد حمله لر‌ها قرار گرفتند و آنها را لغت کردند^{۷۸}. بازگشت سالارالدوله^{۷۹} شاهزاده سرکش بلرستان، پس از سال ۱۹۰۵ باعث آشفتگی عظیمی نه تنها در این منطقه بلکه در تمام جنوب غربی گردید. در نتیجه بعداً تمام تلاشهای حکومت قاجار جهت مطیع کردن لرستان بی‌نتیجه ماند و مرزهای این دیار بر روی حکومت مرکزی بسته شد. فقط در سال ۱۹۱۷ و با وساطت نمایندگان خارجی چند قافله از دزفول به بروجرد عبور داده شد. در همین موقع دولت ایران لقب والی پیشکوه را به نظر علیخان امرائی^{۸۰} اعطا نمود. فقط در زمان رضاشاه پهلوی برای اولین بار دولت مرکزی توانست در این منطقه نظم و آرامش برقرار کند.

اتابکان لر بزرگ و لر کوچک

الف - اتابکان لر بزرگ:

سلسله اتابکان لر بزرگ بین سالهای ۵۵۰ هجری (۱۱۵۵ میلادی) و ۸۲۷ هجری (۱۴۲۳ میلادی) در شرق و جنوب لرستان حکمفرمائی نمود و پایتختش درایذه (مالمیر) قرار داشت. این سلسله به فضلاوی معروف است و بانی آن اصلا یکی از امرای کرد سوریه بوده که فضلویه نام داشته است. اولاد او (که جهان آراتانه پشت آنها را نام برده است) از سوریه مهاجرت کرده و از میافارقین و آذربایجان (در گیلان با امیر دیباج هم پیمان شدند) گذشته و در حدود سال ۵۰۰ هجری (۱۰۰۶ میلادی) در دشت شمال اشترانکوه (لرستان) مستقر شدند. رهبر آنها ابوطاهر فرزند علی فرزند محمد در خدمت اتابک سنقرسلغری (۵۴۳ - ۵۵۶ هجری) درآمد و بواسطه شجاعتی که در قشون کشی بر علیه ملوک شبانکاره نشان داد مورد توجه اتابک فارس قرار گرفت و بپاداش خدمتش حکمرانی کهکیلویه به وی واگذار گردید. سپس برای فتح لرستان روانه آن دیار شد و این مأموریت را نیز با موفقیت بانجام رسانید. پس از این موفقیتها، خود را اتابک خواند و با اتابک سنقرسلغری بجنگ پرداخت و بالاخره در سال ۵۵۰ هجری حکومت مستقلی تشکیل داد (بنظر میرسد مؤلف مجمع الانساب چند نفر را تحت نام کائد علی با هم اشتباه نموده است و موفقیتها نسی را از قبیل شکست شولها و خلع ناصرالدین آخرین بازمانده بدر حاکم لر بزرگ و شکست سپاه خوزستان بفرماندهی الشیک ترک را باو نسبت میدهد).

دومین اتابک لر بزرگ ملک هزار اسب (۶۰۰ تا ۶۲۶ یا ۶۵۰ هجری) فرزند ابوطاهر میباشد که پس از پدر بجای وی نشست. در این زمان لرستان (بزرگ) بغایت معمور بود و طوایف ایرانی و عرب از گوشه و کنار بآنجا روی میآوردند. هزار اسب آخرین بازماندگان شوال را از لرستان بیرون راند و سپس سرزمین لر کوچک را بمحاصره درآورد. از طرفی شولها بجانب فارس روی آوردند و سپس او ادعای قلعه مانجاشت (مونگشت واقع در

جنوب غربی مالمیر) را نمود و با سلغریه به پیکار پرداخت. هزار اسب توانست قلمرو خود را تا چهار فرسنگی اصفهان توسعه دهد. خلیفه ناصر (۵۷۵ - ۶۲۲) لقب اتابکی هزار اسب را تأیید کرد و از طرفی هزار اسب رابطه دوستانه‌ای با محمد خوارزمشاه برقرار نموده بوده و دختر خود را به عقد پسر او که غیاث‌الدین نام داشت درآورد مؤلف جهان‌آرا از دو پسر هزار اسب یکی عماد‌الدین متوفی ۶۴۶ هجری و دیگری نصرت‌الدین کله^{۸۱} متوفی ۶۴۹ نام برده است. عمادالدین زردکوه را خریده بود که بعداً تعدادی از اعضاء خانواده وی در آنجا بختک سپرده شده‌اند.

سومین اتابک تیکله (۶۵۵ - ۶۵۶) فرزند هزار اسب است که در مقابل چهار حمله سلغریه (اتابک فارس) سخت مقاومت کرد. علت حمله سلغریه به قلمرو تیکله بخاطر دفاع از شولها بود که از خاک لرستان (لر بزرگ) رانده شده بودند. تیکله همچنین به قلمرو حسام‌الدین خلیل (متوفی ۶۴۰) اتابک لر کوچک حمله برد و قسمتی از خاک او را بتصرف خود درآورد. علاوه بر این تیکله سپاه خلیفه را که از خوزستان جهت نبرد با وی فرستاده شده شکست داد. هنگام اردوکشی هلاکوخان بیفداد تیکله او را همراهی کرد و هلاکوخان او را در تومان کیتمو قانونین جای داد ولی چون نتوانست ناراحتی خود را از بدرفتاری مغولها نسبت به خلیفه و مسلمانان پنهان دارد، این امر باعث رنجش هلاکوخان شد. تیکله چون باین امر پی برد بطرف لرستان فرار کرد و در قلعه مون‌گشت متحصن شد. هلاکوخان ابتدا او را بخشید ولی بعداً تغییر عقیده داد و او را در تبریز اعدام نمود. قبر وی در زردکوه است.

چهارمین اتابک شمس‌الدین آلپ ارغون میباشد که بجای پدرش (تیکله) نشست و مدت پانزده سال حکومت کرد. این اتابک زندگی عشایری را دنبال نمود و زمستان را در مناطق گرمسیری چون ایذه و تابستان را در جوی سرد و بازفت (سرچشمه کارون) میگذراند.

پنجمین اتابک یوسف‌شاه فرزند شمس‌الدین آلپ ارغون است که دوران جوانی را در دربار اباق‌آن گذرانده بود و حتی

موقعیکه بجای پدر نشست با دویست سوار در دربار مانده وی در جنگ بر علیه براق‌خان شرکت جست و در زد و خورد با دیالمه شجاعت خود را نشان داد. آباقاخان (ابقاخان) ایالت خوزستان، ناحیه کهکیلویه و شهر فیروزان (هفت فرسنگی بالای اصفهان) و گلپایگان را جزء قلمرو یوسف‌شاه کرد. بعداً یوسف‌شاه به کهکیلویه رفت و از آنجا به شولها که در منطقه فعلی بودند حمله برد. بعد از مرگ آباقاخان، یوسف‌شاه بر خلاف میل خود با دو هزار سوار و یک هزار پیاده بکمک احمد تکودر^{۸۲} رفت. احمد تکودر در این نبرد شکست خورد (۶۸۳ هجری) و لر‌ها از طبرس از راه بیابان بطرف نطنز عقب‌نشینی کرده بیشتر آنها از تشنگی جان سپردند. بعد از فوت احمد، ارغون بجای وی نشست و یوسف‌شاه جهت ادای احترام بخدمت وی رفت و در عین حال چون خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان بلرستان پناهنده شده بود یوسف‌شاه تقاضای عفو وی را نمود^{۸۳} (رك: داوسن جلد پنجم ص ۵).

ششمین اتابك افراسیاب فرزند یوسف‌شاه است. وی برادر خود را که احمد نام داشت بدربار ارغون فرستاد و خود در لرستان مانده تمام اعضاء خانواده وزیر سابق را بقتل رساند و بتعقیب اقوام او باصفهان رفت. در این هنگام خبر مرگ ارغون (۶۹۰) باو رسید و لر‌ها حاکم اصفهان را که مغول بود کشتند. افراسیاب بستگان خویش را به حکومت اصفهان، فارس، و نواحی خلیج فارس گماشت و خود بطرف پایتخت اردوگشی نموده فرمانده مغول را که امیر توزك نام داشت در نزدیکی کهرود (حوالی کاشان) شکست داد. در این هنگام گیخاتون‌خان سپاه مغول را به تعقیب افراسیاب و لر كوچك فرستاد^{۸۴}. افراسیاب در قلعه مون‌گشت تعصن اختیار نمود ولی بعد از مدتی نزد گیخاتون رفت و مورد عفو قرار گرفت. در بازگشت بلرستان، افراسیاب اقوام خود و عده‌ای سرشناس را بقتل رساند. غازان‌خان (۶۹۴ - ۷۰۳) ابتدا از در دوستی با افراسیاب درآمد. اما در سال ۶۹۴ هجری بعلت سعایتی که امیر هور قوداق حاکم فارس از او نزد غازان نموده بود، افراسیاب در مهاوند (?) فراهان محاکمه و اعدام گردید.

هفتمین اتابك لرستان نصرت‌الدین احمد (۶۹۵ تا ۷۳۰ یا ۷۳۳ هجری) برادر افراسیاب است که بیشتر عمر خود را در دربار ایلخانان گذرانده بود.

بنابر روایت مجمع‌الانساب و حمد الله مستوفی او آداب مغول را در لرستان مرسوم ساخت. حمد الله مستوفی تدبیر اداری وی را که جبران معایب و خسارات زمان افراسیاب بوده ستوده است. نصرت‌الدین احمد شخصی دانش‌پرور بود و کتابهایی نظیر تاریخ المعجم فی احوال ملوك العجم تألیف فضل‌الله قزوینی و کتاب مجمع‌الانساب (که باو لقب پیرداده است) بوی اهداء شده‌اند. بقول ابن بطوطه این حکمران در حدود صدو شصت مدرسه بنا نهاده بود که چهل و چهار باب از آنها در ایذه بود. همچنین این اتابك در دل کوه‌ها جاده‌هایی درست کرده بود.

بعد از نصرت‌الدین احمد پسرش رکن‌الدین یوسف‌شاه (۷۳۳ - ۷۴۰) بعنوان هشتمین اتابك بجای وی نشست و او نیز شخص عادل بود. قلمرو وی از بصره و خوزستان تا لالموستان (؟) و فیروزان بود. جسد او در مدرسه رکن‌آباد دفن شده است. پس از رکن‌الدین یوسف‌شاه پسرش (بقول ابن بطوطه برادرش بود) که مظفرالدین افراسیاب دوم نام داشت بعنوان نهمین اتابك به حکمرانی پرداخت. در زمان این اتابك بود که ابن بطوطه از راه ماجول را مهرمز، شوشتر (تستر) به‌ایذه (مالمیر) پایتخت اتابکان سفر کرد. ابن بطوطه هنگام مرگ و دفن پسر اتابك، شاهد آداب و رسوم لر‌ها بود^{۸۵}. قلمرو این اتابك شامل منطقه بین شوشتر تا گریواخ (قه‌فرخ کنونی واقع در چهارمحال در غرب فیروزان) بوده است. مدت ده روزی که ابن بطوطه فاصله بین شوشتر و قه‌فرخ را طی می‌کرده هر شب را در يك مدرسه می‌خوابید. بقول حمد الله مستوفی در همین زمان ناحیه جابلانق (بنظر میرسد منطقه شمال شرقی لرستان واقع در غرب گلپایگان باشد) نیز جزء قلمرو این اتابك بوده است.

مرحله بعدی از تاریخ اتابکان تا حدی مبهم است. بقول نویسندگان گمنام تاریخ میرزا اسکندر، پس از افراسیاب جانشینی او به پسرش نورالورد (غنچه گل) رسید که از تاریخ ۷۳۶ (؟)

تا ۷۵۶ حکومت کرد. این شخص دهمین اتابك است و خزانه‌ای که از نیاکانش باو رسیده بود بباد غارت داد. بنا بر روایت تاریخ جهان‌آرا وقتی محمد مظفر حاکم فارس (۷۱۳ - ۷۶۰) پی برد که اتابك لرستان با ابو اسحق اینجو پیمان بسته است، او را پسال ۷۵۶ هجری در شوش از بینائی محروم ساخت. پس از نورالورد عموزاده او (بنا بر روایت تاریخ جهان‌آرا برادرزاده او) شمس‌الدین پشنگ فرزند یوسف‌شاه یازدهمین اتابك شد و از تاریخ ۷۵۶ تا ۷۸۰ هجری حکومت کرد. در این ایام بین مظفریان نزاع در گرفت و لرستان نیز وارد جنگ شد.

شاه منصور که شوشتر را مرکز ستاد فرماندهی خود قرار داده بود چندین مرتبه به قلمرو پشنگ حمله برد و شاه شجاع (برادر بزرگتر منصور متوفی ۷۸۶ هجری که رقیب او بود) بیاری پشنگ شتافت. در ایزه سکه‌هایی یافت شده که مربوط به شاه شجاع میباشد و در همان شهر نیز ضرب شده است.^{۸۶}

پس از مرگ پشنگ بین دو فرزند او یعنی ملك پیراحمد و برادر کوچکترش که ملك هوشنگ نام داشت نزاع در گرفت که در نتیجه ملك هوشنگ کشته شد. بنا بگفته نویسنده تاریخ میرزا اسکندر، در صورتیکه هاوارد Howard مطالب آنرا درست دریافته باشد، احمد و هوشنگ فرزندان نورالورد بودند و میبایست احمد که برادر بزرگتر بود جانشین پدر گردد. بهر حال شاه منصور پیراحمد را از حکومت برکنار کرد و یکی از بزرگان را که ملك او پس نام داشت بجای وی نشانید. هنگام عبور تیمور از خاك لرستان پیراحمد در راه مهرمز با او ملاقات نمود و بعداً تیمور در شیراز او را بگرمی پذیرفت و طی فرمانی (تمغا) حکومت را در خانواده او موروثی ساخت و اجازه بازگشت دو هزار خانوار لر را که شاه منصور تبعید کرده بود صادر کرد. با همه اینها در سال ۷۹۸ تیمور، افراسیاب برادر پیراحمد و همچنین شاه منصور را با خود بعنوان گروگان بسمرقند برد. تیمور لر بزرگ (؟) را بین پیراحمد و برادرش افراسیاب تقسیم کرد. بعد از مرگ تیمور بدستور پیر میرزا محمد، پیراحمد در کهنده زندانی شد. پیراحمد بعد از مدتی مجدداً روی کار آمد و در سال ۸۱۲ هجری

بر اثر شورش اهالی از بین رفت. پس از پیراحمد پسرش که ابوسعید نام داشت بعنوان سیزدهمین اتابك بجای وی نشست. ابوسعید مدت دو سال بعنوان گروگان نزد میرزا اسکندر در شیراز بسر برده و در سال ۸۱۱ هجری درگذشت.

چهاردهمین اتابك شاه حسین پسر ابوسعید است که در سال ۸۲۷ بوسیله بستگان خویش بقتل رسید. پانزدهمین اتابك غیاث‌الدین بن کائوس بن پشنگ است که سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ تیموری او را برکنار کرد و بدین ترتیب به حکمرانی خانواده فضلاوی خاتمه داده شد. بعد از انقراض اتابکان رؤسای طوایف بختیاری صاحب قدرت شدند (رك شرفنامه ۴۸).

ب- اتابکان لر كوچك:

سلسله اتابکان لر كوچك که بر قسمت شمال و غرب لرستان تسلط داشت از سال ۵۸۰ هجری (۱۱۸۴ میلادی) شروع و در سال ۱۰۰۶ هجری (۱۵۹۷ میلادی) خاتمه یافت. پایتخت اتابکان لر كوچك خرم‌آباد بوده است. اتابکان لر كوچك از طایفه لر (جنگروی) بودند ولی این سلسله بنام اولین اتابك که خورشیدی نام داشت نامبردار است (هنوز روشن نیست بین این خورشیدی و محمد خورشیدی وزیر حاکم سابق لرستان که قبل از روی‌کار آمدن اتابکان لر بزرگ فرمانروائی داشته است رابطه‌ای وجود دارد یا نه). بعد از سال ۷۳۰ حکومت بشاخره دیگری منتقل شد که ادعا داشتند از نسل علی میباشند و لقب ملك را بجای اتابك بکار بردند.

نیاکان خورشیدی در خدمت حسام‌الدین از طایفه ترك شولی یا شله که در اواخر حکمرانی سلجوقیان بر لرستان و خوزستان حکومت میکردند درآمدند (۵۵۰ - ۵۸۰). شجاع‌الدین خورشید ابن ابی بکر بن محمد بن خورشید بخدمت حسام‌الدین شوهلی کمر بسته و او شحنگی قسمتی از لرستان را بوی واگذار نمود. بعد از مرگ حسام‌الدین (در حدود ۵۷۰) شجاع‌الدین بر تمام لر كوچك دست یافت و با طایفه جنگروی (طایفه خودش) که زیر نظر رقیب او یعنی سرخاب عیار بود بجنگ پرداخت. او در

این جنگ دز سیاه را در مانرود واقع در ولایت سمها تصرف کرد و با تصرف این دژ اهالی کلیه مانرود را در اختیار وی گذاشتند. پس از این واقعه خلیفه از شجاع‌الدین خواست تا قلعه منگره^{۸۷} واقع در شمال قیراب را تسلیم کند شجاع‌الدین با این درخواست موافقت کرد و در مقابل ولایت طرازک از توابع خوزستان بوی واگذار شد. از وقایع دیگر دوران حکمرانی شجاع‌الدین بیرون راندن ترک‌های بیات می‌باشد که با حملات خود خسارات زیادی بلرستان وارد کرده بودند. شجاع‌الدین مانند عشایر زندگی میکرد، معمولاً تابستان را در گریت^{۸۸} (واقع در بالاگریوه) و زمستان را در دولور (دهلران پشتکوه؟) می‌گذراند. وی در صد سالگی بسال ۶۲۱ هجری درگذشت و قبرش^{۸۹} مورد احترام لر‌ها می‌باشد. بدرالدین فرزند شجاع‌الدین بدست سیف‌الدین رستم (برادرزاده شجاع‌الدین) کشته شد و بدین‌طریق سیف‌الدین رستم دومین اتابک شد. پس از سیف‌الدین رستم برادرش شرف‌الدین^{۹۰} ابوبکر بعنوان سومین اتابک بجای وی نشست. چهارمین اتابک عزالدین گرشاسب است. وی زن برادر خود را که ملکه خاتون و خواهر سلیمان‌شاه ایوه بود بعقد خود درآورد (سلیمان‌شاه فرماندهی کل سپاه خلیفه‌المعتصم را عهده‌دار بود). عزالدین گرشاسب بنوبه بدستور حسام‌الدین خلیل بن بدر بن شجاع کشته شد و خود پنجمین اتابک لرستان شد. پس از کشته شدن عزالدین گرشاسب بین حسام‌الدین خلیل و سلیمان‌شاه جنگ در گرفت^{۹۱}. ابتدا لر‌ها قلعه بهار واقع در نزدیک همدان (مقر سلیمان‌شاه) را گرفتند ولی سرانجام حسام‌الدین خلیل در نزدیکی شاپور خواست (خرم‌آباد) در سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲ میلادی) شکست خورده و کشته شد. پس از حسام‌الدین خلیل برادر او بدرالدین مسعود (ششمین اتابک) بدربار منگو رفت و در رکاب هلاکو ملتزم گردید. بدرالدین مسعود شخصی از خود گذشته بود و در رکاب هلاکو ملتزم گردید. بدرالدین مسعود گذشته بود و در علوم دینی (قوانین شافعی) تبحر داشت^{۹۲}. و تا سال ۶۵۸ هجری حکومت کرد. این اتابک نسبت به خانواده سلیمان‌شاه که در جنگ بغداد کشته شده بود نهایت مهربانی را بعمل آورد.

پس از مرگ مسعود دو فرزند وی بدست آباقاخان مغول کشته شدند. آباقاخان تاج‌الدین بن حسام‌الدین خلیل را (هفتمین اتابک) بحکومت لرستان برگزید و سرانجام وی را در سال ۷۶۶ بقتل رساند.

پس از قتل تاج‌الدین بن حسام‌الدین خلیل، نوبت حکمفرمائی به پسران بدرالدین مسعود یعنی فلك‌الدین حسن (هشتمین اتابک) و عزالدین حسین رسید. فلك‌الدین حسن برقسمتی از لرستان (دیلاور - ولا) حکومت میکرد و عزالدین حسین حاکم «اینجو» بود. این دو برادر سپاهی مرکب از هفده هزار مرد جنگجوی داشتند. آنها بیات را مورد حمله قرار داده و قلمروشان شامل نواحی بین همدان و شوش از یکطرف و نواحی بین اصفهان و سرزمین اعراب از طرف دیگر بود. هر دو برادر بسال ۶۹۲ هجری درگذشتند.^{۹۲}

نهمین اتابک لرستان جمال‌الدین خضر بن تاج‌الدین میباشد که بوسیله گیخاتو فرمانروای مغول، بحکومت لرستان برگزیده شد. این اتابک در سال ۶۹۳ در نزدیکی خرم‌آباد بوسیله حسام‌الدین عمر بن شمس‌الدین دارناکی بن شرف‌الدین تهمتن بن بدر بن شجاع (و عده‌ای دیگر) کشته شد.

دهمین اتابک حسام‌الدین عمر (اخیرالذکر) میباشد که از حمایت طوایف مغول که در مناطق همجوار لرستان بسر میبردند بهره‌مند بود. ولی از آنجائیکه سایرین وی را غاصب میدانستند مجبور شد از حکومت کناره‌گیری نماید و جای خود را به صمصام - الدین محمود بن نورالدین بن عزالدین گرشاسب (یازدهمین اتابک) تعویض نماید. این اتابک که شهاب‌الدین الیاس را کشت و خود بدستور غازان در سال ۶۹۵ اعلام گردید.^{۹۴}

دوازدهمین اتابک عزالدین محمد بن عزالدین حسین که طفلی خردسال بود میباشد. عموزاده او بدر بن مسعود از الجاتیو لقب اتابکی گرفت و برقسمتی از لرستان (دیلاور) بحکومت مشغول شد. ولی بعداً عزالدین زمام امور را در دست گرفت و پس از مرگ وی، زن او دولت‌خاتون (سیزدهمین اتابک) ظاهراً حاکم شد ولی در واقع قدرت در دست مغول‌ها بود. حکومت دولت‌خاتون

مقارن با زمانی است که حمدالله مستوفی مشغول نوشتن تاریخ گزیده بود (۷۳۰ هجری) بعداً ملکه خاتون (بقول نویسنده تاریخ اسکندر میرزا با یوسف شاه اتابک لر بزرگ ازدواج کرد) مجبور شد که حکومت را به برادرش عزالدین حسین (چهاردهمین اتابک) واگذار کند.

عزالدین حسین بوسیله ابوسعید روی کار آمد و مدت چهارده سال حکومت کرد. پس از مرگ عزالدین حسین، فرزند او شجاع الدین محمود (پانزدهمین اتابک) بجای وی نشست. نامبرده در سال ۷۵۰ بدست نوکران خود کشته شد.

پس از مرگ شجاع الدین محمود فرزندش ملک عزالدین که دوازده سال داشت بعنوان شانزدهمین اتابک برگزیده شد. در ظفرنامه راجع به تحولاتیکه در زمان این اتابک اتفاق افتاده است مطالبی نوشته شده است. در سال ۷۸۵ هجری (۱۸۳ میلادی) شاه شجاع حاکم فارس با قوائی به خرم آباد آمد و با دختر ملک عزالدین ازدواج کرد. یکی دیگر از دختران او بعقد احمد بن اویس جلایر درآمد. مهمترین وقایع در زمان حکومت وی حمله تیمور گورگانی به لرستان است. هنگامیکه تیمور در سال ۷۸۸ وارد ایران شد و جریان غارتگری لر‌ها را بسمع وی رسانیدند از فیروزکوه بطرف لرستان حرکت کرد، بروجرد را بیاد غارت داد و قلعه خرم آباد را با خاک یکسان کرد. تیمور افراد برجسته لر را از بالای کوه‌ها بیائین میانداخت. سرنوشت عزالدین بدرستی معلوم نیست و درست نمیدانیم وی جزء اتابکانی بود که در سال ۷۸۹ بوسیله تیمور در شیراز از آنها پذیرائی بعمل آمد یا نه؟ بنا بر گزارش نویسنده تاریخ اسکندر، عزالدین در سال ۷۹۰ هجری در قلعه رومیان (ارمیان و المیان واقع در نزدیکی بروجرد) دستگیر و باتفاق پسرش به ترکستان تبعید شد و پس از سه سال هر دو آنها آزاد شدند. عزالدین بسال ۷۹۳ هجری در قلمرو زین العابدین شاه شجاع مظفری نقش مهمی را بازی کرد. وقتی تیمور در سال ۷۹۵ به ایران بازگشت از راه شوشتر عازم بروجرد شد و سپاه میرزا عمر، لرستان را قدم بقدم ویران کرد و لسی موفق به دستگیری عزالدین نگردید. لرستان و خوزستان در سال

۷۹۸ جزء قلمرو شاهزاده محمد سلطان حاکم فارس گردیدند. براساس اطلاعات موجود، بدستور تیمور در سال ۸۰۵ قلعہ ارمیان (در نزدیکی بروجرд) تعمیر شده است. بنا بر روایت ظفرنامه در سال ۸۰۶ چاپاری (پیکی) که از نهاوند میآمد سر عزالدین را همراه داشت. پس از کشتن عزالدین، پوست او را پر از گاه کرده و بدار آویختند. پس از عزالدین پسرش سیدی احمد (هفدمین اتابک) بجای وی نشست. سیدی احمد بطور منظم مالیات نمیپرداخت، شاید همین امر سبب قتل پدر وی بدست مغولان گردید. پس از مرگ تیمور، در سال ۸۰۷ سیدی احمد مجدداً به قلمرو خود دست یافت و تا سال ۸۱۵ (۸۲۵ هجری) حکومت کرد. پس از سیدی احمد شاه حسین (عباسی - از نسل عباس بن علی بن ابی طالب) هیجدهمین اتابک شد. وی از ضعف تیموریان استفاده کرده قلمرو خود را گسترش داد. این اتابک شهرهای همدان، گلپایگان و اصفهان را مورد تاخت و تاز قرار داد و حتی تا شهر زور نیز پیش رفت ولی در آنجا بسال ۸۷۱ (یا ۸۷۳) بدست ترکان بهارلو کشته شد.

نوزدهمین اتابک شاه رستم فرزند شاه حسین میباشد که یکی از حامیان شاه اسمعیل اول بشمار میرود.

شاه رستم معتقد بود از نسل علی میباشد (و شاید همین امر باعث شد که از شاه اسمعیل حمایت نماید).

بیستمین اتابک اغور (اغوز) میباشد که پس از مرگ پدر بجای او نشست. وقتی شاه طهماسب در سال ۹۴۰ عازم سرکوبی عبدالله خان (ازبک) شد، اغور او را همراهی کرد اما در غیاب او برادرش جهانگیر (بیست و یکمین اتابک) وی را خلع نمود و خود را حاکم خواند. جهانگیر در سال ۹۴۹ اعدام شد. پس از مرگ جهانگیر پسرش رستم شاه بوسیله لاله اش (ابومسلم گودرزی) به طهماسب تحویل داده شد و شاه او را در قلعہ الموت زندانی نمود. از طرفی پسر دیگر جهانگیر که محمدی نام داشت بوسیله لر‌ها در قلعہ چنگوله واقع در پشتکوه مخفی شده بود.

هنگامیکه شاه رستم در زندان بسر میبرد شیادی که خود را شاه رستم معرفی کرده بود بمیان لر‌ها آمد و شاه طهماسب مجبور شد که شاه

رستم را از زندان آزاد کند. شاه رستم آن مرد شیاد را از میان برداشت و بر قلمرو خود تسلط یافت ولی ناگزیر شد در حدود يك سوم از قلمرو خود را به برادر خود محمدی واگذار کند. بعداً بتحریک زن شاه رستم، حاکم همدان، محمدی را دستگیر و به قلعه الموت فرستاد. در غیاب محمدی پسرانش لرستان را با نواحی مجاور بیاد غارت داده و هرج و مرج شدیدی پراوانداختند. ده سال بعد محمدی از زندان گریخت و لرستان را تسخیر نموده و شاه رستم بدربار شاه پناه برد. محمدی رابطه خوبی با شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم برقرار کرد ولی پس از مرگ آنها با سلطان مراد عثمانی (۹۸۲ - ۱۰۰۳) کنار آمد، که در نتیجه نواحی مندالی، جیسان یدرائی و ترساق (همگی واقع در پشتکوه) به قلمرو وی اضافه گشتند. و بدین ترتیب منطقه حکمرانی خود را توسعه بخشید. ولی بزودی رابطه وی با ترکان عثمانی تیره گشت و با صفویه رابطه حسنه‌ای برقرار کرد.

پيست و چهارمین اتابك شاهوردیخان فرزند محمدی میباشد که مدتی در بغداد بعنوان گروگان بسر میبرد و پس از مرگ پدر از بغداد گریخت «و از دیوان سلطان محمد خدا بنده منشور ایالت بدو عنایت شد». در این هنگام نیاوند بوسیله ترکان (ایرانی) اشغال شده بود و این امر بروی گران آمد، و از طرفی سودای استقلال در سرمیپروراند. ابتدا با شاه عباس رابطه حسنه برقرار نمود و از آنجائیکه خود را از نسل علی بن ابی طالب میپنداشت و تعصب شیعه‌گری (تشیع و عباسگری) بخرج میداد کاملاً مورد تفقد شاه عباس قرار گرفت. در نتیجه شاه عباس با خواهر وی ازدواج کرد^{۹۵} و در مقابل یکی از شاهزاده خانمهای صفوی را بعقد شاهوردیخان درآورد.

شاهوردیخان در سال ۱۰۰۲ حاکم همدان را که اغورلو سلطان بیات نام داشت و جهت اخذ مالیات به بروجرد آمده بود کشت^{۹۶}. شاه عباس از خبر قتل اغورلو سلطان بخشیم درآمد وجبیه خراسان را رها نموده عازم خرم‌آباد شد شاهوردیخان که از آمدن شاه عباس با اطلاع گشت از خرم‌آباد به صیمره (کرخه) گریخته و از آنجا عازم بغداد شد. در نتیجه شاه عباس حکومت لرستان را

بشاه رستم داد. ولی در سال ۱۰۰۳ شوهوردیخان مورد عفو قرار گرفت و مجدداً حاکم لرستان شد. اما دیری نپائید که میان او و شاه رستم بهم‌خورده و برای دومین بار در سال ۱۰۰۶ هجری شاه عباس برای دفع وی به لرستان شتافت. سرانجام شاهوردیخان در قلعه چنگوله پشتکوه دستگیر و کشته شد^{۹۷}. شاه عباس حسینخان بن منصور بك سلاویزی (سلاحوزی) را بجانشینی وی گذاشت ولی قسمتهای صیمره - هندمس (?) و پشتکوه را از لرستان جدا نموده و به طهماسب قلی اینانلو و واگذار کرد. بدین ترتیب به سلسله اتابکان لر خاتمه داده شد و دودمان والی که بعدها حکمرانی آنها فقط به پشتکوه محدود میشد روی کار آمدند. بانی این سلسله حسینخان عمه‌زاده شاهوردیخان است.

حواشی و توضیحات مترجم

- ۱- این تقسیم‌بندی در زمان آقامحمدخان قاجار صورت گرفت. (مترجم)
- ۲- اصطلاح پیشکوه را در نوشته‌های اروپائیان و بعضی از ایرانیان می‌بینیم این اصطلاح در بین الوار رایج نمیباشد. (م)
- ۳- پشتکوه اکنون جزء استان ایلام میباشد. (م)
- ۴- طبق تقسیمات کشوری هم‌اکنون کهگیلویه و بویراحمد تشکیل يك استان داده‌اند و ممسنی جزء استان فارس است. (م)

5- Layard

6- Sawyer

7- Bishop

8- Lord Curzon

9- Ritter

- ۱۰- باستانشناسان خارجی موفق به کشف آثار و ایزاری که مربوط به انسانهاییکه در حدود ۴۰۰۰ سال پیش در لرستان میزیسته‌اند شده‌اند ر ك: «دوره پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران» که بوسیله مترجم بفارسی برگردانده شده است. (م)

11- Aiapir

12- Der Zagros Sein Volker, Leipzig. 1908, pp. 45-59

13- Hersfeld. Reiserbricht, Z.D.M.G. 1926, p. 259

- ۱۴- محل شهر باستانی انشان یا انزان که یکی از شهرهای ایلامیان میباشد اخیراً پیدا شده است. محل این آثار باستانی در نزدیکی دهکده ملیون و در شمال غربی شیراز قرار دارد. (م)
- ۱۵- منظور غار کوگان است که در غرب سدران واقع شده است. این غار یکی از آثار ارزنده باستانی مملکت ما میباشد که در نقطه بسیار زیبایی از لرستان قرار دارد. متأسفانه تاکنون عملیات باستان‌شناسی در آن صورت نگرفته. جای آن دارد هرچه زودتر این آثار گرانبها مورد تحقیق قرار گیرد. (م)

۱۶- این قضاوت کاملاً بی‌اساس است. در لرستان آثار باستانی بسیار زیادی وجود دارد ولی از آنجائیکه تحقیقات پیگیر در این منطقه بعمل نیامده است هنوز بسیاری از آنها ناشناخته مانده‌اند. در سال ۱۳۵۲ آثار يك شهر باستانی را در محل «سروگل» واقع در شمال کیلان کشف نمودیم که بعید نیست مربوط به اشکانیان باشد. آثار شهرهای زمان ساسانی مانند دره شهر - چین زال و بسیاری دیگر هنوز کاملاً برجا مانده‌اند. (م)

۱۷- مینورسکی در این مورد تاریخ دقیقی ارائه نمیده‌د، بقول گیرشمن کاستیها در اواسط قرن هیجدهم قبل از میلاد سرزمین بابل را تصرف نمودند و مدت ۵۷۶ سال یعنی تا آخر ۱۱۷۱ ق. م. بر آن حکمرانی داشتند. (م)

18. Antigonos

19- Eumenes

۲۰- رك:

1. E. Meyer, Gesch. d. Alttert, Berlin, 1913. p. 455

2. Husing Der Zogros, p. 24

3. Autran in Le Langues De Monde. Paris. 1925 p. 283

۲۱- بزبان لری کشکو خوانده میشود - اتفاقاً در منطقه هرو دهی باسم کاسیو وجود دارد. (م)

۲۲- رك:

1. Andreas, Alina. in Pouly-Wissowa

2. Sterk, Z.A. XV, 379

3. Cambridge Ancient History 1924

۲۳- بدون شك منظور تنگ سروك است که در ۴۳ کیلومتر شمال شرقی بهبهان قرار دارد و در آنجا تصویرهای فراوانی بر سنگ حجاری شده است. (رك كهكيلويه وایلات آن ص ۱۳۸-۱۳۸) مترجم

۲۴- خاوه در شمال خرم‌آباد واقع است. (م)

۲۵- معلوم نیست چگونه ممکن است چنین چیزی صورت گرفته باشد متأسفانه منظور مینورسکی درست روشن نیست. (م)

۲۶- لور شهری بود در حوالی اندیمشك و امروز صحرای لور بنام آن باقی است. (م)

۲۷- احتمالاً شاپور خواست خرم‌آباد فعلی است. (م)

28- Mann: Die Mundarten De Luristan. p 117

۲۹- این مطالب در حدود چهل سال است پیش نوشته شده است که از آن موقع تاکنون تغییرات زیادی در مناطق لرستان بوجود آمده است. مثلاً اکنون بیشتر

الوار ده‌نشین شده‌اند. (م)

۳۰- این شرکت مدتها قبل منحل شده است. (م)

31- Schweer, Die Turkisch-Pers Erdolvrokommen Hambrug. 1919

۳۲- برادران لینچ مدت‌ها است که این امتیاز را از دست داده‌اند. (م)

۳۳- محمره = خرمشهر (م)

۳۴- رك: Litten, Persien, Berlin. 1920. p p. 63-88

۳۵- رك: Milspough, The American Task in Persia, Lonodn. 1926 p. 272

36- Proper Lur

۳۷- لرها در جاهای دیگر نیز یافت میشوند که در آینده در کتابی جداگانه از آنها نام خواهیم برد. (م)

۳۸- پروفیسور ویندفرکه در گویش‌های ایرانی تخصص دارد معتقد است که لرها در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد باتفاق هخامنشیان بعنوان جنگجو به مناطق فعلی مهاجرت کرده‌اند. (مصاحبه با مترجم)

۳۹- معلوم نیست که منظور از روایات محلی چیست. فعلا لرها چنین ادعائی ندارند. (م)

40- Zukowski

۴۱- در زبان لری آنرا مهو مینامند. (م)

۴۲- پیش‌تر ذکر شد که محلی در يك كيلومتری جنوب اندیشمك باسم مایرود وجود دارد

۴۳- منگره در حدود ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی خرم‌آباد قرار دارد. (م)

۴۴- اتابك تر كوچك

۴۵- همانطوریکه مینورسکی یادآور شده است، ممکن است طوایف مهاجری که آنها را عرب و کرد قلمداد کرده‌اند همان طوایف ایرانی لر زبان باشند که شهاب‌الدین العمری درباره آنها صحبت کرده است. میدانیم که اولاً سوریه و اکثر کشورهای عربی زبان خاورمیانه، زمانی جزئی از امپراطوری بزرگ ایران بوده‌اند. ثانیاً قبل از ظهور اسلام زبان عربی محدود به قسمت کوچکی از خاورمیانه بوده است و فقط بعد از گسترش اسلام زبان عربی جایگزین زبانهای دیگر در این منطقه شده است. بنابراین احتمالاً طوایف ایرانی در مناطق عربی‌خاورمیانه بسر می‌برده‌اند که بعداً بنابه موقعیت اجتماعی و سیاسی مجبور به بازگشت بوطن خود شده‌اند. (م)

۴۶- منظور از لرهای لرستان فعلی و پشتکوه است. (م)

47- Rabino

۴۸- Baveh کوه منطقه‌ای است که در حدود ۱۵ کیلومتری جنوب خرم‌آباد واقع شده و متعلق به تیره امان الله از طایفه بهاروند است. (م)

۴۹- طایفه سگوند جزء بالاکریوه محسوب نمیشود. طوایف بالاکریوه عبارتند از بهاروند، میر، جودکی، قلاوند و پاپی. (م)

۵۰- طوایفی که به‌دیرکوند معروف شده‌اند عبارتند از بهاروند،

میرو قلاوند، بعلاوه تیره‌های کوچکی چون زینی‌وند ساتیاروند، کوگانی، طافی، گلالیوند و غیره وجود دارند که همگی وابسته بدو طایفه بهاروند و میر میباشند. (م)

۵۱- اصولاً نه تنها مینورسکی بلکه رزم‌آرا و ساکی در مورد اینکه میرها را رؤسای دیرکوندها دانسته‌اند مرتکب اشتباه شده‌اند. همانطوری که قبلاً ذکر شد طوایفی که آنها را دیرکوند مینامند عبارتند از: بهاروند، میرو قلاوند، این سه طایفه هیچگونه بستگی بهم ندارند بلکه هرطایفه دارای تعدادی خان و یا کدخدا میباشند. (م)

۵۲- مترجم مشغول تهیه کتابی در این باره میباشند. (م)

1+52- Etudes sur Peuple de la Pers. 1886. p 15, 110, 138

53- Khanikoff, Mem. Sur L'ethnographie la Perse, Paris. 1866. p. 15, 110, 138

۵۴- ادموندز در رشته نژادشناسی تخصصی نداشته و منظور وی از کیفیت خالص روشن نیست (م)

55- Hammer

۵۶- این دو دختر زیبا و رشید در جنگهایی که بین دولت ایران و عثمانی در هنگام حمله ترکها به لرستان صورت گرفته همراه پدرشان نهایت فداکاری را بخرج داده بودند. (م)

۵۷- تا جائیکه مترجم اطلاع دارد این قضاوت درست نیست زیرا خوشبختانه یادداشت‌های اکثر مسافرینی که بلرستان آمده‌اند در دسترس است، و فقط سه نفر از آنها یعنی سرلشکر داگلاس، ویلسون و ادموندز بخاطر شکست نقشه‌های استعمارگرانه آنها چنین انتقادهای ناروایی را وارد ساخته‌اند. (م)

۵۸- امام شوشتری ص ۱۷۲ میگوید کرخه شهری بوده است در ساحل غربی رود کرخه و نام آن از کلمه کرخا گرفته شده که در روزگار عیلامیان خدای این شهر را پاین نام میخوانده‌اند. خرابه این شهر گویا اکنون بنام ایوان کرخه معروف است که در سمت غربی رود کرخه و در چند کیلومتری جنوب جاده اندیمشک به دهلران قرار دارد. (م)

59- Benjamin of the Tudela

60- Hanway

61- Brown. Per. Lit under Tartar Dominon

۶۲- فعلاً دو طایفه سگوند و پاپی هیچگونه بستگی با اهل حق ندارند. (م)

۶۳- تا جائیکه مترجم اطلاع دارد شاهزاده احمد مرکز فعالیت اهل حق نمیباشد و بدون شك مینورسکی شاهزاده احمد را با باباه بزرگ اشتباه گرفته است. پیروان اهل حق در میان لك‌زبانها یافت میشود و بیشتر در شمال و غرب لرستان سکونت دارند. (م)

- ۶۴- لر‌ها کسانی را که از آرامگاه شاهزاده احمد مواظبت میکنند و عمامه قرمز دارند پاپی یا خادم مینامند و کلمه سید بکار نمیبرند. (م)
- ۶۵- متأسفانه زبان لری هنوز بررسی نشده است.
- ۶۶- مینورسکی چون اطلاعاتی راجع به ادبیات لرستان نداشته معمولاً فقط از بختیارپها صحبت میکند. متأسفانه تاکنون فرهنگ و ادبیات لری مورد بررسی قرار نگرفته است.
- ۶۷- این کتیبه بوسیله علامه قزوینی ترجمه شده است و مربوط به سلجوقیان است. (رک: جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان بقلم ساکی ص ۲۲۷). (م)
- 68- Hammer
- 69- Malcolm
- ۷۰- این همان علیمردان‌خان معروف است که با دو دخترش با عثمانیها نبرد میکرد و در موقع حمله افغانه فرماندهی کل قوای ایران را بعهده داشت. معلوم نیست نادر باباخان کپشلو را بطور موقت به بیکلربیگی لرستان برگزیده یا اینکه واقعا قصد تضعیف علیمردان‌خان را داشته است. (م)
- ۷۱- استانبول امروزی
- 72- Beer
- ۷۳- همچنین قاجار نتوانستند والی‌های پشتکوه را نیز کنترل کنند. (م)
- ۷۴- راجع به قساوت این مرد داستانهای زیادی هست. (م)
- ۷۵- معتمدالدوله به حيله و سوگند دروغ محمدتقی‌خان را بدام انداخت رک: سفرنامه لایارد. (م)
- ۷۶- مینورسکی در اینجا اشتباه نموده است. این خانواده از خوانین دورکی میباشد و از نسل شخصی هستند با اسم حیدرکه اصلاً از طایفه پاپی لرستان بود و در حدود هفت یا هشت پشت پیش بڭاك بختیاری مهاجرت نموده است. (م)
- ۷۷- برای اطلاعات بیشتر به سفرنامه راولینسون که بوسیله مترجم بفارسی برگردان شده است مراجعه کنید. (م)
- ۷۸- دو افسر نامبرده با تیره عباس‌خانی از طایفه میر از دزفول بخرم‌آباد مسافرت میکردند. عده‌ای از میرها منجمله میرتتر، میرسرهنگ، میرسردار و چند نفر دیگر که تعهد کرده بودند آنها را بخرم‌آباد پرسیانند همراه ایشان بودند. وقتی به قلعه نصیر در حدود ۶۰ کیلومتری جنوب خرم‌آباد میرسند میرها تقاضای ۵۰۰ تومان اضافی مینمایند و چون انگلیسی‌ها در دادن این مبلغ امتناع می‌ورزند میرها آنها را لغت مینمایند. بهر حال دولت قاجار که تحت نفوذ انگلیسها قرار گرفته بود در صدد تنبیه میرها برآمد و تعدادی از آنها را زندانی کرد تا اینکه سرانجام بوسیله سالارالدوله آشوبگر آزاد شدند. (م)
- ۷۹- ابوالفتح میرزا فرزند مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۸ به حکومت لرستان رسید در سال ۱۳۲۲ از حکومت خلع و مجدداً در سال ۱۳۲۶ به لرستان برگشت

نامبرده یکی از عوامل بی‌نظمی و هرج و مرج در لرستان بود. (م)
۸۰- نفوذ نظرعلیخان امرائی فقط محدود به قسمت شمال غربی و غرب لرستان بود و در میان طوایف بالاگریوه و سایر طوایف نفوذ نداشته است. (م)

81- Kalah

۸۲- احمد تکودر فرزند هلاکوخان میباشد (رك: شرفنامه ص ۵۱)
۸۳- بنا بر روایت شرفنامه ص ۵۲ از غون «خواجه را بدرجه شهادت فایز گردانید». (م)
۸۴- شرفنامه میگوید لشکر مغول و حکام لر كوچك باتفاق هم بتمقیب افراسیاب پرداختند (رك: ص ۵۳) این روایت درست‌تر بنظر میرسد. (م)
۸۵- ابن بطوطه راجع به مراسم عزاداری الوار مطالبی نوشته است که از نظر مردم شناسی جالب میباشد و پس از گذشت صدها سال این مراسم هنوز نه تنها در بین الوار بلکه در بین قشقاتی‌ها نیز رایج است. (م)

86- S. Lane-Pool, Cat. of Oriental Coins in the Brit. Mus., Vol. vi, p 235, 237.

۸۷- بنا بر روایت ساکی، چون شجاع‌الدین هنگام تصرف قلعه دزسیاه شدت عمل بخرج داده بود دشمنان او به‌خلیفه عباسی شکایت بردند، و از طرفی چون خلیفه ایجاد چنین حکومتی را يك نوع مزاحمت میدانست فرمان عزل شجاع‌الدین را صادر کرد. اتابك لر که نبرد با خلیفه را مناسب نمیدید برادرش نورالدین محمد را جهت عذرخواهی پدربار خلیفه ببغداد فرستاد. خلیفه دستور داد نورالدین محمد را زندانی کنند و شرط رهایی ویرا موکول به تسلیم قلعه منگره کرد. بالاخره نورالدین در زندان میمیرد و سرانجام شجاع‌الدین قلعه منگره را تحویل میدهد و خلیفه در مقابل دزسیاه و شهر طرازک (واقع در خوزستان را بوی میدهد) (جغرافیای تاریخی و تساریخ لرستان ص ۲۴۶-۲۴۷). از طرفی در تاریخ گزیده (ص ۵۵۲) و شرفنامه (ص ۵۹) آمده است «بعد از مدتی از دارالخلافه شجاع‌الدین خورشید و برادرش نورالدین محمد را طلب داشتند و قلعه منگره از ایشان درخواستند ایشان ابا نمودند در نتیجه هردو محبوس گردیدند (تاریخ گزیده ص ۵۵۲). مترجم

۸۸- گریت در منطقه پاپی و در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی خرم‌آباد میباشد. (م)
۸۹- مینورسکی محل قبروی را تعیین ننموده است. (م)
۹۰- بنا بر روایت تاریخ گزیده ص ۵۵۴ سیف‌الدین رستم بدست برادرش شرف‌الدین کشته شده است. (م)
۹۱- همانطوریکه پیش از این اشاره رفت ملکه خاتون زن عزالدین گرشاسب خواهر سلیمان‌شاه بود. وقتی حسام‌الدین خلیل، عزالدین گرشاسب را کشت فرزندان وی نزد دائی خود یعنی شاه سلیمان که والی کردستان بود پناه بردند و بدین طریق سلیمان‌شاه جهت انتقام از حسام‌الدین خلیل بچنگ

- پرداخت (رك: تاريخ گزیده ص ۵۵۶-۵۵۷، جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان ص ۲۵۶-۲۵۷). (م)
- ۹۲- مؤلف تاریخ گزیده درباره وی نوشته است «ملکی عادل بود چهار هزار مسئله فقهی در مذهب امام اعظم شافعی رضی الله عنه یاد داشت و در تمام عمر زنا نکرده بود ص ۵۵۸». (م)
- ۹۳- مینورسکی علت مرگ آنها را نگفته است. همچنین تاریخ گزیده و شرفنامه در این مورد اظهار نظری نکرده‌اند ولی ساکی (ص ۲۶۲) یادآور شده است که دو برادر در نتیجه جنگی که بین آنها رخ داد هر دو کشته شدند. ساکی منبع خود را ذکر نکرده است. (م)
- ۹۴- بنا بر روایت تاریخ گزیده ص ۵۵۹-۵۵۶ و شرفنامه ص ۷۰-۷۱ مصمصام‌الدین در يك نزاع شهاب‌الدین الیاس و برادرش را بکشت و سرانجام غازان‌خان مصمصام‌الدین بقصاص خون آنها کشته شد. از طرفی ساکی ص ۲۶۴ میگوید مصمصام‌الدین در جنگ با حسام‌الدین عمرو برادران شهاب‌الدین الیاس کشته شده است. بنظر میرسد ساکی مرتکب اشتباه شده باشد. (م)
- ۹۵- خواهر شاهوردیخان ابتدا زن حمزه میرزا برادر شاه عباس بود که پس از قتل وی بعقد شاه عباس درآمد (رك: شرفنامه ص ۸۱). مترجم
- ۹۶- بنا بر روایت شرفنامه «در میانه اغورلوو شاهوردیخان در سر ناحیه بروجرد عداوت قدیمه که در میان بیات و لر بود بحرکت آمد. منازعت افتاده و کار باستعمال سیف و سنان رسید و هردو قوم عشایر و قبایل خود را جمع ساخته در ناحیه بروجرد در مقابل یکدیگر صف‌آرا گشتند قضا را اغور لوبیک بیات در آن معرکه بقتل رسید و جمع کثیری از طوایف بیات مقتول گشتند و اموال و اسباب ایشان بدست لران افتاد (شرفنامه ص ۸۱)» مترجم
- ۹۷- مینورسکی شاهوردیخان را آنطور که شایسته او است معرفی نکرده است. ساکی در کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان ص ۲۸۳ مینویسد:
- «شاهوردیخان جوانی خوش‌اندام بود و اگر در حضور شاه‌عباس بدرستی سخن نمیگفت و اندکی تملق بکار میبرد کشته نمیشد. سرپرشور و غرورش باعث شد که در کمال نخوت با شاه روبرو شد و مرگ را استقبال کند. او بدون تردید یکی از رشیدترین فرزندان لرستان و مزایای اخلاقی بسیار صفت پسندیده‌اش توأم با هوش و زیرکی عجیب او باعث محبوبیت فراوان وی در آنجا بوده است». (م)

یادداشت‌هایی دربارهٔ لرستان

نوشته

ادموندز

ترجمه

دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند

لیلی بختیار

این کتاب ترجمه‌ای است از:

C. J. Edmonds, *Notes on Luristan*, 1917

پیشگفتار

چگونگی سیاست امپریالیستی دولت انگلیس، و فعالیت مأموران انگلیسی در لرستان، از موضوعاتی است که هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. تا جایی که آگاهی داریم برای اولین بار در سال ۱۸۱۰ دو افسر انگلیسی از طرف سرجان ملکم به لرستان اعزام شدند. این دو افسر که گرانت و فوردینگهام نام داشتند در خرم آباد بوسیله کلبعلی خان به قتل رسیدند. سپس سرهبری راولینسون (Henry Rawlinson) در سال ۱۸۳۶ همراه با تعدادی سرباز ایرانی به لرستان مسافرت کرد (یادداشت‌های وی تحت عنوان: سفرنامه راولینسون به لرستان، خوزستان و بختیاری. بوسیله نگارنده ترجمه شده است). پس از راولینسون، چند نفر دیگر به لرستان آمدند که مهمترین آنها آرنولد. ت. ویلسون (Arnold. T. Wilson) است. نامبرده در سال ۱۹۱۱ از لرستان دیدار کرد، سپس در سال ۱۹۱۳ باردیگر به لرستان باز گشت (یادداشت‌های وی تحت عنوان: سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران بوسیله حسین سعادت نوری ترجمه گردیده است. از دیگر یادداشت‌های ترجمه نشده او «جغرافیای نظامی لرستان است» که هم‌اکنون بوسیله نگارنده در دست ترجمه است). یکی از اهداف مهم ویلسون فراهم آوردن زمینه احداث راه‌آهن و جاده اسفالت سرتاسری از طریق لرستان بود (رك: سفرنامه ویلسن: صفحه ۱۶۵-۳۰۸) احداث راه‌آهن و جاده سرتاسری هم از نظر تجارت (به‌منظور حمل کالاهای انگلیسی از طریق خلیج فارس مرکز ایران) و هم از جهت نظامی (چنانکه

در جنگ دوم جهانی هم راه آهن و هم راه سرتاسری بوسیله قوای متفقین مورد بهره‌برداری قرار گرفت) برای انگلستان حیاتی بود. از اینرو، مأمورین انگلیسی بسیار کوشیدند تا این آرزو را برآورده کنند و سرانجام با روی کار آمدن رضاخان به آرزوی خود رسیدند. همزمان با ویلسون، ادموندز (C. J. Edmonds) در سال ۱۹۱۳ میلادی وارد ایران شد و به عنوان مأمور سیاسی به جنوب غربی ایران اعزام شد و بیشتر در اهواز، دزفول و خرمشهر فعالیت داشت، و در همین زمان بود که به لرستان مسافرت کرد. بنابراین کتابی که هم‌اکنون در دست دارید ترجمه یادداشت‌های مسافرت نامبرده به لرستان است که تحت عنوان «Notes on Luristan» ۱۹۱۷ برای شرکت نفت انگلیس - ایران تهیه گردیده و در آن زمان جزو اسناد محرمانه بوده است. ادموندز در این سفر ضمن مذاکره با سران ایلات لرستان، زمینه عبور یک کاروان را از طریق لرستان فراهم کرد. اما این کاروان که شامل چند هزار رأس قاطر و الاغ (حامل اجناس انگلیسی) بود، به محض ورود به میانکوه بالا گریوه بوسیله لرها بتاراج رفت. اجناس این کاروان متعلق به برادران لینچ (Lynch) بود که جاده خوزستان - اصفهان را در اختیار داشتند. از اینرو لرها غارت این کاروان را مبدأ تاریخ قرار داده و آنرا «سال لنچ» می‌نامند. بهر حال این شکست ادموندز را آزرده ساخت بطوری که ناراحتی او در سراسر یادداشت‌هایش هویداست. بدون تردید ادموندز در بسیاری از موارد در حق میزبانان خود که با سادگی و به آئین ایلپاتی از وی پذیرائی کرده کمال بی‌انصافی را روا داشته است.

تصویری که وی از لرها ارائه می‌دهد یک جانبه و دور از حقیقت است. از آنجائی که او نتوانسته است سیاست‌های امپریالیستی دولت متبوع خود را اجرا کند، بناچار تمام کاسه و کوزه‌ها را بر سر لرها شکسته و آنها را «ابن‌الوقت، و خوک صفت» میدانند (رك: لرستان: پیشکوه و بالا گریوه) تا جائی که مترجم آگاهی دارد فقط نامبرده و یکی دیگر از همکاران او بنام ویلسون درباره لرها چنین داوری کرده‌اند. در مصاحبه‌هایی که خود در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۷ با ادموندز داشتم، علت این پندار

ناروا را دربارهٔ لرها جويا شدم. وی ضمن پوزش اظهار داشت که در آن زمان جوان و کم‌تجربه بوده و ناراحتی‌های گوناگون سبب گردید که آن مطالب را بنویسد.

اما مطالب این کتاب هرچند غرض‌آلود است، ولی حاوی نکات تاریخی دربارهٔ اوضاع اجتماعی و سیاسی لرستان در آن زمان میباشد. بهر حال امید است که با ترجمه این کتاب، ضمن آشکار ساختن پاره‌ای از فعالیت‌های امپریالیستی انگلیس در لرستان، قدم کوچکی در راه توسعه‌ی پژوهش در این زمینه را فراهم آورده باشیم.

بدون تردید، این ترجمه خالی از نقص نیست و از اینرو از خوانندگان پوزش می‌طلبم.

دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند

دانشگاه شیراز - بهمن ۱۳۵۹

زندگی نامه ادموندز

ادموندز (جان، سیسیل) C. J. Edmonds در سال ۱۸۸۹ میلادی در انگلستان بدنیا آمد و تا جائیکه اطلاع داریم تا دو سال پیش در قید حیات بوده است. وی تحصیل خود را در مدرسه بدفرد (Bed ford)، پمبرک کالج (Pembrok College) و کمبریج گذراند. سپس در سال ۱۹۱۰ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مشاغل او بشرح زیر بوده است: معاون کنسول انگلیس در بوشهر (۱۹۱۵-۱۹۱۳)، دستیار مأمور سیاسی در بین‌النهرین (۱۹۱۷-۱۹۱۵)، مأمور سیاسی در جنوب غربی ایران (۱۹۱۹-۱۹۱۷)، فرماندهی قوای انگلیس در شمال ایران (۱۹۱۹)، مأمور ویژه در کردستان عراق (۱۹۲۲)، مشاور لشکری و بازرس اجرائی در کرکوک و سلیمانیه (۱۹۲۴)، مشاور وزارت داخله عراق (۱۹۲۶)، کنسول انگلیس در عراق (۱۹۲۸)، مشاور وزارت امور خارجه عراق (۱۹۳۳)، عضو هیئت عراقی در اجلاس سالیانه سازمان ملل (۱۹۳۰-۱۹۳۲)، مشاور وزارت داخله عراق (۱۹۳۵-۱۹۳۲)، کنسول انگلیس در عراق (۱۹۳۷)، نماینده دائمی انگلیس در سازمان بین‌المللی آوارگان (۱۹۴۷) نامبرده در سال ۱۹۵۰ بازنشسته شد و از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۷ در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقائی دانشگاه لندن به تدریس زبان کردی پرداخت. ادموندز دارای تألیفاتی چند است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- کردها، ترکها و اعراب (۱۹۵۷)

۱۰ Kurds Turks and Asabs (1957)

۲- فرهنگ کردی - انگلیسی (۱۹۵۶)

2. Kurdish—English Dictionary (1956)
۳- یادداشت‌های لرستان ۱۹۱۷
3. Notes on Luristan (1917)
۴- لرستان: پیشکوه و بالاگریوه (۱۹۲۲)
4. Luristan: Pish—Kuh and Bala—Grivch (1922)

لیلی بختیار

شیراز - بهمن ۱۳۵۹

فهرست مطالب

- ۱- مسافرت از دزفول به منگره (ژوئیه ۱۹۱۷)
- ۲- دره منگره
- ۳- مسافرت از دزفول به بروجرد (سپتامبر ۱۹۱۷)
- ۴- گزارش جاده خرم آباد - بیرانوند - بروجرد
- ۵- یادداشتهای مسافرت از دزفول به خرم آباد و بروجرد
(سپتامبر ۱۹۱۷)
- ۶- گزارش جاده کرمانشاه به خرم آباد (ژانویه ۱۹۱۸)

یادداشتهای سفر دزفول به منگره

ژوئیه ۱۹۱۷

سوم ژوئیه

حرکت بطرف مال^۱ دارابخان در صالح آباد. در آخرین لحظه سه نفر گروگان^۲ که هریک از يك خانواده سرشناس گرفته شده بود در بازار دزفول ناپدید شدند و مهرعلی خان برادر سرتیپ^۳ که مرا همراهی مینمود مجبور شد که منتظر آنها بماند. افراد دارابخان در زیر کولا (نوعی سایبان که از شاخ و برگ درختان فراهم گردیده بود) گرد آمده بودند. آب در اطراف کولا در جریان بود و هوا را خنک می کرد. مهرعلی خان که پس از پیدا کردن گروگانها، تمام راه را چهار نعل تاخته بود. بزودی وارد شد. لحظه ای بعد میرمحمدشاه خان^۴ که جالب ترین شخصیت طایفه میر است سواره وارد شد. او بطرز عجیبی تعظیم میکند، باینصورت که کف دستهایش را بطرف بالا و در سطح ناف قرار میدهد و آنگاه خم میشود. دارابخان با گفتن «خدا حافظ» به او خوش آمد گفت (تعارفی که لرها هم بهنگام خدا حافظی و در موقع وارد شدن بکار میبرند). گفتگو با خنده و شوخی توأم بود و مخصوصاً به باغی که مادر مهرعلی خان در نواحی منگره خریده بود مربوط میشد. از زمان خریداری آن باغ تاکنون مناسبات خوانین سگوند با میر خوب نبوده است ولی بهرحال انجام آن معامله هوشیاری مادر بزرگ را بثبوت میرساند.

هنگام غروب آفتاب ملا محمد تقی^۵ که برای او اسبی تهیه دیده بودم وارد شد. سن او بیش از ۹۰ سال است. داراب‌خان بعد از تعارف خدا حافظی ادعا کرد که او از ایل سگوند است. البته پدرش سگوند بوده ولی مادرش از میرهاست.

چهارم ژوئیه

ساعت ۱/۵ صبح صالح آباد را ترك کردیم. جاده‌ای که بعداً توصیف میشود بنام جاده شاه‌عباس معروف است و در چند جای آن آثاری از سگفرشهای قدیم بچشم می‌خورد. در سرازیری بطرف رودخانه انارکی اسب من لیز خورد و روی صخرهٔ تیز و لغزنده‌ای افتاد ولی من موفق شدم که پیاده شوم و اسب را که بشدت تلاش میکرد نگهدارم. پس از پائین آمدن از آن سرازیری در سایه نی‌ها نشستیم و افراد مهرعلی‌خان بزودی چای را آماده کردند و میر محمدشاه از افتخارات گذشته خانواده‌اش زیاده سخن گفت. وی یادآور شد که با ضعف دولت ایران کدخدایان تازه به‌دوران رسیده قدرتمند شدند ولی حال که دولت نیرومند گردیده امیدوار بود که موفقیت گذشته را مجدداً بدست آورد. ملا محمد تقی سئوالاتی درباره انگلستان نمود از جمله آنکه آیا در انگلستان ایلات و عشایر وجود دارد؟ گفتم نه ما همه آبادی‌نشین^۶ هستیم. اوضمن سخنرانی به نقل اشعاری دربارهٔ قناعت با يك كاسه ماست و نان بلوط پرداخت ولی هنگامیکه دیدار میرزاوندان را از دزفول بازگو میکرد با تمسخر می‌خندید. کدخدایان میرزاوند شعبه‌ای از ایل قلاوند هستند که اخیراً برای اولین بار به‌شهر (دزفول) آمده از دیدار شهر دچار هیجان شده بودند بطوری که هنگام گردش در بازار دزفول از فرط تعجب دهان آنان باز شده بود. آنها وقتی خود را در میان آهنگران یافتند از صدای چکش و غرش کوره فکر میکردند که در جهنم گرفتار شده‌اند. ظاهرشان بعدی ژولیده بود که فوری آنها را بحمام برده و پس از شستشو و تعویض لباس بطرف اداره هدایت شدند.

بنظر میرسد که ملا محمد تقی مثنوی را خوب میدانند. با دستمالی که بدور کلاه خود گره زده و یکطرف آن آویزان است

بینی و پیشانی‌اش را پاك ميكند و اينطور كه پيدا است اين دستمال سالهاست بدون اينكه شسته شود اين وظيفه را انجام ميدهد. معمولاً عمق آب در بستر رودخانه در حدود سه تا ده سانتيمتر است. من گودالی پيدا كردم و در آن شيرجه رفتم و چقدر لذت بخش بود كه عمق آنرا بيشتر از اندازه خود يافتم. در حدود چهل متر بالاتر بجستجو پرداختم و در جائيكه صخره‌ها بطرف پائين آمده است گودال مناسبی يافتم كه آب زلالی دارد ژرفای آن در حدود سه متر و پهنای آن باندازه‌ای است كه يك نفر براحتی ميتواند در آن شناگری كند. آنجا در آفتاب دراز كشيدم، ماهیهای كوچك بيشمار به شست پايم نوك ميزدند. سپس به چادر خود كه بصورتی آزاردهنده گرم بود بازگشتم و كوشش نمودم كه از ساعت ۱۰ صبح تا ۳ بعدازظهر بخواب بروم. از بخت بد دندان دردی كه ماهها بسراغم نيامده بود شروع شد و قرص آسپيرين را هم فراموش كرده بودم كه در جعبه دارو بگذارم. بعدازظهر دوباره براه خود ادامه داديم. ساعت ۸/۱۵ برودخانه منگره رسيديم. اين رود با سرعت در دره كوچكى كه ظاهراً همه اطراف آن محصور است جريان دارد. روی صخره شمالی بتايای دو قلعه بنام قلعه الون شاه ديده ميشود و كمی پائين تر خرابه امامزاده اميرسيف قرار دارد. هنگامی كه هوا تاريك شده بود از خرابه‌هایی گذشتيم كه قلعه ونه‌ای ناميده ميشد.

مير محمدشاه برايم از سنگی گفت كه مردی سواره را نشان ميداده و سه قطعه بوده است. او گفت يکی از آنها را قندی^۷ دزدید و دو تاي ديگر را كه زير شنها پنهان كرده بودند گم شده است.

پنجم ژوئيه

ساعت ۵ صبح براه افتاديم و از صخره عظيم كول آب (كه در جائي ديگر توضيح داده شده) بالا رفتيم. بالای گذار هيسور روی لبه باريکی كه تشكيل يك گذرگاه را ميدهد ميراسدخان با ريش سياه و لباسهای يکپارچه سياه با دو پسرش پياده به استقبال ما آمد و با جملاتی نظير خدمتگزاريم، جانفشانيم و خدمت ميكنيم خوش آمد گفت. يك آسیای قديمی را بمن نشان داد كه با

نیروی آبی که از کوهستان سرازیر می‌شود بکار می‌افتد. سپس وارد دره وسیعی شدیم که درختان میوه در آن کشت شده بود. بسیاری از میرها با تفنگ‌هایشان جلو آمدند و اندکی خم شدند. ملا محمد تقی آنها را بعنوان خان و خانزاده معرفی کرد. لباسهای سیاهشان تقریباً مندرس بود. مردان سالخورده کلاه بسر نهاده بودند، جوانترها دستمالی دور کلاه بسته و جوانترین آنها دستمالی دور عرق‌چین پیچیده بود.

اینان سایبانی در حدود ۳۰ پا در ۱۰ پا از تنه و شاخ و برگ درختان درست کرده‌اند و روی این چهارچوب را با نی پوشانده‌اند. کف سایبان از پونه و مورد پوشیده شده است که بوی خوشی دارد و در عین حال چند قالی نیز گسترده‌اند. عدهٔ زیادی از میرها در زیر این سایبان گرد آمده بودند. آنها در بازگشت از اینکه دیر خبردار شدند و با عجله از چراگاه‌ها پائین آمده و این سایبان را درست کرده بودند پوزش خواستند. يك سبد بزرگ پراز انجیر و انگور که تازه رسیده بود آماده داشتند و آرزو می‌کردند که ای کاش من ۱۵ روز دیرتر رفته بودم تا میدیدم باغهای آنها چه محصولی می‌دهد.

این دره از هرسو مشرف به تپه ماهوره‌های پوشیده از درخت بلوط می‌باشد و در آن نهری بطرف شمال شرقی در جریان است که آب آن شفاف و خنك است. آب این نهر از روی ریگ‌ها می‌گذرد و در اطراف آن درختان بید و بوته‌های گل روئیده است.

در ساعت ۱۰ صبح هوای این دره که فقط ۲۱۲۵ پا ارتفاع دارد بسیار گرم بود و بزودی همه بخواب فرو رفتند.

ساعت ۲/۳۰ برای ناهار مرا از خواب بیدار کردند و يك سینی بزرگ پراز برنج با گوشت بسیار چرب برابرم نهادند.

آب اینجا بسیار پاك و خنك است ولی چندان عمیق نیست بطوریکه محلی نیافتم که آب تا کمرگاه من برسد. پس از آب‌تنی لباس لری خود را پوشیدم. میرها با شعف تمام این مراحل را نظاره می‌کردند و وقتی همه کارها انجام شد نوبت به عبا و کلاه رسید. لباسهای لری من همه نو بود و باین جهت میرها مبارك‌باد گفتند. ولی اینرا هم اضافه کنم که من از پوشیدن این لباسها خجالت

میکشیدم و تحسین میرها موجب خجالت بیشتر گردید. به دور کلاه يك دستمال ابریشمی پیچیدم که اول برایم سنگین و رنج‌آور بود اما به تدریج تحمل کردم ولی فکر میکنم در آینده آنرا بدون دستمال بر سر بگذارم. هنگام سوار شدن عبایم پاره شد ولی چون میرها کمتر از دفعه قبل بمن خیره شدند بعد از چند دقیقه از خجالت بیرون آمدم.

خورشید پشت کوهها پنهان شد و هوا بطور قابل ملاحظه‌ای رو بخنکی نهاد. همچنان که بجلو میرفتیم دره تنگتر میشد ولی در محل اتصال سه نهر دوباره وسیع می‌شد و صفی از باغهای انبوه میوه در آنجا کشیده شده بود. در این فصل هرکس در باغ خود از شاخ و برگ درختان کلبه‌ای برپا میکند و آنجا را مثل خانه خود میداند.

در حدود يك میل بالاتر به گردابی رسیدیم که سنگفرش بود و بخوبی از آن نگهداری کرده بودند ولی نی‌های انبوه در آن روئیده بود. چند چشمه در اطراف این گرداب وجود داشت و میر عالی‌خان آخرین رئیس بزرگ قلاوند^۱ میخواست که با آب آنها زمینهای بلند را آبیاری کند. گرچه اینکار صورت نگرفت ولی در آنجا آبیگری برای حمام مردان ساخت و برای زنان هم چند متر دورتر يك مخزن کوچکتر ساخت. سرچشمه یکی از نهرهای اصلی در داخل این گرداب است و بالاتر از آن در طرف مغرب فقط يك نهر کوچک جریان دارد. بعد از آن به کلبه (Kula) میرتقی رفتیم که در نزدیکی آن تعدادی درخت بریده انجیر دیده میشد. این درختها دو هفته قبل بوسیله میرهای عباسی که سال گذشته دونفر از آنها بدست پسر میرتقی بقتل رسیده بودند شبانه بریده شده‌اند. در فاصله بسیار دور يك بزغاله را برای نشانه‌گیری قرار دادند. بزغاله بعدی دور بود که به سختی دیده میشد با اینحال میرعالی (علی) با اولین تیر آنها از پای درآورد.

ما نشستیم و مشغول صحبت شدیم. ملا محمد تقی و میرسالار درباره اروپا و جنگ و جغرافیا سئوالاتی میکردند و هرجائی را که نام میبردیم ابتدا میپرسیدند که آیا منطقه گرمسیری است یا سردسیری؟ من متوجه شدم که چهار خانواده از میرها بی‌نهایت

بیکدیگر حسادت میورزند و ریش‌سفیدی کاردان و بیطرف لازم است تا از خونریزی بین آنها جلوگیری کند، بنابراین برنامه‌ای ترتیب دادم که هردوروز میهمان یکی از آنها باشم هرچند که اینکار حرکتی را کند میکرد.

من گفتم که فردا می‌خواهم به‌چاونی بروم و از جاده پهن و مرتبی که گفته میشود در آنجا وجود دارد دیدن کنم و ظهر روز بعد نزد میر نصرالله بیایم. همه گفتند این کار غیرممکن است و درست در لحظه‌ای که خواستم حرف آنها را بپذیرم پیغامی از میر سالار برادر میرتقی برایم رسید که گفته بود بحرف آن افراد گوش ندهم و او شخصاً مرا به‌محل مورد نظر خواهد برد.

ششم ژوئیه

شب گذشته هوا کاملاً خنک بود و تا حدود ۴/۳۰ خوابیدم و وقتی بیدار شدم نمیدانستم کجا هستم. در اینجا حادثه کوچکی اتفاق افتاد. وقتی اسبم را خواستم تا با میرسالار حرکت کنم میر لطیف علی^۱ را دیدم که با رنجش قدم می‌زند. علت را پرسیدم بعد از چند سؤال خلاصه کرد که برای استقبال و ناهار تهیه دیده است و بدین ترتیب میرسالار با تمام زیرکی‌اش شکست خورد. بنابراین تصمیم گرفتم که آن سفر را بتعویق بیاورم و شخصی را برای احضار آشیل فرستادم. پس از این پیش‌آمد میرسالار در حالیکه با خشم ریش سفید خود را چنگ می‌زد گفت این پدرسوخته چه سگی است که کنسول انگلیس باید بخاطر او باز دیدش را بتعویق بیندازد. سپس در حالیکه کتابچه یادداشت مرا محکم گرفته بود میگفت باین کلام الله^۱ و باین قرآن انتقام خواهد گرفت. من توانستم که میرسالار و بستگانش را با قول باینکه اگر خوش‌رفتاری کنند آنها را به دز (دزفول) ببرم و بالاخره با توضیحاتی درباره قطب‌نما و دماسنج که با خود داشتم آنها را آرام کردم.

ما برای رفتن بخانه میر نصرالله که در حدود ۲/۵ مایل بالاتر بود سوار شدیم. یک دسته از میرها که باستقبال آمدند اندکی خم شدند و سپس از جلوی من گذشتند آنها در محلی که دره در ۴۰ و ۳۳۰ درجه بدو قسمت تقسیم میشود سایبان (کولا) زیبایی

ساخته بودند. مسیر ماتا اینجا بسمت جنوب بوده است. از آخرین جایگاه تا اینجا آب وجود نداشت ولی در این نقطه از شاخه شرقی دره نه‌ری در جریان بود که بزمین فرو میرفت. این محل دروون نام داشت. با رسیدن دسته میرسالار سروصدائی بپا شد و تازه واردین که پیاده آمده بودند تشنه و غرق در عرق بودند. آنها ساعت ۹ به استراحت پرداختند و من به نوشتن پرداختم.

امروز من يك شب كلاه كوچك و سبك كه دستمالی بدور آن پیچیده شده بسر گذاشته‌ام كه خیلی راحت‌تر از كلاه می‌باشد ولی شالی كه بسته‌ام گرم است. بعد از ظهر هوا بشدت گرم بود و بعد از ساعت ۴ در استخر روبرو شستشو کردم. آب کمی سبز رنگ بود و جریان آن آهسته و بخوبی آبهای دیگر نبود ولی در عوض آنقدر گود بود كه نتوانستم به ژرفای آن برسم و میتوانستم از فراز صخره‌ای در آب شیرجه بروم. پس از آن به بزی كه در آخر دره بسته شده بود تیراندازی كردیم و مقدار زیادی فشنگ در این راه بكار رفت. سپس برای گردش بمیان باغها رفتم. در دامنه كوه به چشمه‌ای كه بصورت نه‌ری پر آب جاری بود برخورددم و از آب گوارای آن نوشیدم. بعد از آن با میراسدالله و میرسالار روی سنگی نشسته بخوردن انجیر و انگور كه در چشمه خنك شده بود مشغول شدیم. بحث ما درباره ازدواج و مخارج آن دور میزد. آنها می‌خواستند بدانند آیا در لندن هم مردان مجبور هستند برای كابین يك زن مثلاً ۴۰۰ تومان بپردازند. بایشان گفتم ما نه تنها خرجی نمی‌پردازیم بلكه قبل از اینکه با زنی ازدواج كنیم انتظار داریم لااقل هدیه‌ای در حدود ۴۰۰ تومان برایمان بیاورد. از روی تحسین سرشان را تكان دادند و اظهار داشتند در اینصورت میتوان با ازدواج با چهار زن مبلغ ۲۰۰۰ تومان دریافت كرد.

چند نفر از میرها روزه بودند ولی مثل اینکه با وجود غروب خورشید عجله‌ای برای شكستن روزه خود نداشتند. دو نفر از خدام شاهزاده احمد كه عمامه سرخ بر سر نهاده بودند نیز وارد شدند و به میهمانان پیوستند.

بقعه شاهزاده احمد در منطقه قلاوندها در ناحیه كوس قرار دارد. خادمان این امامزاده دستار سرخ می‌بندند و مانند سیدها

بی‌اندازه مورد احترام هستند. در نزدیکی این امامزاده کشتزار معروفی قرار دارد که در آن برنج میکارند بدون اینکه آنرا آبیاری کنند. مادامیکه برنج احتیاج به آب دارد آب از زمین میجوشد و بعد از آن خشک میشود. يك یا دو سال پیش میرزاوندها به‌خدای که در آنجا تخم‌پاشی کرده بودند ظلم کردند و امام هم ناخشنودی خود را با خشکاندن مزرعه اعجاز‌آمیز برنج نشان داد. این خدام بعنوان پایی شناخته شده‌اند ولی بنظر میرسد که ارتباطی با این طایفه ندارند. در تمام بالاگریوه شاهزاده احمد مهمترین زیارتگاه میباشد و هرساله تعداد زیادی به زیارت آن میروند و نذر میکنند و نذورات میبرند و دختران به ازدواج خادمان در می‌آیند بامید اینکه از الطاف مخصوص امامزاده برخوردار شوند.

هفتم ژوئیه

اکنون عادت کرده‌ام که هنگام بیدار شدن لرها را بارشهای دراز و کلاه بلند در حالیکه در اطرافم چمباتمه زده‌اند ببینم و همچنین در رودخانه حمام بگیرم و چقدر جالب است پوشیدن آن لباسهای لری همانطور که من پوشیدم و دیگر کسی بمن خیره نمیشد. تا محل لطفعلی‌خان در حدود چند صد یارد سواری کردیم و با همان استقبال معمول روبرو شدیم. تابحال سایبان (کولا) اینجا بهترین سایبانها بوده است ولی از پونه و مورد خبری نبود. چادر خانوادگی در همین نزدیکی قرار دارد و زنهای لر برای دلربائی بیرون نمی‌آیند و در حقیقت آن لباس بلند سیاه‌رنگ که از گردن تا مچ پاست و شلوار قرمز یا سیاهی که مانند حاشیه از زیر آن پیدااست و دستمال سیاهی که بسر پیچیده شده و گیسویشان از دو طرف آن آویزان است حالت دلربائی ندارد! نشستیم و مشغول خوردن انگور شدیم و من از ملا محمد تقی اطلاعاتی درباره دیرکوندها بدست آوردم.

امروز هوا کاملاً خنکتر است. در اینجا رودخانه عمیق وجود ندارد بنابراین ساعت ۴ بعد از ظهر میر لطف‌علی مرا از میان باغها بسوی آبشاری که در حوض کم عمقی فرو میریخت هدایت کرد. بعد از دور کردن سه دختر لر که آنجا بودند روی سنگی که نصف

آن در حوض بود نشسته و با کاسه‌ای بر روی خود آب ریختم و خلاصه در آن آب سرد حمام لذت‌بخشی گرفتم. سپس برای گردش در آن ناحیه در حالیکه عده‌ای از میرها مرا همراهی میکردند براه افتادم. برقله گنبدی شکل تپه دو درخت چنار روئیده بود و آبشاری کوچک با آبی زلال از صخره فرو میریخت. در اینجا من و ملا محمد تقی داستانهای از هزار و یکشب و حاجی بابا برای یکدیگر نقل کردیم. همچنین برای او قصه حاتم طائی و مادیان را گفتم که او را بسیار تحت تأثیر قرار داد.

در بازگشت برای مدتی در آن مجلس نشستیم و میرها در مورد بستگی‌شان با میرمحمدشاه‌خان بصحبت پرداختند. یکی از حضار یکی از بستگان میرمحمدشاه را بهنگام دزدی بقتل رسانیده بود. برای خونبهای او يك باغ تعیین شد ولی در همین هنگام افراد میرمحمدشاه تعدادی گوسفند بغارت برده بودند و حالا این دوستان من از دادن باغ خودداری میکنند و جریان بحالت قبل برگشته است.

هشتم ژوئیه

برنامه امروز صعود به اسفلون بود. ساعت ۵ سوار بر قاطر حرکت کردم. در حدود ۲۰ نفر از میرها پیاده مرا همراهی میکردند. بنظر میرسد که برای نواحی کوهستانی قاطر مطمئنتر از اسب باشد. بادیدن سیاهی دو تفنگدار درقله کوه برای لحظه‌ای احساس خطر کردیم ولی با چند تیراندازی معلوم شد که آنها دو تن از جوانان پرشور میر هستند که جلوتر بدانجا رفته‌اند. این کوه از درختان کوتاه بلوط پوشیده شده و قله آن بشکل مکعب است که دیواره‌های عمودی دارد. تا آنجائیکه چارپایان توانائی داشتند پیش رفتیم. سپس قدری نان و حلوا و چای خوردیم و برای آخرین قسمت کوه پیمائی دوباره براه افتادیم سربالائی تند بود و زمین سست و سنگها لغزنده و سرانجام مجبور شدیم چهار دست و پا به صخره‌های عمودی که لبه‌های آن بیش از چند اینچ پهن نداشت آویزان شده بالا رویم. برای رسیدن به اینجا راهی آسانتر ولی طولانتر وجود داشت.

میرها بی اندازه علاقمند بودند بمن کمک کنند و لازم میدانم

در اینمورد از آنها تشکر کنم. با اینحال باید بگویم کمک میرها تا حدی باعث دردسر گردید زیرا آنها با گرفتن بازوی من بالا رفتن را برایم مشکلتر میکردند و نمیتوانستم تعادل خود را بخوبی حفظ کنم یا برسنگ‌هایی دست یازم که بالا رفتن را آسانتر می‌ساخت.

در اینجا یکساعت و نیم صرف نقشه‌کشی شد. سپس بسوی محلی که قاطرها نگهداری میشد سرازیر شدیم. من از کباب جگر و قلوه بز که بسیار خوشمزه بود لذت بردم. لرها بقیه گوشت را کباب کرده، و صرف نمودند. من عکس خوبی از ملا متقی با سر برهنه در حالیکه میخندید و نصف قلوه‌ای بیک سیخ زده و چاقوئی در دست داشت گرفتم.

همچنانکه از کوه پائین میرفتیم همراهان اجازه خواستند که آواز بخوانند و بالاخره شروع بخواندن ترانه قدم خیر نمودند. قدم خیر دختر کدخدا قندی است و زیبایی و هوشیاری شهرت دارد. او با شخصی ازدواج کرد که ظاهراً ناتوان است. سال گذشته مرادبگ نامی از قندی دیدن میکند و اشعاری برای قدم خیر میسراید و بتدریج دیگران نیز اشعاری اضافه کرده‌اند. قرار بود قدم‌خیر در بهار از شوهرش طلاق بگیرد و با سرتیپ ازدواج کند همهٔ ماجراها در این شعر وصف شده است. من همراهان را با کلمات آفرین و باریک‌الله تشویق کردم تا بالاخره ساعت ۱۱ به منزلگاه تازه‌ای رسیدیم و میهمان میرآقامیر از تیره میررضاشدیم. رسم لرها براینست که برای جلوگیری از تابش خورشید عبا را روی سرشان می‌اندازند. عمامه کوچک من هم تا حدی محافظ بود. فکر کردم عاقلانه‌تر است که چاقوی بزرگ خود را به کمرم ببندم و این تدبیر سبب شد که اینکار را انجام دهم بدون اینکه ناجور بنظر آید. پس از خواب بعدازظهر بسوی آبشار کوچک در پائین چشمه چناره رفتیم، و در پناه حصاری که از بهم پیوستن دیوار باغها تشکیل شده بود با آبسرد شستشوی لذت بخشی کردم. بعداز اینکه کارم تمام شد زن جوانی را دیدم که بالای درخت انجیری بود، حال میدانم برای دیدار کنسول برهنه آنجا رفته بود یا برای بدست آوردن میوه.

ارتفاع اسفلون ۴۹۱۵ پا است
و منزلگاه امروز در ارتفاع ۲۵۹۵ پا قرار دارد.

نهم ژوئیه

استراحت برای مردان و حیوانات. میرها با تعجب ریش تراشیدن مرا تماشا میکردند. بنظر عجیب میرسید. برای مدتی روی نیمکت نشسته بنوشتن شعر قدم خیر مشغول شدم. آنها این شعر را ناآگاهانه میخوانند و یکمرتبه از قسمتهای افزوده شده به قسمت اصلی می‌پرند. واقعاً پیداست که هیچ نظم و ترتیبی وجود ندارد و بنظر میرسد هرگاه در آواز لری درنگ شود خوانندگان بمشورت پرداخته‌اند.

جوانی از روی اطلاع خاطر نشان ساخت که بیشتر آنها از حفظ کردن اشعار خودداری میکنند مگر اینکه قول انعام به آنها داده شود. این مسئله نسبتاً جزئی ظاهراً تا جائیکه من تجربه دارم حرص مال‌اندوزی آنها را نشان میدهد.

هوا بسیار گرم است بسختی و ناراحتی خوابیدم و سپس در همان آبشار همیشگی شستشو کردم. حالا در پیچیدن عمامه ماهر شده‌ام. به بزغاله‌ای که در فاصله دور در آنطرف دره بود شلیک کردم و بعد روی قالی نشسته صحبت کردیم. همراهان خیلی علاقه داشتند که به موقعیت قدرتها در جنگ پی ببرند و من با چیدن سنگ ظهور ژاپن را در صحنه سیاست و همچنین انقلاب چین و دیگر تحولات را برای آنها تشریح کردم.

میر مهرعلی، میرزاجون و میر حبیب از میرهای Mouek وارد شدند.

دهم ژوئیه

نیمه شب از صدای تیری که احتمالاً بسوی دزدی شلیک شد بیدار شدم. قبل از طلوع آفتاب برخاسته با قاطر به نقطه‌ای در پائین دره رفتم تا نقشه کوچکی بکشم. طبق معمول تعدادی تفنگچی مرا همراهی میکردند. پس از انجام نقشه‌کشی مستقیماً به اردوگاه جدید که در باغ میراسدالله بود رفتیم.

این نقطه نمونه است. سایبانی که من در آن نشسته‌ام در محل بلندی در دامنه کوه چاونی^{۱۱} قرار دارد. اینجا دیوانخانه^{۱۲} است ولی جای من بوسیله يك چیت جدا می‌شود. این چیت از نی و بندهای خشن و سیاه بافته شده. این بندها بطور عمودی قرار دارند و فاصله آنها با هم در حدود ۶ اینچ است و بین آنها نخهائی بکار رفته است. زیر پای من در طرف چپ باغهای متعدد قرار دارد که با دیوارهای سنگی که از سبزه پوشیده شده از یکدیگر جدا میشوند. درختان انار، انجیر انگور و لیمو در سراشیبی سنگی دره تا نزدیکی اسفلون^{۱۳} و انتهای شمالی باریک آب^{۱۴} امتداد می‌یابند. يك تکه زمین خشك و قهوه‌ای که در میان سبزه‌های پائین قرار گرفته محل سکونت می‌باشد و از آنجا سروصدای زیادی برمیخیزد. باغهای میوه بسیار انبوه هستند و الزاماً سروصدای زیادی برمیخیزد که در دره طنین می‌اندازند. یکنفر با صدای بلند می‌گوید هی هی هی مراخو (مرادخان) بیوبیو^{۱۵} (بیا. بیا) و سپس صدائی بآن پاسخ می‌گوید. در انتهای باغها انبوه درختان چنار قرار دارد و بلافاصله روبروی من کولای (سایبان) خانوادگی است با يك آلاچیق کوچک که اطراف آن محصور است و بعنوان طبقه دوم ساخته شده. کمی پائین‌تر چهار زن با پیراهن سیاه ایستاده‌اند. پیراهن از جلو در حدود ۱۸ اینچ باز است که در قسمت گردن آنرا با سنجاق قفلی بهم وصل کرده‌اند.

پیراهنها بلند است و تا مچ پا را میپوشاند و فقط کمی از شلوار پیدا است دستمالهای سیاهی هم به‌دور سر بسته‌اند که يك گوشه آن از پشت آویزان است طره‌هایشان نیز از دو طرف تا قسمت گردن آویزان است. در سمت راست يك حصار سنگی چین قرار دارد که قاطرها را در آنجا می‌بندند و هم اکنون که مشغول نوشتن هستم یکدسته از آنها از سر آب برمیگردند. بعد از ساعت ۵ سایه کوه چاونی ما را فرا می‌گیرد. میزبانم تاحال دوشمشك آب بر کف کولا (سایبان) پاشیده تا لحظه‌ای از گرما آسوده شود. از ظهر بیعد آسمان ابری است و گرمای هوا شدیدتر شده است. میرها می‌گویند که بندرت چنین گرمائی را بیاد دارند. در طول بعدازظهر خوابم نبرد و مطابق معمول زیر آبشار بالا حمام

کردم و آب سرد حقیقتاً مرا تسکین داد. بعد از کمی صحبت در مجلس بمحلی رفتم که بنظر می‌آمد تمام جمعیت نواحی مجاور برای دسترسی به‌وای خنك در آنجا جمع شده‌اند. چهار خدام عمامه قرمز شاهزاده احمد که در دومین روز اقامتم باینجا هجوم آوردند و همچنین یکنفر قاطرچی که برای پیدا کردن قاطر مسروقه‌اش به گروه من پیوست هنوز اینجا هستند. قاطرچی می‌گوید برادرزاده مردی است که من قاطرهایش را از يك بختیاری در شوشتر برایش پس گرفتم واقعاً مردم این نواحی منتظر کوچکترین فرصتی هستند تا يك روز تمام را آزادانه به‌مهمانی بگذرانند.

بعد از شام میراسدالله وارد شد و درباره رستم و انوشیروان و دیگران شعرهایی را که خود سروده بود خواند. یعنی همان موضوعاتی که در اشعار رزمی ایران رواج دارد. ملا محمد تقی می‌گوید خانمی بنام شکر، خواهر لطفعلی‌خان و همسر میرزا، اجازه خواسته که مرا ببینند. و این حادثه جدیدی است که منتظرش بودم. خدمتکاران یکی پس از دیگری مریض میشدند و قرص می‌خواستند. منم از روی شوخی نه عصبانیت آنها را تهدید کردم که دفعه دیگر يك عده خدمتکار تازه نفس همراه می‌برم. نتیجه آن شد که در مدت کوتاهی همه آمدند و وانمود کردند که کاملاً سالم هستند. ولی بدون شك آنها از هوای گرم با فشار زیادی که برای آوردن ما بآنها وارد شده بود، همچنین در نتیجه آشامیدن آب و خوردن انگور و انجیر زیاد مریض شده‌اند و تقریباً همگی از یبوست و سرگیجه ناراحت هستند. گرمای اول شب وحشتناك بود و آمدن چندتا از خدمتکاران خوش‌نیت که فکر می‌کردم مرا سرگرم خواهند کرد خواب‌را مشکلت‌ر نمود. آنها آواز قدم خیر را خواندند که بهمه چیز شباهت داشت جز به‌آواز! نسیمی برای چند لحظه وزید رفتم ببینم جای نقشه‌هایم محفوظ است دیدم میزبان دلو را پس پهلوی وسایلم خوابیده تا کسی آنها را ندزد.

یازدهم ژوئیه

با وجود همه ناراحتیها از نصف شب تا صبح بحد کافی خوابیدم ولی تحمل حتی يك ملافه را نداشتم و جای تعجب است

زیرا اولین شبی که در منگره خوابیدم پتو رویم انداختم. بعد از صرف صبحانه که عبارت بود از کباب و انجیر و شیر، شکرخانم وارد شد. وی زنی بود زیبا در حدود ۳۵ سال و با همان لباس معمول. وقتی وارد شد عصبی بود، ورود مرا به منگره خوش آمد گفت. سپس یادآور شد که ورود من برای میرها مایه مسرت و خوشحالی است و همیشه با افتخار از آن یاد خواهند کرد. منمهم گفتم از میهمان‌نوازی که همه میرها از خود نشان دادند کاملاً خشنود و سپاسگزارم بخصوص اینکه با بانوئی شریف از میرها ملاقات کردم. برای اینکه ماهم مادر و خواهر و زن داریم (آخری چندان درست نیست) و اگر بخواست خدا بمنزلم برگردم آنها سئوال خواهند کرد که آیا با زنان و بچه‌های اهالی منگره صحبت کرده‌ام و اگر بگویم نه بیش از اندازه تعجب میکنند. ولی حالا خوشحال خواهند شد. من دوست داشتم که این ملاقات طولانی باشد ولی کاروان منتظر بود و ملا محمدتقی که او را برای ترجمه (اگر لازم شد) نگاهداشته بودم آنها کوتاه کرد و گفت حالا که بخدمتت رسید با اجازه مرخص میشود و او با همان شیوه مرسوم، خدا حافظی کرد.

روابط، میرمحمد شاه خان، میهماندار امروز با میزبانان شش روز گذشته خوب نیست و بهمین جهت آنها مرا تا نزدیکی میرمحمدشاه و برادرش که باستقبال آمده بودند مشایعت کردند و سپس بازگشتند. کولای (سایبان) میزبانم در دامنه کوه خره- پشت^{۱۶} در محلی بنام دورک^{۱۷} ساخته شده و تقریباً ۹۰۰ پا از جایگاه قبل مرتفع‌تر است و نسیمی که از لابلاي ارتفاعات بالاتر میوزد آرامش بیشتری را نوید میدهد.

قدری گردوی بسیار خوب که محصول محلی بود آورده شد. کدخدائی از میرزاوندها اجازه خواست که داخل شود. او از سایر بستگانش که همین چند وقت پیش دزفول را تحت فشار قرار داده بودند متمدن‌تر بنظر میرسد.

هوای اینجا خیلی خنک‌تر است هرچند که نخوايیدم ولی از سرگیجه و گلودردی که در دو سه روز گذشته گریبانگیرم شده بود بهبود یافتیم. ساعت ۴ میرمحمدشاه چشمه دورک را نشانم داد.

بعد از دور کردن زنی که طبق معمول لباس سیاه برتن و مشکی آب همراه داشت در حوضچه سنگی چشمه که عمق آن در حدود يك پا میباشد و آبی زلال دارد حمام کردم. آب این چشمه آنقدر سرد بود که قادر نبودم هر بار بیش از یکدقیقه در آن بمانم و نیز نمیتوانستم از دراز شدن و آشامیدن از آن صرفنظر کنم. نیروی تازه گرفته به کولا بازگشتم. لحظه‌ای در مجلس نشستم و سپس بطرف محلی که سرقلعه دومینه^{۱۸} یا قلعه مرکزی نامید میشود حرکت کردم. این راه به گذرگاهی طبیعی در صخره کشیده میشود که پهنای آن ۴ پا و درازیش ۳۰ پا است و بیک بلندی اثر دری شکل راه دارد. در آنجا آثار دژی بچشم میخورد که دو طرف آن از سنگهای بزرگ که رویهم انباشته شده‌اند ساخته شده و دو طرف دیگر از صخره‌های عمودی تشکیل شده است. زمان بنای این دژ مشخص نیست ولی چنان قدیمی بنظر نمیرسد زیرا این محل در تابستان آب ندارد و شاید برای بعضی از جنگهای زمستانی بعنوان دژ موقت ساخته شده است.

طبق معمول بزغاله‌ای را نشانه گرفته و بسوی آن تیراندازی کردیم. ظاهراً مهرعلی مریض است میر محمد شاه به نشانه اینکه از اولاد عقیل پسرعم پیامبر است شال سبز به کمر بسته و قول داده است که مهر علی را با طلسمی که يك شخصیت مقدس دزفولی باو داده معالجه کند.

دوازدهم ژوئیه

برای رفتن به کاله تکل^{۱۹} زود برخاستیم در ابتدا برسر بحث خون و کینه خانوادگی رفتن بتأخیر افتاد. کاله تکل يك برآمدگی است که انتهای خره‌پشت را به باریک آب وصل میکند و پهنای آن در قسمت بالا فقط ۲ یارد است. و از دو طرف با سرایشی تندی به دره منگوه و انارکی کشیده شده. بعد از ظهر آسمان ابری شد و هوا گرم و شرجی ولی بدتر از آنچه که گذشت نبود، تمام بعدازظهر از هر طرف صحبت برسر خون و کینه خانوادگی دور میزد. ساعت ۴ بطرف چشمه رفتیم، سه زن بامشکهای آب آنجا بودند، دو جوان میرهم در زیر سایه سنگ بخواب رفته بودند و میبایست

آنها را از آنجا بیرون می‌کردم. آب از دیروز هم سردتر بنظر میرسید، تا آنجا بودم چند قطره باران چکید. در بازگشت پسر میرمحمد شاه پیشنهاد کرد که يك کتیبهٔ گوری^{۲۰} (گبری) نشانم دهد. اما با حوله و عبائی که بخود پیچیده بودم جستجوی برای عتیقه امری دشوار بود بخصوص بالارفتن و پائین آمدن از صخره‌های سخت و عبور از میان باغهای انبوه. بالاخره سنگ چهارپهلویی نشانم داده شد که در حدود ۲/۵ پا ارتفاع داشت. پایه آن کمی خمیده و پهنای آن در قسمت بالا تقریباً ۱۵ اینچ بود. درسه طرف آن اشکال هندسی با خطوط درشت کنده شده بود و روی طرف چهارم شکل زنی بود که کلاه و صورت آن کنده‌کاری شده و پستانهایش برجسته بود و تنها نقش برجسته‌ای بود که در تمام سنگ وجود داشت. آنها گفتند که این سنگ از قبرستان بالای تپه آورده شده و سنگ دیگری باینصورت نیست. و حالا که خیلی دیر شده میگویند در جاده‌ای که دیروز آمدیم قبرستانی قدیمی با سنگهای نوشته شده وجود دارد.

حقیقت اینستکه بنا به عللی آنها در مورد کتیبه‌هایشان خیلی احساساتی هستند و بدون شك نشان دادن این سنگ بمن از طرف آن مرد جوان، کم عقلی محسوب خواهد شد.

بهر جهت طلسم میرمحمد شاه کاری از پیش نبرد ولی سه طلسم Welcome Burrough^{۲۱} بدون اینکه چیزی روی آن نوشته شده باشد تأثیر بخشیده و مهر علی بهتر شد.

سیزدهم ژوئیه

بدون توجه به بد بودن جاده برای رفتن به فردیون^{۲۲} ساعت ۶ حرکت کردیم. عده‌ای از بستگان میرمحمد شاه مرا همراهی کردند. آنجا همان سروصداهای معمول وجود داشت و با دوربین یکدسته تفنگچی را دیدیم که روی قله تپه‌ای چمباتمه زده بودند. ما بخود اطمینان دادیم که آنها بایستی لطفعلی و دوستانش باشند. هنوز نیم مایل با آنها فاصله داشتیم که همراهان من بسبب کینه خانوادگی که با آنها داشتند تقاضای بازگشت نمودند و ما بتنهایی از آن منطقه عبور کردیم. گروهی از میرها که بر بالای کوه بودند

از دور بما خوش‌آمد گفتند. هنگامیکه به‌سراشیبی پائین قلعه بوزون^{۲۳} رسیدیم باغهای میوه دره فردیون جائیکه چهار دولت^{۲۴} در ۱۸۴۹ اردو زده بود نمایان گردید.

اول سکوی بزرگی را که زیر درخت چنار کهنسالی درست کرده بودند و کلنل عادت داشت بعد از ظهرها روی آن بخوابد نشان دادند. بالای آن دو مخزن آب قرار دارد که از سنگ ساخته شده و قبل از اینکه سیل مجرای آنرا خراب کند نه‌ری در آن جریان داشته، یکی بالاتر سنگ‌چینی که دور خرپشت کوچکی در سایه انداز باغها درست شده جای کولا (سایبان) کلنل را نشان میدهد در امتداد آن محلهای مشابهی قرار دارد و مربوط بزمانی است که مشیرالدوله نماینده دولت در آنجا زندگی میکرده است. آنها میگویند مسافری نیز بآنجا آمده که دست‌وپا نداشته و او را در سبد حمل میکرده‌اند. بعد از توقف کوتاهی در فردیون از يك جاده سرازیری بطرف موه پیش رفتیم که من فکر میکنم زیباترین باغی است که در منگره وجود دارد. این باغ در امتداد بستر سفید و سنگی رود موه که از صدها یارد بالاتر سرچشمه میگیرد ایجاد شده است.

کولائی که از طرف میرعلی آماده شده بود با قالی فرش شده بود و بوی خوش پونه و مورد بمشام میرسید. او پسر فوق‌العاده زیبا و خوش‌سیمائی داشت. بعد از خوردن انگور و انجیر در زیر کولا استراحت نموده و بنوشتن مشغول شدم.

یکربع بساعت ۴ حرکت کردم آنجا را دور زده و از طرف دیگر وارد دره‌ای شدم که با آن آشنائی داشتم. میرهای جوان چند آواز خواندند که یکی از آنها قشنگ بود. مردی که صدای نرمی داشت آوازی دربارهٔ زنی بنام شکری نامی خواند و بعد از هر بیت دیگران برای بیت برگردان باو می‌پیوستند.

برای نوشیدن چای در منزل لطفعلی توقف کوتاهی کردیم. بعد از غروب آفتاب بمنزلگاه میرتقی که در اولین شب اقامت در منگره نیز آنجا بودیم وارد شدیم. از اینجهت که میرتقی سالخورده‌ترین میرهاست و اینجا هم در برگشت از مسافرت جای درستی است مطمئن بودم که موضوع حسادت و خونریزی در بین نخواهد

بود.

چهاردهم ژوئیه

بطرف دز بالا رفتیم، کار بسیار دشواری بود. بیک تنه درخت قدیمی و پله‌ای که از شاخه درختان که در جلو صخره ساخته شده بود رسیدیم که آنرا چندین سال پیش درست کرده و تجدید بنا نشده بود. بخود جرأت دادم و چند پا از آن بالا رفتم ولی شکافهای بد با منظرهٔ چوب پوسیده مرا از آرزوی بالاتر رفتن بازداشت. بخانه میرتقی برگشتم در آنجا لاشخوران گرد آمده بودند و هریک انتظار هدیه داشتند: یکی بخاطر چند شعری که سروده، دیگر بخاطر کبابی که در اسفلون تهیه دیده و بالاخره یکی دیگر بخاطر آنکه جاننش هنگام بالا رفتن از دز به مخاطره افتاده بود. باستثناء چند تومانی که به بچه‌ها داده تصمیم گرفتم هدایا را در دزفول تقسیم کنم زیرا در غیراینصورت بیم آن میرفت که در اینجا علاوه بر احتمالات دیگر درگیری شدیدی رخ دهد. حدود ساعت ۳/۵ از همان دره قبلی پائین آمدیم و یکساعت پیش از غروب آفتاب به امیرسیف رسیدیم. جاده در چندین جا از میان رفته بود و پیش از عبور قاطرها میبایست درست شود.

پانزدهم ژوئیه

دو ساعت قبل از طلوع خورشید در تاریکی براه افتادیم. رود انارکی پائین‌تر و جاده کوتاه‌تر بنظر میرسد. ما تصمیم داشتیم در دره کول مهك^{۲۵} که بنا بگفتهٔ ملا محمد تقی دارای چشمه خنك و زیبایی است و باغهای فراوان دارد بخواهیم. هنگام ورود به آنجا آب بسیار کمی پیدا کردیم که از نی پوشیده شده بود. من زیر سایه صخره‌ای درحالیکه پایم در داخل آب قرار داشت استراحت کردم. با اینکه هنوز ساعت ۹ نشده بود گرمای هوا وحشتناك بود. همراهان غار بزرگی پیدا کردند که جلوی آنرا نی پوشانده بود. من سعی کردم بعد از آنهمه پیاده‌روی در شرایط سخت، در اینجا بخوابم ولی حتی در اینجا هم آفتاب می‌تابید. بالاخره حدود ساعت ۴ دوباره براه افتادیم ولی از اینکه یکساعت دیگر صبر نکردم

پشیمان شدم. بعد از ارتفاع منگره درك كردم كه صحرای لور چه دوزخی خواهد بود. بادی سوزنده گلوی آدم را خشك ميكرد و در يك لحظه احساس كردم كه آتش گرفته‌ام. خوشبختانه قمقمه‌ام وسیله خوبی بود و يك جرعهٔ طولانی مرا سرحال آورد. برای پیدا کردن مال داراب‌خان خیره شدم ولی صحرا بی‌انتها بنظر می‌آمد. همین‌طور رفتیم تا اینکه بعد از غروب آفتاب به مال داراب‌خان رسیدیم. تمام مردان و حیوانات بیرون رفته بودند ولی من با دریافت پیام خوشی از دزفول مبنی بر اینکه سروان ویلسون وارد آنجا شده و مرا خواسته است، خدا را شکر کردم. کاروان ملزم به راه افتادن نبود ولی بعد از ساعتی استراحت و خوردن شام با دو نفر کرد و دو سوار سگوند برای پیمودن بقیه راه که در حدود ۷ مایل بود در تاریکی براه افتادیم و تقریباً ساعت ۱۰ بدزفول رسیدیم. همه خواب بودند، خدمتکارم بعلت پیچیدگی مچ پا همراه با وسایل خوابم در صالح‌آباد بجا ماند. آن‌موقع من در حالتی نبودم که به وسایل راحتی بیندیشم بلکه می‌خواستم بخوابم و چه خوب خوابیدم.

دره منگره

منگره دره‌ایست بشکل گلابی، که از شمال تا جنوب کشیده شده و از شمال محدود است به خره‌پشت، از مغرب به چاونی و از مشرق به باریك آب. در گوشه شمال شرقی ارتفاع باریکی قرار دارد بنام کاله تکال که انتهای شرقی خره‌پشت را به قسمت شمالی باریك آب وصل میکند و از دو طرف سرایشب زیاد دارد و پهنای روی آن فقط چند یارد است. کوه عظیم ریدکوه^{۲۶} و ارتفاعات دنداندارکوس مشرف بر اینجاست و منظره آن از داخل دره‌انارکی کاملاً مشهود است. در مدخل دره منگره در سمت جنوب، یا قسمت باریکتر آن دژی مشهور و طبیعی قرار دارد که مسلط بر آنجاست و دسترسی به قله آن از طریق پل باریکی که از چوب ساخته شده و بوته‌هایی که در سطح صخرهٔ عمودی قرار دارد صورت می‌گیرد. این

پل سالهاست که تعمیر نشده و اکنون چوب آن پوسیده شده. من سعی نمودم که از آن عبور کنم ولی مجبور بپازگشت شدم.

باریک آب کم آب است ولی چاونی و خره پشت چشمه‌های فراوان دارند و در سراشیبی و دامنه آنها باغهای انار، انجیر، انگور، و سایر درختان میوه احداث شده است. مهمترین املاکی که در جنوب دیده میشوند عبارتند از: پاریاب سعید، تاج‌الدین محمد، رباط، گرداب، دوروون، چنار، چاره، شیخ، موه، فردیون و دورک که دوتای آخری در دامنه خره پشت قرار دارند. اسفلون (۴/۹۰۰ پا) انتهای وسیع دره را تقسیم نموده که از آنجا جلگه عربستان^{۲۷} نمایان است. این کوه فاقد آب میباشد و درختان کوتاه بلوط بتعداد زیاد در ارتفاعات آن روئیده است در حالیکه آلبالوی وحشی، مورد، چنار، گردو و بوته‌های گل در دره دیده میشوند. قله مرتفع تک‌مونی^{۲۸} مهمترین چشم‌انداز این ناحیه میباشد.

میگویند در زمستان و بهار نهرهای متعدد از دره سرازیر میشود ولی در ژوئیه آب چشمه‌های بالا تماماً بمصرف آبیاری میرسد. رود منگره از گرداب (در ارتفاع ۲۲۱۵ پا) که مجموعه چندین چشمه در انتهای جنوبی دره است سرچشمه میگردد. در اینجا میرعالی، آخرین رئیس قلاوند استخر بزرگی ساخت و آنرا سنگ‌چین نمود. این استخر گرچه از علفهای هرزه پوشیده شده ولی هنوز هم يك منبع بسیار عالیست. میگویند میرعالیخان می-خواست برای آبیاری زمینهای دورتر که آب بآنها نمیرسید از این منبع استفاده کند، ولی این خواسته او انجام نگرفت.

این نهر از گرداب بمیان باغهای انبوه و بوته‌های گل که در میان سنگهای سفید در اطراف دز روئیده شده جریان مییابد و از آنجا بطرف مشرق جنوب شرقی پائین رفته و به دره باشکوه و عمیق کول‌آب که بین کوههای مرتفع کوه پنتیون^{۲۹} و باریک آب قرار دارد وارد میشود و بالاخره از آنجا بدشت امامزاده امیرسیف که بخاطر داشتن نفت معروف میباشد و در دهانه شمالی تنگ الون واقع است سرازیر میگردد. در نزدیکی امیر سیف دو خرابه بنامهای قلعه الون شاه و قلعه ونانی وجود دارد. در فردیون در سراشیبی خره پشت بود که کمیسیون مرزی ۱۸۴۹ توقف کرد و میرها هنوز

داستان‌هایی از چهار دولت نقل میکنند. فقط يك مرد و آنهم ملا محمد تقی است که ادعا میکند آنها را بیاد دارد، ولی در مورد راستگویی این مرد کهنسال تردید است. بدون شك شخصیت ممتاز کلنل صاحب نماینده دولت انگلیس بود. درخت چنار بزرگی نشان داده شد که در زیر آن در کنار آب سکوئی ساخته شده بود (اکنون مجرای آب را سیل تغییر داده است) برای اینکه کلنل بعد از ظهرها را در آنجا بخوابد. جای کولای او را (در ارتفاع ۴۱۵۵ پا) که روی تپه‌ای مشرف بر باغها ساخته شده بود هنوز میتوان دید. آنها نقل میکنند که چطور یکی از اعضاء آن گروه دست‌وپا نداشته و او را با سبد حمل میکرده‌اند، و یکی دیگر از آنها (منشی دولت انگلیس) پس از يك کوه‌پیمائی دشوار در آب بسیار سرد یکی از چشمه‌های فردیون حمام میگیرد و میمیرد. این موضوع دیر گفته شد و نتوانستم بجستجوی قبر بپردازم. و دیگر اینکه آن چشمه را هم ندیدم ولی از روی سردی آب خره‌پشت میتوان آنرا تصدیق کرد. زیرا بنابه تجربه شخصی در دورك، در وسط ماه ژوئیه و در شدت گرما من نتوانستم تا میچ پایم بیش از یکدقیقه در آب باقی بمانم.

ظاهراً اقامت در منگره برای این نمایندگان چندان لذت‌بخش نبوده، همانطور که وقایع‌نگاران روسی منگره را يك «دخمه وحشتناك» توصیف میکنند زیرا در آنجا به هیچیک از احتیاجات زندگی دسترسی وجود ندارد.

یادداشت‌هایی درباره جاده دزفول به منگره

جاده دزفول و دروزن آب ۳۰° در جنوب تنگ‌الون توسط سروان ویلسون که از نشانه‌های نفتی آنجا دیدن نموده توصیف شده است. یادداشت‌های زیر حاوی تجارب شخصی خودم در بحبوحهٔ تابستان و اشاره بمطالبي است که او در مورد جاده‌ها نوشته است. در عصر سوم ژوئیه دزفول را ترك کردم. بعد از توقف کوتاهی در مال داراب‌خان سگوند که در شش مایلی خرابه‌های قلعه صالح‌آباد قرار دارد، ساعت ۱/۳۰ بامداد در مهتایی روشن براه خود ادامه دادم.

حدود ۱۵ مایل دورتر چشمه‌ای بنام Aran Kerchik قرار دارد که آب آن در این فصل بسختی قابل آشامیدن می‌باشد. مجاری آب‌کره حر^{۳۱} خشك بودند ولی کمی دورتر در دو جوی كوچك بنام گیفه^{۳۲} نشانه‌هایی از آب دیده میشد. ساعت ۷ صبح به آب انارکی رسیدم. آب انارکی در محل Daregil در نقطه‌ای که جاده از آن می‌گذرد بطرف جنوب جریان دارد ولی در حدود ۲۰۰ یارد پائین‌تر بسمت مغرب می‌پیچد و به آب‌منگره می‌پیوندد و از اینجا بعد بلارود نام می‌گیرد. گرچه آب زیاد بود ولی بیش از ۲ یا ۳ اینچ عمق نداشت اما چندین یارد بالاتر از نهر استخرهایی وجود داشت که گودی آن بین ۶ تا ۹ پا بود. می‌گویند در زمستان و بهار بعد از باران گاهی اوقات عبور از رودخانه برای مدتی کوتاه غیرممکن میشود. من در طول گرمای روز در اینجا توقف نمودم و نزدیک عصر براه خود ادامه دادم. پائین رفتن از دره سراشیبی است و پس از يك مایل و نیم جاده در مسافتی اندك در امتداد نهری بنام Kunab که از نی پوشیده شده کشیده میشود و سپس از دشت میرزیل^{۳۳} از روی بلندی مختصری بنام کاله دیارگاه^{۳۴} می‌گذرد و بعد بطرف دره منگره پائین میرود. از دروزن آب در شمال رودخانه، بوسیله گذرگاهی میتوان به امیرسیف رسید ولی می‌گویند که خیلی مشکل است چون بعلت گرما در شب مسافرت می‌کردم در رفت و برگشت از این جاده عبور نمودم. انتهای شرقی الون کوه را دور زدم و از روی يك زمین سنگی و پوشیده از خار بتدریج پائین آمدم و از چند قبرستان قدیمی گذشتم. در انتهای شرقی کوه به محلی که مومیائی تراوش میشد برخورد کردم. مومیائی ماده‌ایست سیاه و شبیه موم، مقدار آن خیلی کم بود ولی می‌گویند در پائیز افزایش می‌یابد. ساعت ۸/۱۵ به امیرسیف (۱۵۷۵ پا) رسیدم و در کنار آب منگره توقف کردم. فوراً بعد از ترك امیرسیف شخص ناگزیر است برای چند صد یارد سواره از نهر تنگكول آب بگذرد. سپس جاده باریکی در امتداد کوه پیرون^{۳۵} کشیده میشود. ارتفاع دیوار جنوبی دره تا ۱/۵ مایل بتدریج پائین رفته سپس ناگهان کوتاه شده در گذار حصار رودخانه را قطع میکند و درست در بالای این نقطه آب رودخانه از داخل شکاف تنگی بصورت عمودی با فشار پائین

میریزد. در اینجا جاده جدا شده بدنبال تنگ مگستان^{۲۶} دورکاله قلاپیل (۲۴۸۵ پا) رفته و دوباره بطرف شمال یا کنار باریک آب باز میگردد تا اینکه به پاریاب سعید (۲۲۰۰ پا) تقریباً در ۴ مایلی پائین دز وارد میشود.

جاده تماماً تنگ است و در چندین نقطه بار قاطرها برداشته شد. در دو محل نیز جاده از میان رفته بود و پیش از عبور قاطرها آنرا تعمیر کردیم. در برگشت از سفر دو ساعت پیش از طلوع خورشید امیرسیف را ترك نمودم و ساعت ۱۰ صبح دزفول رسیدم. بدنیست که بگویم د رمدت گرمای روز در کول مهك دره کوچکی که در انتهای غربی تنگوان^{۲۷} و پائین بردبله^{۲۸} واقع است استراحت کردم. در اینجا نهر پرآبی جریان دارد و غاری هست که ۱۵ نفر را در خود جای میدهد. نی‌های بلندی که در امتداد رودخانه روئیده کاملاً این غار را پوشانده بطوریکه پیدا کردن آن مشکل است. يك طاق‌نمای طبیعی که کمی بالاتر از دره قرار دارد برای استراحت ۳ یا ۴ نفر مکان مناسبی است. این نی‌های انبوه کمی از تابش آفتاب جلوگیری میکنند.

میرهای منگ‌ره

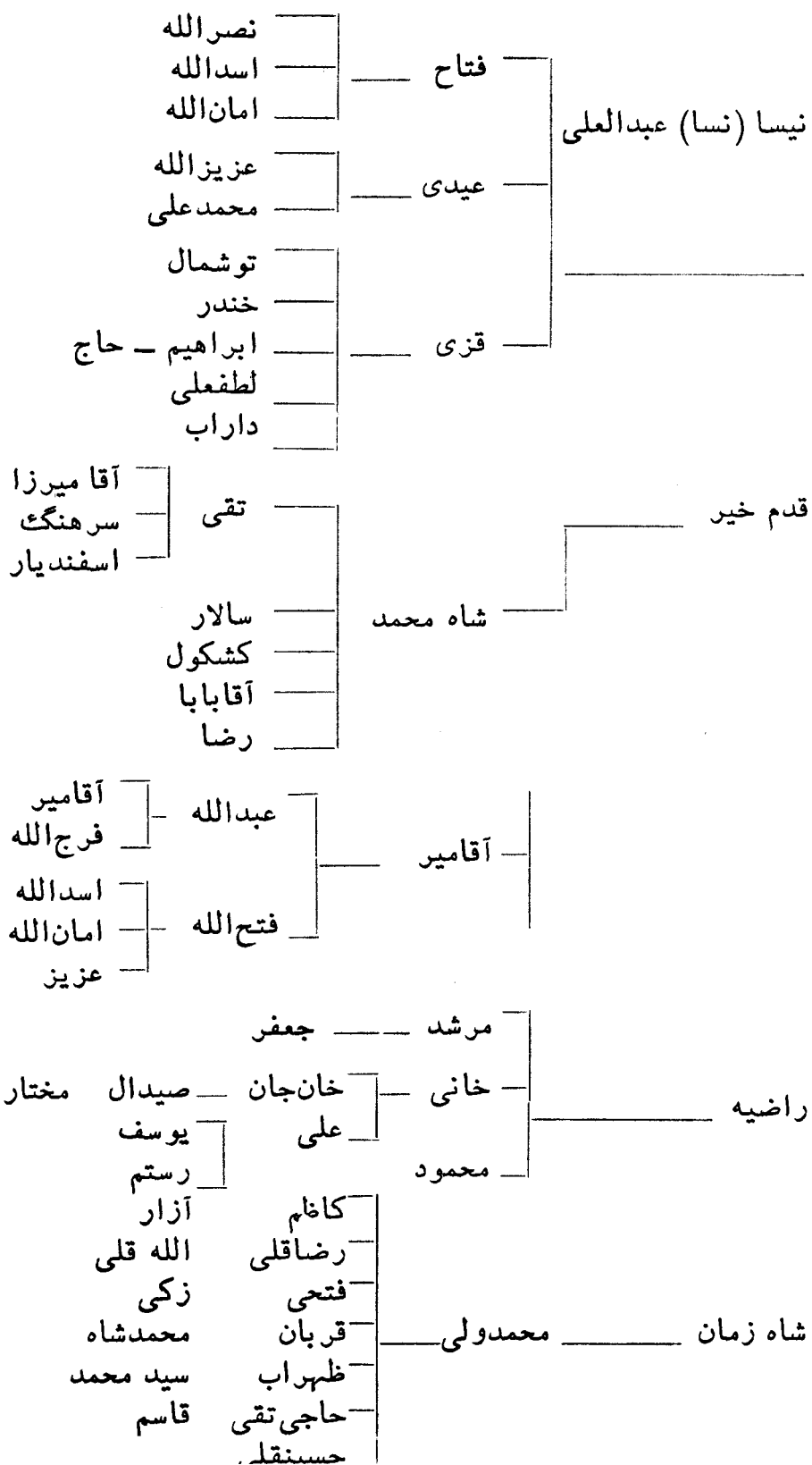
میرهای دیرکوند خودشان را از نسل اتابك شاهوردیخان^{۲۹} میدانند و مدعی هستند از طریق او به اولاد عقیل پسر عم پیامبر می‌رسند و بهمین جهت بنشانه سیادت شال سبز می‌بندند. سابقه تاریخی تیره‌های فعلی این طایفه بزمان میرعالی‌خان و میرعباس‌خان پسران حسین‌خان^{۴۰} وزیر والی خرم‌آباد میرسد. طوایف دیرکوند با چند استثنای جزئی بین نسلهای این دو برادر تقسیم شده‌اند. بهاروند و چندگروه کوچکتر در دسته میرعباس و قلاوندها در دسته میرعالی قرار گرفتند. در بیشتر قسمت‌های لرستان نفوذ خانها چندان زیاد نبوده است، اما دیرکوندها در بیرون کردن میرهایشان که اکنون دو طایفه جدا تشکیل داده‌اند کاملاً موفق شدند.

میرعباس‌خانی‌ها در جاده دزفول - خرم‌آباد و اکثراً در

بالاگریوه هستند. تعداد پسران میرعالیخان کمتر است و در دره منگ‌ره مدفون هستند و تاکنون اندکی شناخته شده‌اند. از زمان استیلای انگلیس آنها بطور دائم در دزفول بوده‌اند و هرگز در خرم‌آباد دیده نشدند. پسران میرعالیخان برحسب اینکه از چهار زن مختلف او بوده‌اند به چهار گروه یا هوز^{۴۱} اصلی تقسیم میشوند. بنا بر رسم لرها آنها نیز در سه مورد بنام مادرهایشان معروف هستند ولی چهارمین زن یعنی شاه‌زمان شاید بعلت اینکه چندان با شخصیت و محترم نبوده آن خانواده بنام پسرش محمد ولی معروف است.

بطور کلی این طوایف ضعیف و فقیر میباشند. هنگام مسافرت من تمام میرهای عمده بدزفول آمدند اما فقط میر محمد شاه سوار بود و بقیه از پیر و جوان این سفر را پیاده رفتند و برگشتند.

نسب‌نامه میرهای منگوه



مسافرت از دزفول به بروجرد

سپتامبر ۱۹۱۷

۲۸ اوت، دزفول را ترك كردم. يك كاروان بزرگ از حیوانات متعلق به دیرکوند با صاحبانشان در دزفول جمع شده و بعنوان گروگان نگهداشته شده بودند. رؤسای عمده‌ای که مرا همراهی میکردند عبارت بودند از میرحاجی، میررستم و عباس‌خان جودکی. تقریباً تمام خوانین و شیوخ منطقه دزفول در این شهر جمع بودند. آنها بجز سرتیپ‌خان سگوند و غلامرضاخان عمله که آنها را در اولین سفر کوتاه به صالح‌آباد برده بودم نزدیک پل مرخص شدند. ستوان وارن^{۴۲} با چند سوار از سگوندها تا گلال‌مورت^{۴۳} آمدند.

محل‌هایی که از آن گذشتم:

۲۸ اوت	صالح‌آباد — داراب‌خان سگوند
۲۹ اوت	گلال‌مورت
۳۰ اوت	پل زال
۳۱ اوت	برنج‌زار
۱ سپتامبر	از کیلان به میشوند
۲ سپتامبر	از دلچ به آب‌سرد
۳ سپتامبر	هلت، (هلد)
۴ سپتامبر	چمشك
۵ سپتامبر	خرم‌آباد

یادداشت‌های مربوط به محله‌های ابتدای جاده بطور جداگانه ارائه شد.

بعد از ترك صالح‌آباد اولین منزلگاه متعلق به میرحاجی در آب‌سرد بود و ناحیه قلعه نصیر از کشت ذرت طایفه جودکی سرسبز شده بود. در کناره‌های آب‌چمشك که درست در جنوب گذرگاه قرار داشت کلبه‌های میرسهراب از تیره رضائی بچشم می‌خورد. وقتی به انتهای شمالی گذرگاه رسیدم ۶۰ سوار از بستگان میررستم نمایان شدند و کمی دورتر در هر صدیارد سواران و تفنگچیان، میرها و جودکی‌ها که هردسته نمایانگر يك خانواده جدا بود صف کشیده بودند و همینطور که پیش میرفتیم هردسته در عقب ما بحرکت در می‌آمد بطوریکه دره از این سواران کلاه دراز زنده شده بود و سپس طبق معمول بطور قیقاج شروع به تیراندازی کردند درحالی‌که لوتی‌ها با صدای بلند بنواختن ساز و دهل مشغول بودند.

در خرم‌آباد پذیرائی با شکوهی از من بعمل آمد. مشایعین زیادی از میرها و جودکی‌ها از چمشك مرا همراهی کردند. والی زاده و کردعلی‌وندها و میرها در پائین سراشیبی شاهنشاه و کمی دورتر از جلگه چاغروندها و مرادعلی‌وندها و چندین گروه دیگر و بالاخره ۶۰ سوار بیرانوند بسرپرستی حسین‌خان و ولی‌الله‌خان منتظر ایستاده بودند و با رسیدن به پل صدها اسب سوار و لوتی با ساز و دهل باین اجتماع پیوستند.

شهر خرم‌آباد

درحالی‌که هنوز تا شهر چند مایل فاصله بود به رقابت بین خانواده‌های والی‌زاده و چاغروند پی بردم. برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهمی از مدتی قبل گفته بودم که مایلیم درقلعه زندگی کنم. باوجود این رقابت بین حاجی سیف‌الله‌خان (والی‌زاده) و معین‌السلطنه (چاغروند) برای بردن من بخانه‌هایشان بسیار جالب توجه بود. با وجود ظاهر مستحکم، قلعه خراب و غیر قابل سکونت و بعضی از قسمت‌ها نامطمئن بود ولی من اصرار داشتم که به‌آنجا بروم و حادثه ناگواری هم پیش نیامد. آمدن من توقعاتی را بالا

برد و در همان روز ورود شایع شد که يك فوج سواره نظام تفنگدار هندی و سواران سگوند و عرب مرا همراهی نموده‌اند و همه متقاعد شده بودند که من برای تقویت صفوف دزفول بآنجا رفته‌ام.

از خرم‌آباد به بروجرد

من به اهمیت اینکه هرچه زودتر حرکت کنم پی برده بودم ولی آنچه که مسلم است در لرستان زیاد تأخیر شد و از آنجا روز بیست و دوم یعنی ۱۷ روز بعد از ورود بیرون زدم و حتی برای خوانین مهم بیرانوند که گفته میشد برای اینکه سالم عبور کنم وجودشان لازم است صبر نکردم. چند نفر کدخدا را با قول باینکه بآنها انعام خواهم داد جمع نموده و از ده پیر رهسپار گیوره^{۴۴} (در يك فرسنگی بروجرد) شدم که در حدود ۱۱/۵ ساعت طول کشید و در آنجا میهمان غلامعلی خان امیر همایون بودم. صبح روز بعد علیمردان خان با پرچم روسیه و عده‌ای سوار با استقبال آمد و بعد از ظهر با اردوی او وارد بروجرد شدم درحالیکه تعداد زیادی از بیرانوندها و سواران گودرزی در پشت سرما حرکت میکردند. سواران گودرزی از طرف نصرت‌الله گودرزی نماینده حاکم برای استقبال فرستاده شده بودند.

شهر بروجرد

يك روز پس از ورود به بروجرد نماینده حاکم با جمعی از سران مالیه، عدلیه، و تلگرافخانه، تجار عمده، یکنفر ملای یهودی‌ها (که در اطاق دعای شکرگزاری بجا آوردند) و بسیاری دیگر از من دیدن کردند و بموقع بازگشتند.

همه متقاعد شده بودند که من برای انتقال دستگاه کنسول از دزفول به بروجرد وارد اینجا شده‌ام و مخصوصاً با تلگرافی که دو روز بعد از وزارت داخله به نماینده حاکم رسید مبنی بر اینکه ترتیبی داده شد که روسها بروجرد را تخلیه کنند آنها در عقیده خود راسخ‌تر شدند. در دومین روز اقامت برای تعطیل يك

روسی‌خانه و اقامهٔ دعوی بر علیه بازرگان مهمی که بتازگی ورشکست شده بود با من مذاکره شد ولی من نپذیرفتم و این امر باعث تعجب زیاد شد. فقر بطرز وحشتناکی در این شهر حکمفرماست و خیابانها از مرد و زن فقیر موج میزند.

روس‌ها

احساسات ضد روس بسیار شدید بود. احساساتی که در مجلس علنی بر علیه متحد^{۴۵} ما ابراز شد مایه شرمندگی است بخصوص اینکه به گمان آنها^{۴۶} ورود من برای جای‌گزین کردن نفوذ انگلیسها بجای روسها بستگی داشت. يك روز پس از ورودم با ا. سی (O. C.) روسی ملاقات کردم ولی او برای بازدید از من نیامد. يك اسکناس روبل به چهارشاهی فروخته میشد. ضبط یا خرید اجباری گندم و جو با روبل و فرستادن آن به شمال خشم همگان را برانگیخته بود.

جاده لرستان

ورود مقدار زیادی شکر و کالاهای دیگر باعث تعجب همگان شده بود. بازرگانان خرم‌آباد و بروجرد از این پیشرفت مغرور بودند^{۴۷} و محافظت کاروانهای بین خرم‌آباد و بروجرد مورد بحث بود.

اسلحه و مهمات

لرهای تمام نواحی که از آنجا گذشته‌ام کاملاً مسلح میباشند. تفنگهای ژاندارمری کوچک در همه جا بچشم میخورد و اینها از سال ۱۹۱۵ که تمام بالاگریوه قیام نمود و قشون ژاندارم لرستان و نواحی را از میان برداشت بوجود آمد ولی ارزش اینها بعلت کمبود نسبی فشنگ پائین آمده است. تفنگهای دستی انگلیسی کمیاب نیستند و با ۶۰ تومان میتوان آنها بدست آورد. تقریباً

نصف بیشتر آنچه که در عربستان ارزش دارند. همه قسم تفنگ و مهمات بوسیله قاطر از پشتکوه و ناحیه کلهر آورده میشود. یادداشت‌های مراحل اولیه جاده دزفول - کیلان - خرم‌آباد، با اشاره به جاده شماره ۳ در گزارش نظامی مربوط به جنوب غربی ایران (جلد پنجم - لرستان^{۴۸}).

در ابتدای سفر بعثت گرمای شدید ماه اوت مجبور بودم در شب مسافرت کنم و بهمین جهت اطلاعاتم در این مورد کمی ناقص است.

اولین توقف کوتاه در منزل داراب‌خان سگوند در صالح‌آباد بود. ساعت ۳/۴۰ صالح‌آباد را ترك کردم و از طریق جاده سراشیبی چم‌چقل ساعت ۷/۳۰ صبح به گلال‌مورت رسیدم که خیلی خوب بوده است. آب در گلال‌مورت بسیار کم است و آن دره ایست عمیق و سنگلاخ با نهری بسیار کوچک که آب کم در آن جریان دارد. از نزدیکی آن پیدا کردن سایبانی در زیر صخره‌ها ممکن بود. ساعت ۹/۴۵ بعد از ظهر در منتهای تاریکی گلال‌مورت را ترك نمودم. جاده سخت بود و مجبور بودیم که پیاده شویم و حیوانات را بدنبال خود بکشیم. کل‌نی^{۴۹} دره ایست که آب کمی دارد و در آن نی روئیده است. ساعت ۵ صبح به جلگه‌ای مسطح وارد شدیم که جاده اصلی که درست در غرب قلعه رزه قرار داشت بآن می‌پیوست بوسیله پل مظفرالملک از آب زال عبور کردیم و در زیر صخره‌هایی که در حدود ۲ مایل بالاتر از پل قرار داشتند اقامت نمودیم. از آب زال به برنج‌زار چیزی برای گفتن نیست.

از برنج‌زار تا مخبرآباد (میشوند) در دوجا منزل کردیم و سپس از طریق سرگل جاده غربی را دنبال کرده و بعثت کمبود آب از رفتن با کاروان خودداری نمودیم. در سراشیبی شمالی دامنه کیلان آب‌زهره^{۵۰} قرار داشت که گودال آبی را که بود و غیر قابل آشامیدن. سپس جاده از پیکل‌آب^{۵۱} و اشکفت بوگند گذشته تپه‌های گچی را دور می‌زد و سپس به جلگه تخت‌نازنین که بدون اغراق از صخره‌های بسیار صاف سنگفرش شده عبور میکند. در این جلگه رودی جاریست که در حال حاضر خشک است و درهٔ سرمل^{۵۲} نام دارد. تخت^{۵۲} چون امتداد تخت‌نازنین است در سمت مشرق. ما

در نزدیکی خرابه‌های کاروانسرای مخبرآباد در نزدیکی رودخانه توقف کردیم.

قبل از بالارفتن از جاده دلیچ^{۵۴} از بوك بلند^{۵۵} که دارای نشیب و فراز فراوان بود گذشتیم. در مرتفعترین نقطه گذرگاه دلیچ هوا مانند بهار است و کمی دورتر آثار يك برج دیده بانی و نشانه‌هایی از راه‌سازی بچشم می‌خورد. در آب سرد تغییر درجه هوا کاملاً مشهود است.

رویدادهای طوایف

۱- سگوند رحیم خانی

صید محمد و چراغ‌خان که سال گذشته بخاطر باج گرفتن از سروان نوئل از عربستان (خوزستان) رانده شدند روز یازدهم در حوالی خرم‌آباد نمایان گردیدند. آنها توصیه‌نامه‌ای از نظر علی‌خان^{۵۶} همراه داشتند. بیرانونوها و دیگر سرشناسان منطقه مرا تحت فشار قرار میدادند که صید محمدخان و چراغ‌خان و همچنین بهاروندها را که از این دو نفر حمایت میکردند و بخاطر آنها کاروانی را توقیف کرده بودند ببخشایم. من آنها را (صید محمد و چراغ‌خان) تا روز هیجدهم از ورود بشهر منع کردم هنگامیکه عازم مال قلاوندها در منطقه طاف بودم آنها که برسر راه من منتظر ایستاده بودند قبل از اینکه ایشانرا تشخیص دهم در میان جماعتی از بهاروندها بطرف من پریده و رکابم^{۵۷} را گرفته و برزانوانم بوسه زدند. این کار در آئین لرها حالت تسلیم است و مستلزم پذیرفتن است یا کشتن و یا عفو کامل. تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم این بود که گفتم بشهر بروند تا در بازگشت باین موضوع رسیدگی کنم. آنها به آبدرخانه پناه بردند و چون بیرانوندها در کین‌توزی اصرار می‌ورزیدند فکر کردم عاقلانه‌تر آنست تا برای جلوگیری از هرگونه شرارتی در جاده آنها را همراه خود به بروجرد ببرم.

۲- سگوند عالی‌خانی

خوانین این طایفه پیامهائی مبنی بر اظهار خدمتگزاری

فرستادند همچنین ابراز میداشتند که برای صلح با سرتیپ‌خان حاضرند، و ظاهراً خیال داشتند بخرم‌آباد بیایند درحالی‌که سرتیپ‌خان در عربستان (خوزستان) بسر میبرد. این طوایف در آبستون Abistun در مغرب خرم‌آباد چادر زده بودند.

۳- جودکی

خوانین این طایفه به دو گروه آقارضائی (خان اصلی - نصرالله) و آقامیرزائی (عباس‌خان) تقسیم شده‌اند و با یکدیگر دشمن هستند. اینان آنقدر ناتوان هستند که نمیتوانند متکی بخود باشند، بنابراین هرگروه بیکدسته از میرها پیوسته است، چنانکه اولی به میرحاجی و دومی به میررستم وابسته است. برادرزاده نصرالله در دزفول باقی ماند ولی عباس همراه من آمد. مال آنها در قلعه نصیر و چمشک قرار داشت ولی رعایا زیر نظر کدخدایان در چول‌هول^{۵۸} هستند.

۴- قلاوند

روز هیجدهم سپتامبر من برای رفتن به مال‌کدخدا فاضل‌بطرف طاف حرکت کردم و روز بعد بازگشتم. کدخدا زکی پسر قندی و حاضر بک که دوتن از کدخدایان معروف قلاوند هستند برای دیدار من از هفتاد پهلوی آمدند. خوراک آنان از سایر لرها و عربهای که تاکنون دیده‌ام ابتدائی‌تر بود و حتی نان بلوط در دسترس نبود. با اینکه قلاوندها بخرم‌آباد نزدیک هستند بندرت بآنجا می‌روند

۵- نظرعلی‌خان

این رئیس مانند کسان دیگر در مورد من تصوراتی بیش از اندازه داشت. او نامه‌ای نوشت و در آن متذکر شد که با همراهان زیاد برای گفتگو دربارهٔ آینده لرستان عازم خرم‌آباد است. من برای او نوشتم که تا بازگشت من آمدن خود را بتعویق اندازد.

۶- حسنون

اخیراً مهرعلی‌خان، سردار امجد، باقرخان کاکاوند، عظیم‌خان ایتوند و لطفعلی‌خان خزعل برضد نظرعلی‌خان بیعت کرده بودند.

معین السلطنه نامهٔ دوستانه‌ای بمن نوشت و درخواست کرد برایش نامه‌ای بنویسم و قول بدهم که آنها را بطور کامل ببخشایم ولی از آنجا که گذشته فرد فرد آنها آگاهی نداشتم برایشان توضیح دادم که اینکار غیر ممکن است و همین امر باعث گله شد.

روز سیزدهم درحالیکه سرهنگ موسی خان سردار جنگ مرا همراهی میکرد بطرف رباط حرکت کردم. از محلی که گفته شده بود نشانهٔ نفت وجود دارد بازدید کردم ولی در آن گودال کثیف کوچکترین اثری از نفت یا بوی آن وجود نداشت و من معتقدم آگاهی سروان ویلسون در ۱۹۱۱ در این باره بهمین نحو بوده است. از طرف دیگر خرم‌آبادیها مصرانه اظهار میداشتند که همین سال گذشته از اینجا نفت بیرون آورده شده و در بازار خرم‌آباد بفروش رفته است، ولی موسی خان از ترس ادعای مالیات دولت روی دهانه آن لحاف انداخته سپس آنها را پر کرده اند.

از چاههای نمک رباط بهره‌برداری می‌شود. حوضچه‌های تبخیر معمولاً بصورت کرت‌بندی تعبیه شده است. وقتی که آب نمک از چاه بیرون کشیده میشود بوسیلهٔ جوی در کرت‌های (حوضچه) متعدد توزیع می‌شود. این کرت‌ها (حوضچه‌ها) به روستائیان اجاره داده میشوند که در اوقات معین روی چاهها کار میکنند. در اینجا دولت قدرتی ندارد پل به موسی خان^{۵۹} داده میشود و پل را رعایا بر میدارند.

۷- بیرانوند

بیشتر خانهای این طایفه القابی بیش از شایستگی خود دارند. این لقب‌ها از طرف دولت ایران کاملاً غیررسمی هستند و در بعضی موارد از طرف آلمانها داده شده‌اند. زندگی آزاد در ناحیه حاصلخیز سیلاخور که آنها بزور اشغال کرده‌اند، غارتگری و راهزنی (گفته میشود که تا حدود قم پیش رفته‌اند) و طلاهای آلمان آنها را فوق‌العاده ثروتمند ساخته و بیشتر خوانین آن در بروجرد صاحب خانه‌هایی با اثاث مجلل هستند. حسین خان سردار اشرف به خرم‌آباد آمد و تا بروجرد با من بود. حسین خان بر کدخداهایی که برای گرفتن هدیه به بروجرد آورده شده بودند نفوذی نداشت. من با

خوانین عمده طایفه مانند غلامعلی، علیمردان و شیخ علی ملاقات کردم. علیمردان یونیفورم روسی با یک کلاه بلند لری میپوشد، او بمن اطمینان داد که از روسها حق‌الزحمه‌ای دریافت ننموده است. بهرجهت علیمردان بزور از تمام کالاهائی که به بروجرد وارد میشود از هرباری یازده قران میگیرد. این مبلغ درکاروانسرای شهر جمع‌آوری میشود.

گزارش راه خرم‌آباد - بیرانوند - بروجرد

بطور کلی این جاده مستقیم‌ترین جاده‌هاست ولی کوهستانی است و مورد استفاده پیک‌ها. کاروانها بعلت ناامنی از آن اجتناب میکنند. هنگامیکه در سال ۱۹۱۷ جاده دزفول خرم‌آباد گشایش یافت طوایف بیرانوند تشویق شدند که در حمل کالا شرکت جویند و این جاده بطور آزاد مورد استفاده قرار گرفت. این راه در زمستانها بعلت ریزش برف بسته می‌شود.

جاده: بعد از پیمودن شش مایل راه اصلی از وسط تنگ «زاهد شیر» یا تنگ زاهد برای مسافت کوتاهی بطرف شمال غربی پیچ می‌خورد و از دشت تجربه^{۶۰} در امتداد تپه‌ها گذشته و در محل دلی‌زال‌بک^{۶۱} رودخانه کوچکی را قطع کرده بطرف شمال شرقی انحنایافته دوباره از تخت‌ده پیر عبور کرده بداخله نمک‌لان^{۶۲} که چشمه کوچکی در آنجا قرار دارد می‌ریزد (سپتامبر ۱۹۱۷، منزلگاه خوانین بیرانوند، هوزعلیمحمد).

سربالائی نمک‌لان که قسمتی از کوهستان روميله^{۶۳} است نسبتاً تند و در نزدیکی قله سنگلاخ است ولی برای اسبها و حیوانات باربر چندان مشکل نیست. پس از ۵/۱۰ مایل گذشتن از معادن نمک که این ناحیه اسم خود را از آن گرفته بچشمه آب شیرین برخوردیم. آب نمک از یک چاه و دو چشمه که بسیار گل‌آلود هستند گرفته میشود. نمک این ناحیه از نظر کیفیت از نمک رباط پست‌تر است.

بعد از پیمودن سیزده مایل بناحیه هورود^{۶۴} (هرو) سرازیر شدیم. چشمه‌های کوچکی که در دامنه قرار دارند چشمه سرده

نامیده میشوند. این ناحیه ملك خوانین سگوند است که بیرون رانده شده‌اند. در سپتامبر ۱۹۱۷ این دره از سیاه چادرهای زیدعلی و بارونی از تیره مال اسد از طایفه بیرانوند چون سطحی خالدار به نظر می‌رسید. تپه‌های کم ارتفاعی که در دو طرف دره قرار دارند نزدیک بهم هستند و در فاصله پانزده مایلی جاده همچنان بطرف شمال شرقی پیش رفته و از گردنه چرخ سوند که از آن نهری جاریست و به هورو می‌پیوندد می‌گذرد. سپس رودخانه هورو (در سپتامبر ۱۹۱۷ آب آن ۲ پا بود) را قطع نموده و از آنجا در امتداد جلگه وسیع و هموار کاسیان پیش میرود. و در حدود بیست مایل از دامنه تپه‌های کم ارتفاع گذشته بطرف دره تنگ و پرآب چقالبک^{۶۵} پیش رفته و در دامنه کوه امتداد مییابد.

سربالائی گردنه پونه شدید و بالا رفتن از آن مشکل است اما با کاروان میتوان برای دشواری‌ها چیره شد ولی پائین رفتن از آن که در فاصله دوری قرار دارد چندان سخت نیست. جاده سپس از تنگ دینارآباد می‌گذرد و بصورت راهی باریک از دامنه کوه که نهری درته آن جاریست بجلو پیش میرود. چادرهای منفرد و دهکده‌های شعبان شاهوردی از تیره‌های بیرانوند که از اکتبر تا زمستان اشغال می‌گردند دیده میشود. در بیست و هشت مایلی جلگه سیلاخور از روی زمینهای مرتفع و دامنه تپه‌های بروجرد جاده خوبی در حدود سی و هشت مایل کشیده شده است.

راههای دیگر:

(الف) بعد از عبور از تنگ زاهد راه دیگری از دره دراز بطرف مشرق پیچ می‌خورد و سپس از دره ساقی، دولیسگان^{۶۶}، سیچ^{۶۷} بطرف شمال امتداد یافته و در دینارآباد به جاده می‌پیوندد. (ب) در غرب جاده‌ای که در بالا توضیح داده شد از طریق دره دوزن^{۶۸}، سراب دره، چقل بندی، باباعلی، بیدهل، تنگ کوش، گرومله تخت، پل کن راهی وجود دارد که گفته میشود هموار است. (ج) از بالای گردنه پونه راهی بسمت شمال بطرف تنگ بزهل و سیلاخور کشیده شده.

یادداشت: يك مسافر تنها این مسافرت را بایستی تحت

حمایت خوانین بیرانوند انجام دهد. در سپتامبر ۱۹۱۷ در دامنه نمک‌لان در کنار خوانین جزء اردو زدم که تا روز بعد بطول انجامید. حتی کدخدایان مال اسد تقاضای پول میکردند و با اطمینانی که به آنها دادم که هنگام ورود به بروجرد انعام خواهند گرفت آرام شدند. من آنها را با خود بردم، در اکتبر هنگام مراجعت غلامعلی‌خان، امیرهمایون (خان بزرگتر ولی از علیمردان و شیخ علی کمتر کوشا) همراه من بود. باوجود حضور او چند تیراندازی که در جلگه تجربه شد این شایعه را بوجود آورد که من مورد حمله چند نفر ایلپاتی از تیره مال اسد که قبل از ما تنگ‌زاهد را اشغال نموده‌اند قرار گرفته‌ام و برای اینکه کارها بخوبی انجام شود آنها را با دادن انعام آرام نموده‌ام. با اینحال در سیلاخور در ده شاهوردی که در دهانه گردنه دینارآباد قرار دارد اقامت کوتاهی نمودم و روز بعد حرکت کردم.

اظهارات مسافران قبلی درباره راهها

۱- (راههای ایران ص ۲۸۶ سال ۱۹۱۰) راهبائی که توسط سویر^{۶۹} Swayer پیموده شده همانبائی است که تا پونه در اینجا گزارش شده است. اما راه بند تنگی^{۷۰} مشخص نیست. و احتمالا همان تنگ زاهد میباشد. بووالی^{۷۱} همان باباعلی است که به لکی باوالی گفته میشود و نام رودخانه و ناحیه ایست در غرب جاده و با هورو یکیست و تنگ بقال^{۷۲} بایستی تنگ بزهل باشد، و بجای تنگ ورکوک^{۷۳} بایستی تنگ دینارآباد خوانده شود. ناحیه بروجرد در طرف پونه بنام ورکوه (پیشکوه) معروف است.

۲- گزارش نظامی جنوب غربی ایران جلد پنجم ص ۱۰۷ جاده کوتاهی که بوسیله ویلیامز توضیح داده شده بایستی همان راه «ب» باشد که در بالا گفته شد. دهرا همان دارا است (داراب) نه Barek و آن در جنوب تنگ زاهد قرار گرفته است. تنگ محمل^{۷۴} را نمیتوانم تشخیص بدهم، اما سیاه‌کمر بنام مخمل‌کوه نیز شناخته شده است.

یادداشت‌های مسافرت از دزفول - خرم‌آباد و بروجرد سپتامبر ۱۹۱۷

۲۸ اوت

بالاخره پس از مدتی تأخیر مقدمات کار فراهم شد. و براه افتادیم. عده‌ای از میرهای عباس‌خانی برای پذیرائی در دزفول مانده‌اند و بقیه مرا همراهی میکنند. سرتیپ‌خان سگوند، غلامرضا، قائد محمد جعفر و عمادالدفتر تا اولین منزل که اردوی داراب‌خان در صالح‌آباد است همراه من خواهند بود. ماه در ترییع دوم از نیمه بزرگتر است و شب سردی است، مسافرت در مهتاب و هوای آزاد در حالیکه صدای زنگ قاطرها در فضا طنین افکنده لذت بخش است.

بعد از شام درست قبل از خوابیدن سرتیپ را برای گفتگوی نهائی فرا خواندم. او نفس‌زنان در حالیکه به میرها و بستگان زن آنها ناسزا میگفت وارد شد. هنوز چندی نگذشته است که آنها پیشاپیش هدایای خود را دریافت کرده‌اند ولی دوباره تقاضای بیشتر دارند و میخواهند که بآنها کاه و جو داده شود و عباس‌خان جودکی که در اولین روز ورود به دزفول هدیه خوبی دریافت نموده بود از سرتیپ يك تفنگ با يك قاطر برای خودش مطالبه میکرد.

۲۹ اوت

صبح خیلی زود قبل از سحر بیدار شدیم و ساعت ۳/۴۰ براه افتادیم. نزدیک طلوع آفتاب از بالارود گذشتیم. میرحاجی گفت چون دیر براه افتادیم بهتر است بجای اینکه به گلال‌مورت برویم روز را در چم‌چقل اقامت کنیم. ولی من آفتاب را بهانه کردم و برسرعت گام‌هایم افزودم. يك گله بزرگ غزال دیدیم، اما چون در اینگونه مواقع تنها هدف این مردم اینست که آنها را دیوانه‌وار دنبال نمایند یا وحشیانه بآنها تیراندازی کنند من از تیراندازی صرف‌نظر کردم. در ورود به چم‌چقل آب بعدی کم بود

که میرها برخلاف انتظار هیچ بحثی نکردند. ساعت ۷/۳۰ به دره تنگ گلال‌مورت که ریگی و دارای شیب تند بود و رودخانه بزرگی در آن جریان داشت سرازیر شدیم. بعد از کمی جستجو به صخره‌ای برخورد کردیم که میتوانست در طول بعد از ظهر برایمان سایبان خوبی باشد. کاروان راه را گم کرده بود و ساعت ۱۰/۴۵ وارد شد.

به نشانه‌هایی که روی تپه بود تیراندازی کردیم. بسیاری از میرها که مجذوب صدای تیراندازی شده بودند بما پیوستند. میرحاجی که فارسی را بخوبی صحبت میکند درباره سفر وزیر-مختار (آقای م. دوراند) و گردنه سخت کیلان به گفتگو پرداخت که وزیرمختار به یکایک افرادی که در محل به او کمک کرده بودند ده تومان انعام داده و میرحاجی نسبت بمبلغ آن اعتراض نموده بود. شاید هم دروغ میگفت و میخواست بمن گوشزد کند که گشاده دست باشم.

هوا بشدت گرم بود با اینکه کوشش کردم بعد از ظهر بخوابم ولی موفق نشدم هنگامیکه بدون لباس لری مشغول نوشیدن چای بودیم میررستم و عباس‌خان پیدا شدند و بعد از کمی مقدمه-چینی برای خود و وابستگانشان کاه‌وجو تقاضا نمودند. من پذیرفتم و پافشاری کردم زیرا میدانستم کوچکترین گذشت چه عواقبی به دنبال خواهد داشت. بعد از اینکه از شستشو بازگشتم دیدم که میرحاجی و دیگران تمام قالی را اشغال کرده‌اند. میرحاجی از چشم‌درد مینالید. مقداری اسیدبوریک برایش درست کردم و باو یاد دادم چگونه در استکان چشمش را بشوید. او هرگز از صحبت کردن درباره وزیرمختار و خانم خسته نمیشد و درست مانند کتاب لیدی دوراندروش حمل يك سگ كوچك را تشریح میکرد. «من پرسیدم چرا برای يك سگ اینقدر خودتان را بزحمت میاندازید؟» او گفت فلان‌كس^{۷۵} این سگ از هندوستان است. خیلی سگ است چیز میداند^{۷۶}. نمیدانستم مقصودش از چیر میداند چیست این چیزی است که او گفت شنیده‌ام که در هندوستان سگ را پرستش میکنند و شاید این یکی از آنهاست.

اکنون گفتگوی ما درباره مبلغی که میبایست بابت راه‌داری

به جودکی‌ها پیردازم دور میزد. مطابق معمول دربارهٔ مطالب مورد علاقه‌شان صحبت کرده و برای آنها داستان سگ و تکهٔ گوشت را بیان کردم ولی این مربوط به روزهای اول بود و بعداً شیر و بره را جانشین سگ و گوشت قرار دادم مبادا که باعث رنجش آنها شود.

۳۰ اوت

شب گذشته ساعت ۹/۴۵ حرکت کردیم. بنظر من هیچ چیز خسته کننده‌تر از يك راهپیمائی بدون توقف در طول شب نیست مخصوصاً وقتی که يك راه سربالائی سخت در پیش باشد. تمام شب را در زحمت بودیم و گاهگاهی مجبور میشدیم که پیاده راه برویم. میررستم کوچولو بر اسبی کوچک که متناسب خودش بود سوار بود و راه را نشان میداد و قطعاتی از قدم خیر را با آواز میخواند. من در یادداشت‌های مربوط به منگوه باین خانم و این شعر اشاره نموده‌ام. ابیات زیر قسمتهائی است از این شعر:

۱- قدم خیر قدم زنه دسر حوض^{۷۷}

عاشق مراوك ستره سوز
(قدم خیر در کنار حوض قدم میزند
او عاشق مراوك است که قبای سبز بر تن دارد)

۲- قدم خیر قدم زنه ددیو خون

عاشق کرجهال جکسون به شون
(قدم خیر در چادر پذیرائی قدم میزند
او عاشق جوانی است که تفنگ جکسون بدوش دارد)

۳- قدم خیر شمع رنگ و مخمل نو

حیف تواچرم چارتا در کلت یو
(قدم خیر رنگ پوست تو چون شمع و مخمل نو است
حیف است این چرم خشک شده با توهم بستر باشد)

۴- قدم خیری هم سری هم سفیدی هم وانمکی

گوشه این سیت زی کنم خم هم یدکی
(قدم خیر تو سرخ و سفید و با نمکی
گوشه‌ای را برایت زین میکنم و خودم هم

- بصورت یـدکـی در پی تو میـآیم)
- ۵- قدم خیر قدم زنه کیچه و بازار
دهمه متوونو خوش بیـده نازار
(قدم خیر در کوچه و بازار قدم میزنه
در بین تیره مهتاب وند نازارترین است)
- ۶- قدم خیر قدم زنه دمن حونه
بلبل دیچ ساوش کرده لـونه
(قدم در میان خانه قدم میزند
بلبلی در لابلای سربندش آشیانه دارد)
- ۷- گیسیات درود را زو دونه دونه
چیت و جات حرم سراجا جهالونه
(گیسوان بلند دانه دانه بهم بافته شده
حجله تو حرمسرای جوانان است)
- ۸- مال بو و قدم خیر دکوس و کاوه
چشیش چین بطری پرد شراوه
(خانه پدر قدم خیر در کوس و کاوه است
چشم‌هایش مانند شیشه پر از شراب است)
- ۹- مال بو و قدم خیر بار کرده رته
منزلش یا جو کاره یا گل مهکه
(خانه پدر قدم خیر کوچ کرده
منزلگاه او یا جوکار است و یا گل مهک)
- این اشعار در مدح شخص قدم خیر است ولی این شعر بسیار طولانی است و هر اتفاقی که بوقوع پیوسته در آن بچشم میخورد مثلاً مسافرت آقای ای. ب. سان^{۷۸} بمیان طوایف دیرکوند در سال ۱۹۱۷ در بیت زیر یادآوری شده است.
- قدم خیر قدم زنه در دوکوهه لور
مسترسان میهمانشه بر کلوبور^{۷۹}
(قدم خیر در دو کوهه لور قدم میزنه
آقای سان با تعدادی کلاه قهوه‌ای میهمانش هستند)
- برای اینکه کاروان بما برسد دوبار در کنار چشمه‌هایی کوچک درنگ کردیم که از میان آنها فقط کلنی قابل ذکر است

که دره‌ایست پوشیده از نی با آبی مختصر. ساعت ۵ صبح وارد جلگه مسطحی شدیم و میرها برای نماز خواندن پیاده شدند. درست در مغرب قلعه رزه بجاده اصلی پیوستیم. يك کاروانسرای مخروبه و دو رشته تپه گچی در طرف راست قرار داشت. جاده سنگی سخت‌گذر بود، پس از گذشتن از پل قدیمی زال علامتی درست کردیم تا راه را بطرف پل جدید نشان دهد. ساختمان این پل که يك قوس آجری است بسیار بد است و درست در زیر آن پایه‌های يك پل قدیمی قرار دارد. همچنانکه جاده بطرف سربالائی پیش می‌رود در نقطه‌ای دور وجود چهارپایه سنگ‌بندی^{۸۰} دلالت بر وجود ساختمان دیگری دارد ولی نمیتوانم حدس بزنم که چیست. کمی بعد در امتداد آب به اردوگاه خود رسیدیم، جائیکه زال بصورت نه‌ری بسیار زلال در بستری کاملاً سفید جریان دارد و در گوشه و کنار آن حوضچه‌های عمیق و سبز رنگ دیده می‌شود. در یکی از این حوضچه‌ها شنا کردم و کمی بعد از آن قیافه معصوم میرحاجی ظاهر شد. طبق معمول تعظیم مؤدبانه‌ای نمود و به نشستن دعوت شد و با جمله عرضی دارم^{۸۱} که معادل است با «درخواستی دارم» و یا «میخواهم اتمام حجت کنم» آغاز به سخن نمود. میرحاجی اصولاً تاجر صفت است و سخنانش همیشه مختصر و نافذ. او یکمرتبه وارد کسب و کار شد و پرسید آیا شرایطی را که راجع بآن با سرتیپ صحبت کردم قطعی است یا چیزی بر آن افزوده شده. جواب دادم که آنها تغییری نکرده‌اند. گفت بیشتر مخارج به‌گردن او می‌افتد و این مطالب را وزیر مختار تشخیص میداد و نظر باینکه او رئیس طایفه بود مطابق با مخارجی که داشت باو پرداخت میشد.

در طول بعد از ظهر برای پیدا کردن سایه دومرتبه جای خود را عوض کردم و در آخر به نقطه دوری از رودخانه رسیدم. بخاطر درآوردن کفشهایم برای عبور از رودخانه پاهایم سوخته بود و احساس سوزش می‌کردم.

۳۱ اوت

ساعت ۴ صبح از يك جاده بسیار بد بطرف برنج‌زار حرکت

کردیم و ساعت ۷ به آنجا رسیدیم. از اینجا درختان کوتاه بلوط و مورد کم‌کم نمودار میشدند. چون روابط میررستم و عباس‌خان با میرحاجی خوب نبود و نمیخواستند بخانهٔ او بیایند با بستگانشان اجازهٔ مرخصی خواستند و گفتند که بعداً بملاقات من خواهند آمد. علت اختلاف را از آنها پرسیدم گفتند «چیزی نیست، لج برادری است».^{۸۲} من جزئیات آنرا فراموش کرده‌ام ولی در هر صورت بخاطر يك قتل و يك دزدی میرحاجی بستانکار است و در حال حاضر هیچکاری نمیتوان انجام داد مگر اینکه ریش‌سفید گروه مخالف برای تسویه حساب علاقه نشان دهد. ولی این اختلاف نایستی مانع شود که تا زمانیکه در خدمت من هستند با هم روی يك قالی ننشینند هرچند که بین آنها اختلاف وجود داشته باشد. برای توافق مدت و معیار خاصی نیست و بستگی به ضعف و قدرت یکی از دو طرف دارد. به این نیت به گروه مخالف دختری تزویج می‌شود تا اگر فرزند پسری در وجود آید يك مرد بجای کسی که کشته شده داده باشند. اگر فرزندی هم نیاورند فرقی نمیکند ولی مایهٔ ناکامی است اما اگر فرزندی بیاورند بهتر است. میرحاجی فیلسوف‌مآبانه گفت «باین چیزها روز قیامت رسیدگی میشود و اینها فقط برای جلوگیری از اختلاف است».

در ته دره نه‌ری جریان دارد که آب آن کاملاً گرم است ولی فاقد حوضچه‌های عمیق میباشد. بنای قدیمی تلگرافخانه و کاروانسرا که ساختمان بدی دارند در حال ویرانی است.

میرزا محمدناظم^{۸۳} اداره پست خرم‌آباد که در جستجوی کار به دزفول آمده به گروه من پیوسته است. بی‌سروته سخن می‌گوید و خندهٔ غم‌انگیزی دارد، بروروی‌شانه قرآن کوچکی «حمایل» کرده تا از بلایا محفوظ باشد. در ابتدا سخنانش خسته کننده بنظر میرسید ولی بعداً با نقل خدمات و مسافرتهايش جلب توجه نمود. او نسبت به زنان دیرکوند حالتی توهین‌آمیز داشت ولی زنان دلفان و سلسله را زیبا میدانست و معتقد بود که آنها بزیبائی خود مغرور هستند و خیلی جدی از زنی سخن میگفت که با جمال تابندهٔ خود تاریکی را روشن کرده بود! او میگفت «زنان کل‌کر»^{۸۴} حجاب ندارند و هنگامیکه به منطقهٔ آنان رفته بودم پیش من می-

آمدند و می‌نشستند و در مقایسه زنان ناحیه ما با خود سئوالاتی میکردند. در اینجا خنده غم‌انگیزی سرداد و گفت «من بآنها گفتم البته شما از تمام زنانی که تابحال دیده‌ام زیباتر هستید.»

۱ سپتامبر

ساعت ۴ صبح از برنج‌زار حرکت کردیم. گردنه تند و باریک و پیچ در پیچ است. برای احتیاط سوار يك قاطر شدم و براحتی از سربالائی بالا رفتم. ساعت ۵/۴۰ به انتهای گردنه رسیدیم و از اینجا با میرحاجی و دونفر دیگر از سواران خود بطرف بلندترین نقطه کوه که تنام^{۸۵} نامیده میشود بالا رفتیم. بنا بگفته میرحاجی فقط قسمت پائین کوه آنجائیکه جاده قرار دارد کیلان نامیده میشود ولی در عمل دریافتیم که به همه کوه کیلان گفته میشود. صعود به قله کوه در حدود يك ساعت بطول انجامید و با اینکه سربالائی تندی بود ولی سخت بنظر نمیرسید و سنگ‌هایی که برای گیردادن پا مناسب بود در همه جا قرار داشت و من فهمیدم که گیوه برای بالا رفتن از کوه پای‌افزار بسیار عالی است. روی قله کوه نسیم خنک ییلاق میوزید و اثری از گرمای خوزستان و کثافت‌های دزفول نبود. منظره بسیار زیبا بود. در جنوب کوه‌های مرتفع کبیر کوه قرار داشت که رود صیمره در دامنه آن جریان دارد. این رودخانه بعد از اینکه آب زلال بآن میپیوندد پس از گذشتن از دامنه کوه‌ها وارد جلگه وسیع خوزستان میشود. در مشرق کوه‌های ناحیه منگره یعنی توك‌مونی سیاه‌کوه و جاونی که قله اسفلان‌کوه از آن دید میشود و همچنین خره پشت در جنب دره کرکی^{۸۶} قرار دارند و در شمال دشت وسیعی با تپه‌های کوتاه گچی قرار دارد که تخت چون و تخت نازنین نامیده میشود. کاروانسرای مخبرآباد از فاصله دور در مدخل دره میش‌وند همچنین دورنمای سلسله جبال دلیچ نمایان است. من با بی‌میلی پائین آمدم و ساعت ۱۰ به افرادی که روی گردنه بودند پیوستم. ساعت يك به کاروانسرا رسیدیم.

در جریان صحبت‌های امروز میرحاجی گفت که تمام طوایف از روس‌ها نفرت دارند و قاجاریه را هم بحساب نمی‌آورند «همه از

شما راضی هستند و شما با مهربانی توانسته‌اید لرستان را با خود همراه سازید.» اما از این میترسیم که مبادا وقتی که برای اشغال منطقه می‌آید باین خوبی رفتار نکنید!

۲ «پتامبر

شب سردی بود و با اینکه برای اولین بار از پتو استفاده کردم نزدیک صبح احساس سرما کردم. ساعت ۴ صبح در مهتابی روشن براه افتادم. توك بلند^{۸۷} از هر دو طرف شیب تندی دارد و بهمین جهت بر قاطر سوار شدم. در بیشتر قسمت‌ها عبور از روی سنگ‌ها و ماسه‌های سفید گردنهٔ دلیچ چندان مشکل بنظر نمی‌رسید. در پائین چشمه کوچکی جاری است و درست در بالای آن خرابه‌های برج دیده‌بانی با چند درخت انار پیرامون آن و علائم راهسازی که تاریخ آن بزمان ناظم‌الخلوت برمیگردد قرار دارد. هنگامیکه از بلندترین نقطهٔ گردنه بتماشای اطراف مشغول بودم میرحاجی اظهار داشت «شاید بعد از همهٔ این‌ها سپاه نیاید آنوقت تلاش‌های شما برای هیچ بوده است، شما خیلی زحمت میکشید». هنگامیکه به انتهای گردنه رسیدم یکدسته از میرها سواره باستقبال ما آمدند. میرحاتم که ریش سیاهی داشت آنها را معرفی نمود البته نه به اسم بلکه با نسبتی که با میرحاجی داشتند. «این‌ها دو پسر میرحاجی هستند، این پسر عموی اوست. او برادرش است و او پسر بزرگش» (و در حالیکه از ذکر جزئیات خسته شده بود) بقیه را بعنوان «برادران میرحاجی» رها نمود. یعنی بستگان دور.

بعد از يك ساعت راهپیمائی از بالای گردنه به دره‌ای سنگلاخ و چشمه‌ای آب سرد رسیدیم. در اینجا زیر درختان بلوط فرش گسترده بودند. اینجا از آن بهشتی که انتظار آنها را داشتم خیلی فاصله داشت. میرهای جوان در اطراف جمع شده بودند و میرحاجی مؤدبانه کنار قالی نشسته بود و دهکده‌های مقابل را نشان میداد و میگفت همهٔ آن ناحیه پیشکوه نامیده میشود. مردهای جوان به سنگ سفیدی که در آن طرف دره فاصله داشت ۷۰ یاردی قرار داشت تیراندازی نمودند، بعد از شلیک سه یا چهار تیر قاطرچی-های دزفولی از چادر خود از پشت درخت که در مسیر مستقیم

هدف تیر قرار داشت بیرون آمدند و با صدای بلند اعتراض کردند. این حادثه باعث خنده شد ولی تیراندازی را متوقف ساخت.

وقتی که تنها بودم میرحاجی حکم پاره‌ای^{۸۸} از سالارالدوله آورد برای اینکه نشان دهد در میان تمام رؤسای بهاروند دارای موقعیت طراز اول بود و میخواست به برتری خود درآینده نیز اطمینان داشته باشد.

اردوگاه اینجا چندان بزرگ نیست و تنها چیزی که بنظر میرسد چیت‌هایی^{۸۹} است که زیر درختان بصورت سه دیواره درست کرده‌اند و در میان ذرت‌ها برای اینکه گرازها را بترسانند سنگ‌هایی روی هم قرار داده‌اند. در اینجا دو کاروانسرای ویران قرار دارد که گفته میشود یکی از آنها قدیمی است و دیگری که از نظر ساختمان خوب نیست فقط ۵ سال توانسته است در مقابل باران مقاومت کند.

امروز برای اولین مرتبه نان بلوط را چشیدم. این نان ماشی‌رنگ است و بد مزه، طعم نان بیات دارد. معمولاً لرها برای درست کردن این نان مقداری آرد گندم بآن اضافه میکنند. نان بلوط دیر هضم و سنگین است و باعث یبوست شدید میشود.

۳ سپتامبر

شب گذشته با اینکه از دو پتو استفاده کردم ولی احساس سرما نمودم و با اینحال هنوز در هوای آزاد میخوابم. دیروز ظاهراً دو منزل پیموده‌ایم و فرستادگان میررستم فقط تا امروز همراه خواهند بود. البته میرحاجی نمیتواند با من به منطقه دشمن بیاید و میررستم نیز نمیتواند حضور داشته باشد. بنابراین روز توقف است، من بطرف قلعه نصیرآباد حرکت کردم، در آنجا عده‌ای از بچه خوانین^{۹۰} (از تیره آقارضا) بملاقاتم آمدند. اغلب آنها در مقایسه با میرها تمیزتر و خوش‌قیافه‌تر بنظر میرسیدند. آنها سواره بودند و بیشترشان تفنگ‌های کوتاه کاربین ژاندارمری داشتند. این تفنگ‌ها دو سال پیش هنگامیکه لرها به ترتیب قوای ژاندارم و نظام السلطنه را شکست دادند بدستشان افتاد ولی بعداً

ارزش این تفنگ‌ها بعلت کمبود مهمات پائین آمد. در خرم‌آباد چهار فشنگ سه قران می‌ارزد. قلعه نصیر توسط نصیرخان پدر بزرگ نصرالله‌خان جودکی ساخته شده و دژی است با برج و بارو که اکنون بحالت مخروبه درآمده است و در نزدیکی آن خرابه‌های کاروانسرا و پستخانهٔ ناظم‌الخلوت قرار دارد. دره از کشتزارهای ذرت جودکی‌ها که با رودخانه پرآبی آبیاری می‌شود به‌رنگ سبز درآمده بود. در اینجا کنار نه‌ری زیبا زیر سایه درخت چناری بساط گستردیم. غذای من کباب خوشمزه قلوه بود و ذرت. اما دستهای کثیف لرها که ذرت‌ها را می‌مالید و برای زدودن خاکستر آتش بآن‌ها فوت می‌کردند اشتها را کور می‌کرد.

۴ سپتامبر

میرحاجی در طی دو روز اقامت با تعارف نکردن کاسه‌ای شیر ناراحتی خود را نشان داد. قبل از طلوع خورشید آب سرد را ترك نمودم. راهی که در تابستانها توسط کاروانها مورد استفاده قرار می‌گیرد از دره قلعه نصیر نمی‌گذرد، بلکه در حدود يك ميلي غرب آن واقع شده است. تپه‌های پیچ در پیچ لره^{۱۱} و پاپلی^{۱۲} نام دارند و منطقه را بطور کلی افرینه مینامند. جاده در امتداد افرینه و نه‌ری سریع که در فاصله‌ای دور به آب قلعه نصیر می‌پیوندد ادامه می‌یابد. با پیمودن چند پستی و بلندی به آب چشمک رسیدیم که رودخانه‌ای است زیبا با بیدهای مجنون. در اینجا برای مدتی کوتاه در کلبه میرسهراب از تیره میررضائی توقف کردیم و برای صبحانه نان و غسل خوردیم. زنان و کودکان در همان کلبه پشت سر ما نشستند.

همچنانکه به‌انتهای چشمک نزدیک شدیم میرحاجی گفت که بعلت اختلاف نمیتواند بیشتر از این بیاید و بایستی راهی پیدا کند که او را بخرم‌آباد برساند. يك سرازیری طویل ولی آسان قبل از اینکه بطرف گردنهٔ صعب‌العبوری که قبلا آنرا دیده بودیم بریده شود ما را دوباره به آب چشمک رساند که بیش از همیشه منظره‌ای بس دلپذیر داشت. برای استقبال از من تدارک بسیار دیده شده بود. وقتی که وارد جلگه شدیم در حدود ۶۰ سوار «برادران»

میررستم بطرف ما آمدند و در حدود ۱۰۰ یارد عقب‌تر دسته‌های مختلف اسب‌سوار و تفنگدار که هرکدام نماینده یکی از تیره‌ها بودند قرار داشتند. همچنانکه بجلو رفتیم پشت سر ما افتادند. سراسر دره از این سوارها و پیاده‌های کلاه دراز که هرکدام يك قطار فشنگ بکمر بسته و تفنگی حمایل داشت سر زنده می‌نمود. در میان آنها پسر بچه ۸ ساله‌ای دیده می‌شد که خود را درست مانند بزرگترها ساخته بود. یکنفر دهل‌زن، دو سازنده و دو رقاص جلوی من جست و خیز میکردند و معلق میزدند و چوب‌بازی می‌کردند. سپس سواران خواهش کردند که (سوار) بازی^{۹۲} کنند و آنگاه در يك خط بتاخت و تاز مشغول شدند و به‌سنگی که در زاویه خطرناکی در پشت سر ما قرار گرفته بود تیراندازی کردند. بنظر میرسد که لرها از امکان کمانه کردن تیر کاملاً بی‌اطلاع هستند. بالاخره با تحمل تکانهای شدید به‌قسمت بالای دره چشمک به‌مال میررستم رسیدیم در اینجا يك کولافرش شده بود و از کوه‌های مجاور برف آورده بودند.

برای اینکه از دست لرها آسوده شوم باستراحت پرداختم ولی چیزی نگذشته بود که با آمدن لوتیها بیدار شدم. آنها اجازه خواستند که بنوازند. قالیها پهن شد و ما دور آن نشستیم. دسته نوازندگان مرکب بود از دو سازنده، يك دهل‌چی و پسر بچه‌ای که بر طبل کوچکی میزد. چهار رقاص با دو نفر از همراهان من که اهل خرم‌آباد بودند بآنها پیوستند. یکی از آنها خیلی خوب می‌رقصید. مدت و آهنگی که مینواختند بیش از سایر مناطقی که در این مملکت دیده‌ام به موسیقی انگلیس شباهت داشت. آنهائیکه میرقصیدند دستهای یکدیگر را چنگ زده و بازوهایشان را محکم بهم چسبانیده بودند بطوریکه بدنهایشان کاملاً نزدیک بهم قرار گرفته بود. عده‌ای هم در کنار ایستاده و در حال رقص دستمال‌بازی می‌کردند. رقص از حرکات آهسته مطابق با آهنگ و پا برداشتن تشکیل شده بود و چند حالت مختلف نیز در آن دیده می‌شد. در قسمت آخر دو نفر وسط میدان آمدند و در حالیکه جست و خیز میکردند چوب‌هایشان را به‌طرف یکدیگر نشانه می‌گرفتند و تقلید سوار بازی در می‌آوردند، سپس یکی از آن دو بنشانه اینکه

باو تیراندازی شده خود را بزمین انداخت و تماشاچیان خیلی خوششان آمد. به نظر میرسید که آنها از اینکار خسته نمیشدند تا اینکه بالاخره با اشارهٔ من نمایش را متوقف کردند. ناحیه‌ایکه از آن عبور کردم بایستی در فصول دیگر سال زیبا باشد ولی در حال حاضر بعلت کمبود سبزه چندان خوشایند نبود.

۵ سپتامبر

امروز برای ورود بشهر از لباس لری بیرون آمدم و یک کت فراك خاکستری پوشیدم و کلاه هامبورگی بهمان رنگ بر سر نهادم.

در جاده یکدسته آهو و چهار گراز بزرگ در فاصله ۵۰ یاردی جلوی من میچرخیدند. مثل همیشه بآنها بدون نتیجه تیراندازی شد. جاده‌ای که از جلگه دادآباد میگذرد بسیار عالیست. وقتی بطرف کاروانسرای شاهنشاه سرازیر شدیم مورد استقبال خوانین بهاروند، والیزاده و چاغروند قرار گرفتیم. آنگاه بیشتر بهاروندها همراه با نواختن ساز و دهل بوسیله لوتیها به عملیات آکروباتی مشغول شدند. زمانیکه دولت ضعیف است بهاروندها در املاک خصوصی و دولتی واقع در کرگاه اقامت میکنند (چادر میزنند) ناهار را در چادر کدخدا شیرمحمد کرده‌علی‌وند صرف کردم. تا این وقت بسیاری از مردم شهر، بهاروندها و بیرانوندها برای استقبال آمده بودند و بالاخره من با گروه زیادی از همراهان به شهر وارد شدم.

من از رقابتی که بین چاغروندها و والیزاده‌ها که دو خانواده سرشناس خرم‌آباد هستند اطلاع داشتم. بهمین جهت قبلاً بآنها نوشته بودم که مایلیم در مقر حکومتی اقامت کنم ولی تا لحظهٔ آخر هر يك از این دو سعی میکرد برای پیش بردن از دیگری مرا به‌خانهٔ خویش ببرد. هنگامیکه در کاروانسرای شاهنشاه اقامت داشتم از سردارخان والیزاده نامه‌ای دریافت کردم که در آن نوشته بود همانطوریکه همه میدانند این کاخ ویران و غیرقابل سکونت میباشد. در این هنگام معین‌السلطنه چاغروند که دانسته بود پیروزی غیر ممکن است با زیرکی داخل شد و دیوانخانه را فرش

کرد و باین ترتیب بخاطر پذیرائی از من اعتباری بدست آورد. این بنا بخوبی تعمیر شده ولی والیزاده‌ها سعی میکنند مرا قانع سازند که این ساختمان برای اقامت مطمئن نیست زیرا اشخاصی که قصد آزار داشته باشند میتوانند براحتی وارد حیاط شوند و اطابقها نیز از آن سوی رودخانه در معرض تیراندازی قرار دارند. اما من به این رجزخوانی‌ها اعتنائی نکردم تا اینکه نزدیک عصر یکی از خدمتکارانم در حالیکه فهرست بلندبالائی از خطرات زندگی در این محل در دست داشت وارد شد. مختصر توضیح نشان داد که سرچشمهٔ این داستان‌سازیه‌ها والیزاده است. من هم یادآور شدم که بعد از این هر خدمتکاری با اینگونه تبلیغات وارد شود او را چوب و فلک خواهم کرد و امیدوار بودم با این حرف باین شایعات پایان دهم. تا غروب آفتاب با آیندگان و روندگانی نشست‌های خسته کننده‌ای داشتم.

۷ سپتامبر

خرم‌آباد مشرف به دژی است که روی يك صخره مرتفع در کنار ساخته شده است. این دژ بوسیله با روئی که مقر حاکم در داخل آن قرار دارد احاطه شده است. دژ در حال خراب‌شدن است و میگویند مظفرالملک برای تهیه آجر ساختمان کاروانسرای محسن آباد (که مأخوذ از نام خود اوست) که در آن طرف رودخانه روبروی پل قرار دارد به آن آسیب بسیار وارد ساخته است. این کاروانسرا نیز به نوبه بدست خوانین والیزاده و چاغروند که برای ساختمان خانه‌های شخصی خود از آجر آن استفاده نموده‌اند روبه ویرانی است. از بالای دژ منظره زیبای شهر و کاخ کاملاً پیداست. شهر در سراشیبی منتهی الیه سپیدکوه که بتدریج بطرف رودخانه پائین می‌آید واقع شده. خانه‌ها آجری و زیبا هستند و در باغها درختان تناور سرو و چنار و غیره دیده میشود. بسیاری از پشت بام‌ها به خاطر ذرت‌هائی که برای خشك‌شدن روی آنها پهن کرده‌اند به رنگ زرد میزنند. بخاطر ناامنی که وجود دارد کسانی که ذرت میکارند قبل از موعد آن را چیده و با اطمینان خاطر آنها را روی پشت بام منازل خود خشك میکنند. در انتهای

شمال شهر پلی بر روی رودخانه که بطور هلالی زمینهای کاخ را دور میزند ساخته شده. در انتهای جنوبی رود دیگری باین رودخانه می‌پیوندند. در امتداد و شمال رودخانه باغهای وسیع و زیبایی قرار دارد که پر از درختان چنار، گردو و سایر درختان میوه هستند.

کاخ و آنچه که مربوط به آن است بصورت تأسف‌آوری رو بزوال است. سر طویله، سربازخانه و توپخانه آن ویران شده است. حیاط کاخ که يك استخر مربع شکل در آن قرار دارد بآن خرابی نیست ولی وضع خوبی هم ندارد. تمام استخر از نی خودرو پوشیده شده و آب آن از چشمه‌ای که بیرون است تأمین میشود. سابقاً فشار آن به اندازه‌ای بود که آب از فواره‌ای که در وسط استخر قرار دارد تا ارتفاع قابل ملاحظه‌ای فوران می‌کرد. ولی اکنون آبراهه خراب شده و آب از يك شتر گلوی سفالی که يك یا دو اینچ از سطح استخر بالاتر است بداخل آن جریان مییابد. يك ردیف اطاق که در شرق حیاط قرار دارند قبلاً دیوانخانه بوده است یعنی جایی که حکمران می‌نشست و به‌دعاوی مردم رسیدگی میکرد (و البته رشوه هم در کار بود!) و ورود بآن برای عموم آزاد بود. از زیر دیوانخانه آب از روی يك تخته سنگ بداخل یکی از اطاقها که بآن حوضخانه میگویند جریان دارد و در سطح پائین‌تر از حوضخانه باغ گلستان قرار دارد که درهای حوضخانه بطرف آن باز میشود. آبی که در آن جریان دارد بعد از تشکیل يك آبشار کوچک وارد باغ گلستان میشود و به استخری که وسط باغ قرار دارد میریزد. در کنار استخر درختان سرو و بید مجنون به ردیف کاشته شده است و بجای بوته‌های گل سرخ سابق اکنون پیاز و کدو حلوائی کشت میشود و رویمهرفته تصویری است از يك شکوه از دست رفته. در قسمت جنوبی باغ حیاط کوچکی است با باغچه و حوض که متصل به اندرون است. در مغرب سرای خواجه باشی‌ها قرار دارد و در طرف دیگر حمام زنانه. در انتهای باغ و پشت به رودخانه خانه کوچکی توسط امین‌الدوله ساخته شده که در سال ۱۹۱۵ بوسیله ژاندارمری بازسازی شده است و همانجاست که من اقامت نموده‌ام.

۸ سپتامبر

(راجع به جریان‌ات سیاسی و عشیره‌ای در جائی دیگر توضیح داده‌ام و آنچه در این یادداشت‌ها بآن اشاره کرده‌ام به منزله باز گفتن تجارب شخصی است.)

جلسه‌ای که دیروز با تجار داشتم تا عصر بطول انجامید و پیشرفت‌های سودمند فعلی تا حد زیادی مدیون تهور ایشان بوده است. بازرگانان لباس معمول طبقه خود را میپوشند و سر پوش آنها کلاه لری است ولی اندازه آن از کلاهی که عشایر بسر میگذارند کوچکتر است و بجای دستار رنگی و بزرگ ابریشمی که عشایر بدور آن میبندد این گروه از دستمال سفید استفاده میکند.

خیابانهای خرم‌آباد در کثافت و زباله غوطه‌ور است اما گنداب خانه‌ها مانند دزفول و شوشتر به خیابانها ریخته نمیشود و تمیز نگاه داشتن آنها امری است ساده. گفته میشود که تشکیلات شهرداری ژاندارم‌ها بسیار خوب است.

در اینجا موجودی کالای بازار قابل ملاحظه است و کالاهای بوسیله شاخه‌هایی که بصورت سایبان روی آنها ساخته شده از تابش خورشید محفوظ می‌مانند. چند شیء قدیمی که در گوشه بعضی از دکانها افتاده بود بعنوان کالای ممتاز بمن معرفی شد. در اینجا کاروانسرای خوبی قرار دارد و از آنجاست که جمعیت انبوهی مرا دنبال نمود. در بیرون شهر يك آب‌خیز بزرگ قرار دارد که از آن آب میجوشد و گرداب نامیده میشود. میگویند آب گرداب جیوه دارد و طعم ماهی میدهد و مردم مجبورند آب آشامیدنی خود را از آب کرگونه که يك رود فرعی است و درست در بالای پل به رود اصلی می‌پیوندد تأمین نمایند (در نقشه این رود اشتباهاً بجای رودخانه اصلی خرم‌آباد نشان داده شده).

هنگام عبور بمدرسه‌ای که در آن باز بود داخل شدم. مردی کوچک‌اندام و زیرك که کلاه لری بسر داشت جلو آمد و سلام گفت. پسران مسلمان در حیاط تکالیف خود را انجام میدادند و کلیمی‌ها در يك اطاق كوچك و مجزا بهم فشرده شده بودند. این مرد در حالیکه به چوب و فلکی که در کنار دیوار بود اشاره میکرد

گفت «چوب و فلك هم هست» و اگر بچه‌ها درسشان را خوب یاد بگیرند بر حسب میزان خطا ۵، ۱۰ یا ۱۵ ضربه چوب می‌خورند. زنان شهری از عشایر خوش لباس‌تر هستند. جوانها لباس قرمز و پیرها سیاه می‌پوشند ولی به شکل لری است.

۱۱ سپتامبر

صید محمد و چراغ‌خان سگوند که بعلت باج‌خواهی از کاپیتان نوئل در عربستان (خوزستان) از آنجا رانده شده‌اند باین نواحی وارد شده‌اند. من گفتم تا زمانیکه اینجا هستم نمی‌خواهم آنها باین شهر وارد شوند.

۱۲ سپتامبر

از نظر علی‌خان نامه‌ای رسید که سفارش خوانین سگوند را نموده بود، جواب دادم چون آنها با افسر انگلیسی بسیار بی‌ادبانه رفتار نموده‌اند نمیتوانم کاری برایشان انجام دهم. بهاروندها معتقدند هدایایی که داده میشود طبق سنت موروث بایستی به نسبت تقسیم شود از اینرو دل آزرده به‌چادر-هایشان بازگشته‌اند و بعد هم با خونسردی گفتند که کار خلافی انجام نداده‌اند. چنین بنظر میرسد که مقدمات سفر به بروجرد بطور عمد به تعویق افتاده است.

۱۳ سپتامبر

گفته میشود هرگاه زن لری مشتاق بازگشت شوهرش بخانه باشد طلسمی را که روی آن دعا نوشته شده بیک نعل اسب وصل میکند و آنرا در آتش می‌اندازد. امروز هنگامیکه حسین‌خان بیرانوند مجلس را با عجله به قصد برگشت به خانه ترك گفت، حضار بصورت بی‌ادبانه‌ای از تصمیم او در رابطه با چنین طلسمی سخن گفتند.

بطرف رباط سوار شدیم. جاده‌ای که بآنجا میرود در امتداد رودخانه از بالای دره پاپی خالدار^{۹۴} بین اسپیدکوه و سیاه کمر

که مخمل کوه نیز نامیده میشود میگذرد. این ناحیه در تصرف مالکان شهری است و در حال حاضر عشایر حسنونند از تیره دولت‌شاه در اینجا اقامت دارند و فقط اجارهٔ مختصری میپردازند.

حسنوندها مشغول درو کردن ذرت بودند و چهار یا پنج گاو نر که بیکدیگر بسته شده بود آنها را خرد میکرد. در امتداد سپیدکوه مجرائی قرار دارد که بنام پادشاهی که آنرا حفر نموده نهر ناصری نامیده میشود. این آبراه که زمانی آب شیرین اطراف رباط را به شهر میبرد اکنون از کار افتاده است. جاده تا گردنه خوب است و از این قسمت ببعد خراب میشود و برای عبور گاری جاده سازی و بریدن درختان ضروری است.

وقتی که از گردنه سرازیر شدیم در حدود ۲۰ نفر از سواران سرهنگ موسی خان سردار جنگ از طایفه حسنونند بطرف بالا میآمدند. در جلو کسی که لباسی به رنگ روشن پوشیده بود و گریزی در دست داشت بالا و پائین میرفت و با صدای پرخاشگرانه‌ای فرمان میداد که چپ بروید، ردیف شوید و از این قبیل دستورها، گاهی متخلفان را که پیش تاخته بودند چهار نعل دنبال میکرد. او از نزدیک چهره‌ای کریه داشت و چشمانش ناراحت بود ولی بهر حال وظیفه خود را خوب انجام می‌داد.

قبلا دربارهٔ مناطق نفتی و معادن نمک توضیح داده‌ام.

۱۴ سپتامبر

يك يا دو روز پس از ورود به خرم‌آباد صحبت از آمدن ملاها بود. چنین بنظر میرسد که ملاقات به علت رقابت و دو دستی بین خودشان بتعویق افتاده است. ظاهراً آنها علاقمندند از من دیدن کنند ولی هر دو طرف بیم آن دارند که اگر يك دسته از آنها به ملاقات من بیاید گروه دیگر از آمدن سرباز خواهد زد و ملاقات کنندگان را به چاپلوسی از بیگانه متهم نماید و باین ترتیب اعتبار خود را افزون نماید.

۱۵ سپتامبر

بدو دسته تجار اطلاع دادم که اگر از پرخاشگری نسبت به

یکدیگر دست برندارند به بازدید آنها نخواهم رفت. آنان نیز اختلافات خو را کنار گذاشته امروز از آنان دیدن کردم. برحسب اتفاق از دزفول چند لیره عثمانی همراه داشتم. از زمانیکه آلمانی‌ها با چمدانهای پر از لیره باین ناحیه آمدند لرها فکر میکنند تمام مسافران این چنین باید باشند و دیدن یکی از این لیره‌ها کافی است که زندگی شخص را در معرض خطر قرار دهد.

۱۷ سپتامبر

بهاروندها (طایفه مرادعلیوند) هنوز کاروان را نگهداشته‌اند ولی کرد علی‌وندها (شعبه‌ای از بهاروندها) پنهانی با قرآن آمده و قول داده‌اند که کاروان را آزاد کنند. در ضمن معین السلطنه (چا غروند) سگوندهای عالی‌خانی را تشویق میکند که به صید محمدخان زن بدهند و باین ترتیب به اختلاف بین آنها پایان بخشد. ولی بعید بنظر میرسد که صید محمدخان بخاطر قتل پدرش فاضل^{۹۵} بدست رؤسای فعلی عالی‌خانی با این کار موافقت کند مگر اینکه امیدی به بخشایش نباشد. قتل فاضل یکی از بدترین نمونه‌های خیانت در لرستان است که تنفر تمام لرها را که قتل و جنایت جزء زندگی روزمره آنهاست^{۹۶} برانگیخت. سگوندهای عالی‌خانی اغلب نقش پیشکار حاکم را داشته‌اند. بعضی از حکام پیشکاری را به عالی‌خانی و برخی به رحیم‌خانی‌ها محول کرده‌اند. بطور کلی طایفه رحیم‌خانی در حدود ۸ سال است که بخاطر تحویل دادن مهر علی‌خان (رئیس عالی‌خانی‌ها) به سالارالدوله و مسموم شدن او بدست این حاکم بنواحی بیلاقی بازنگشته‌اند. در سال ۱۹۱۵ خوانین رحیم‌خانی با عده‌ای سوار برای خدمت کردن به نظام السلطنه حرکت نمودند. رحیم‌خانی‌ها تمام مراحل خون و صلح را با عالی‌خانی‌ها بپایان رساندند اما سرانجام هنگامی که فاضل مهمان آنها بود درست هنگام صرف غذا به او حمله‌ور شدند و کریم‌خان عالی‌خانی وی را به ضرب گلوله از پای درآورد. فاضل در لرستان پایگاه ارزنده‌ای داشت و تمام فشارهایی که هم‌اکنون بخاطر صید محمدخان بمن وارد میشود از آنروست که وی فرزند فاضل است. در فارسی مثل جالبی است که بندرت

وصف حال کسی قرار می‌گیرد و من خوشحالم که امروز به نمونه‌ای
از آن برخورددم. در جواب
گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر ترا چه حاصل

۱۸ سپتامبر

دسیسه‌هایی که به حمایت از صید محمدخان صورت می‌گرفت تا حدی کاهش یافته. مراد علی و ندها پس از شنیدن این خبر که کرد علیوندها نزد من آمده‌اند شب گذشته با يك قرآن مهر کرده وارد شدند و قول دادند که در آینده مزاحمت ایجاد نکنند. من آنها را بخاطر توقیف کاروان مورد سرزنش قرار دادم. اما گفتند ما اصلاً چنین کاری نکرده‌ایم. ما بخاطر ویلسون جنگ کردیم و بیست نفر از برادرانمان را از دست دادیم^{۹۷}. در مورد صید محمدخان حق نداریم که عقیده خود را به سرکار تحمیل کنیم. او به ما پناه آورد و خانه‌های ما به خود شما تعلق دارد و از اینرو تقاضای عفو وی را پیشنهاد کردیم. اما حالا این امر امکان‌پذیر نیست ما هم حرفی نداریم. بهر حال ما آماده خدمتگزاری هستیم. من پرسیدم پس درباره این نامه‌ای که نوشته‌اید و از خدمتگزاری امتناع ورزیده‌اید چه می‌گوئید؟ آنها فریاد کشیدند تقصیر آن میرزای پدرسوخته قمرساق^{۹۸} بوده که نامه را به اشتباه نوشته است. صحنه بعدی خنده‌آور بود که من ناگهان بخنده افتادم و پرسیدم تاکنون چه بلایی بسمیرزائی که اینقدر دردرس برایشان درست کرده آورده‌اند؟ لازم به گفتن نیست که تمام دلواپسی آنها مربوط به هدایائی بود که انتظار دریافت آنها را داشتند و بس. من ترتیب مسافرت به مال کدخدا فاضل قلاوند را داده بودم. در فاصله کمی از شهر يك سنگ نبشته مربوط به قرن دوازدهم وجود دارد. گفتند میشود این سنگ پایه پهنی دارد. در چهار طرف آن خطوط کوفی نوشته شده است. قسمتی از خطوط بدستور مظفرالملک برای نوشتن کتیبه جدیدی پاک شده است. اما دشمن علم و صنعت جاودانه نیست زیرا در همین مدت کوتاه از نوشته مظفرالملک اثری برجا نمانده است.

بهاروندها در نزدیک مناره (خارج از خرم‌آباد) منتظر من

بودند.^{۹۹} برحسب معمول لوتیها با سازودهل جلب نظر میکردند. دو نفر در میان جمعیت بسوی من پریدند و پیش از آنکه آنها را تشخیص دهم، صید محمد و چراغ رکابم را گرفته زانویم را بوسیدند و التماس کردند یا آنها را بکشم و یا ببخشایم. در بین لرها این کار تحقیرآمیزترین نوع تسلیم است و در چنین شرایطی صلاح در آن دیدم که باین امر آزاردهنده در انظار عمومی خاتمه داده و به آنها بگویم به شهر بروند بدون آنکه برای آنها مانعی باشد.

جاده در انتهای دامنه متب^{۱۰۰} در محلی که آب آنرا پوشانده میگذرد. در این محل زنان بهاروند مشغول پرکردن مشک‌های آب بودند. پس از وارد شدن به جلگه کرگاه^{۱۰۱} تنها خصوصیات طبیعی چشمگیر در این منطقه رودخانه پهنی است که کف آن پوشیده از سنگ است.^{۱۰۲} این رودخانه هم‌اکنون خشک است زیرا آب آن در قسمت بالا بوسیله پای‌ها برای آبیاری کشت‌زارها بمصرف میرسد. یک راهرو باتلاقی باریک نیز بچشم میخورد. این راهرو گرچه باریک است ولی عبور از آن قدری دشوار بود و ما ناگزیر شدیم در امتداد آن حرکت کرده و در قسمت بالا از آن عبور کنیم. پس از سه ساعت به تنگ بهرام کش^{۱۰۳} یعنی در محلی که جاده از روی رودخانه میگذرد رسیدیم و در اینجا چند دقیقه‌ای توقف کردیم. جاده بمدت یک ساعت دیگر در میان کوه و تپه میگذرد، در بین راه مزارع پراکنده‌ای بچشم میخورد. سرانجام به فلات کوچکی رسیدیم و لوتیها در آنجا ما را تا چادر فاضل همراهی کردند. بعد از ظهر را با بحث‌های جالب بخوشی سپری کردیم. سپس به قله طاف صعود کرده به مشاهده پرداختیم.

شام هم مانند ناهار چندان مطبوع نبود. من به بندرت در بین اعراب و لرها با چنین پذیرائی روبرو شده‌ام. حتی نان بلوط هم یافت نمیشد و نمک مورد استفاده قرمز رنگ و همچون خاک بود.^{۱۰۴} پس از صرف شام خان‌ها و خان‌زاده‌ها همراه با لوتیها به چادر من دعوت شدند. برنامه رقص شروع شد و تعدادی از کدخدایان در آن شرکت کردند... شب تاریک بود و رقص در کنار آتش شعله‌ور خارق‌العاده بود. پس از آنکه بنظرم رسید خسته

شده‌اند به آنها اشاره کردم که رقص را پایان دهند. ولی آنها فریاد کشیدند که هنوز باید برقصند. سازنده بیش از دیگران بردبار بود و در حالیکه چشم‌هایش برآمده بود لحظه‌ای دست از فعالیت برنداشت.

پس از اجرای يك آواز سوزناك یکی از حضار گفت يك برزنگی (زنگبار)^{۱۰۵} خوب در این حوالی است و فوری بدنبال او رفت. حضار در انتظار دیدار يك پسر بچه خوش سیما بودند اما وقتی با يك لوطی ریشو روبرو شدند سر و صدای آنها بلند شد. اعضاء مجلس با شوخی‌های زننده به برزنگی خوش آمد گفتند. بهر حال به شاطر^{۱۰۶} دستور داده شد تا کت قرمز رنگش را که سجاف زردوز داشت در اختیار برزنگی قرار دهد. برزنگی کت شاطر را پوشید و سپس يك جفت زنگوله به انگشت شست و میانه آویخت. پس از آن بانوای موسیقی در حالیکه زنگوله‌ها را بهم میزد به پای کوبی پرداخت. در ابتدا به آرامی می‌رقصید اما ناگهان به تندی بدور خود چرخید بطوریکه زلف‌های بلندش در اطراف سر پریشان می‌شد در این هنگام بزمین نشست وارد کوار راه میرفت و بالاخره با يك معلق کارش را خاتمه داد.

امروز بعد از ظهر در برگشت از طاف عده‌ای زن از يك سیاه چادر بیرون آمده و التماس کردند که يك زن بیمار را معاینه کنم. هر چند این پیشنهاد جالب بنظر میرسید اما چون دیروقت بود و از طرفی بیماری این زن دشوار مینمود به راهنما گفتم به آنها بفهماند که من پزشك نیستم.

۱۹ سپتامبر

در بین راه همچنین ضمن گفتگو با یکی از بهاروندها بحث در زمینهٔ چند زنی و تعدد زوجات پیش کشیده شد. از او پرسیدم آیا رقابت و حسادت بین زنان برای جلب محبت شوهر ناراحت‌کننده نیست؟ او جواب داد «گاهگاهی، اما اگر ادامه یابد آنها را تنبیه میکنم و این تنبیه شامل کتک زدن و خودداری از هم بستن شدن با آنها است. در نتیجه دیر یا زود آنها ناگزیر دست از آزار و اذیت خواهند داشت».

برفراز مناره خرم‌آباد که در محل شهر باستانی قرار دارد صعود کردم. ساختمان مناره خیلی مستحکم است ولی پله‌های آن تقریباً از میان رفته و برای بالارفتن از آن ناگزیر باید از هر دو دست استفاده کرد.

بالاخره پاسخی از خوانین بیرانوند مبنی بر اینکه روز ششم برج به دیدار من می‌آیند دریافت کردم.

۲۲ سپتامبر

بارانی بهاروند که باین حوالی آمده بطور ناگهانی پیش از آنکه لباسهایم را بپوشم وارد شد. پرسید از کدام طایفه هستم انگلیسی، ژاپنی، یا قوم دیگر؟ برایش توضیح دادم که ژاپن دولت جداگانه‌ای است اما با هم پیمان^{۱۰۷} است و انگلیسی نیز شامل چهار طایفه است. پرسید اگر من انگلیسی هستم آیا ویلسون، کراست ویت^{۱۰۸} و نوئل^{۱۰۹} از کدام طایفه هستند؟ علت این همه چاپلوسی بزودی روشن شد. وی به شکوه پرداخت و یادآور شد که مبلغ سی تومانی که به او داده‌ام بسیار ناچیز است و او دست کم انتظار دریافت پنجاه تومان دارد.

به مسخی (مسخه یا مسخیالی) یکی از کدخدایان بیرانوند و از دزدان معروف که بر اسب سفید رنگی سوار بود برخورد کردم. نامبرده بتازگی ازدواج کرده اما عروس در شب اول از هم بسترشدن با او خودداری کرده و گفته است در يك صورت با وی نزدیکی میکند که مادیان سفید جهانگیر خان سگوندرا برباید. مسخیالی با گریه و التماس تلاش کرد دل او را بدست آورد و حتی قول داد که مادیان مورد نظر را سرقت کند. اما پیش از اقدام باین عمل از نو عروس خواست که شب اول را با هم باشند زیرا احتمال داشت که در حین سرقت کشته شود. تلاش او بی نتیجه بود و عروس با سماجت گفته بود تنها راه آوردن مادیان است و پس! مسخیالی ناگزیر در همان شب (جان برکف) مادیان سفید را دزدید و با نو تسلیم او شد.

کدخدایان بیرانوند برای عبور از منطقه از من باج‌خواستند. استنباط من این بود که آنها سوء قصدی نداشتند بلکه می‌ترسیدند

در صورتیکه به سیلاخور بیایند خوانین حق آنها را پایمال کنند. من قول دادم که هدایائی به آنها بدهم و آنها نیز قبول کردند که مرا همراهی کنند.

۲۴ سپتامبر

وضعیت این جاده را قبلاً شرح داده‌ام. کان‌های نمک در کناره جاده قرار دارند. سطح این معادن سخت بنظر میرسد و بهمین پندار من بیکی از چشمه‌ها نزدیک شدم که ناگهان در باتلاق نمک فرو رفتم و گیوه‌هایم را از دست دادم. هنگام سرازیر شدن به جلگه هرو تعدادی از روستائیان به پیشواز آمدند. یکی از آنها بنام کدخدا سلیمان که پیرمردی ۷۰ ساله بود اسب می‌تازايند و در عین حال چوبدست خود را را تاب میداد و سواران را راهنمایی میکرد. در ساعت ۱۱ برای صرف غذا به چند سیاه چادر رفتیم و قدری نان و پنیر و پیاز خوردیم. سپس براه افتادیم. تعدادی کدخدا با چهره‌های زشت بما پیوسته. با صدای بلند گفتند که دست از راهزنی برداشته آماده خدمت هستند. از کیوره گذشتیم و قلعه غلامعلی خان را که در سال ۱۹۱۵ بوسیله ژاندارمها بمباران و ویران شده بود مشاهده کردیم.

۲۵ سپتامبر

صبح زود علیمردان خان با ۸۰ سوار و پرچم امپراطوری روسیه وارد شد. تن‌پوش آبی‌روشن و شلوار روسی با چکمه بلند برتن داشت اما کلاه او همان کلاه بلند لری بود که به دور آن دستار پیچیده بود. مانند سایر خوانین بیرانوند سبیل تابیده داشت اما برخلاف بیرانوندها که بینی عقابی دارند، بینی‌وی پهن و کوتاه است. ناهار را در سیاه چادر او صرف کردیم. چای در استکان‌هایی که دارای گالش نقره میباشند آورده شد. دوری‌های پر از پلو با گوشت جلوی ما قرار گرفت. برنج رنگ سفید زیبایی داشت و در عین حال قطعه یخی در داخل ظرف آب شناور بود. نوکران علیمردان خان همگی نشان روسی برکلاه داشتند.

در نیمروز دوباره سوار شدیم و در پیشاپیش ما دو پرچم

و دو اسب يدك (اسبان بدون سرنشین که در جلوی شخصیت‌های برجسته کشیده میشوند. برای مثال به مصراع شماره ۴ آواز قدم خیر رجوع کنید) حرکت میکرد و پشت سرما تعداد زیادی سوار زیر نظر یساولی^{۱۱۰} که سرداری^{۱۱۱} سبز و بایراق زر (ایمن یونیفورم منحصر به بروجرد است) بر تن داشت در حرکت بودند. در بین راه به چند خرگوش برخوردیم طبق معمول آنها را تعقیب کردیم بدون اینکه نتیجه‌ای عاید شود. در نزدیکی شهر سواران گودرزی معاون حاکم به استقبال آمده بودند و براساس عقاید خرافاتی ایرانیان از دروازه جنوبی شهر وارد شدیم.

گزارش جاده کرمانشاه به خرم‌آباد (ژانویه ۱۹۱۸)

۲۳ ژانویه

ساعت ۱۱ صبح خرم‌آباد را ترك کردم. جاده اصلی از دامنه چگنی و پستی‌های سفیدکوه می‌گذرد و در چند معبر تعداد کمی تفنگچی میتوانند آنرا بسته در دسر ایجاد کنند. بعلت مخالفت يك شعبه از چگنی‌ها مجبور شدیم از راهی که در جنوب رودخانه امتداد می‌یابد بسفر خود ادامه دهیم. این جاده مالرو است برای عبور ماشین مناسب نیست. در اینجا اردوگاه زمستانی سگوندها عالی خانی دیده میشد^{۱۱۲}. از ساحل شمالی واقع در شرق رودخانه دوره^{۱۱۳} گذشتیم و در حدود ساعت ۶/۳۰ به مال گل نظر چگنی که در دامنه کوه کلیلون^{۱۱۴} است رسیدیم.

۲۴ ژانویه

ساعت ۱۱ حرکت کردیم به رودخانه کشکان در محلی که سادات حیات غیب بسر می‌برند رسیدیم. از این محل ببعد جاده در کنار رودخانه و بطرف جنوب غربی از تپه ماهور می‌گذرد. در امتداد جاده درختان بلوط و مزارع پراکنده دیده میشود. پس از چندی بطرف شمال برگشته و به مال کلانتر ابراهیم (از طایفه شیراوند) واقع در بر آفتاب مام^{۱۱۵} رسیدیم. این محل مربوط به

نظر علی خان است و ابراهیم آنرا اجاره کرده است.

۲۵ ژانویه

ساعت ۹ صبح براه افتادیم. عمق رودخانه کشکان در فاصله ۲۰۰ یارد پائین‌تر از پل باستانی به دو و نیم پا میرسد. جاده پهنی را که از منطقه سماق میگذرد دنبال کرده و از رودخانه‌ای که از آنجا میگذرد گذشتیم. راه اصلی از گردنه چنار عبور میکند ولی جاده غربی را که از کوه گراز میگذرد پیش گرفتیم. در سرازیری کوه گراز جاده بسیار باریک، پرشیب و پوشیده از برف بود، بطوریکه در بعضی جاها ضخامت برف به سه اینچ میرسید. کوه‌های این منطقه از دو رشته کوه تشکیل شده و رشته دومی دارای یک بریدگی است که تنگ گراز نامیده میشود. راهی که از این بریدگی میگذرد بسیار باریک و در بعضی جاها گذر از آن دشوار است. رودخانه‌ای نیز از این بریدگی عبور میکند که در زمان باستان آب‌بند محکمی بر آن بسته‌اند که هم‌اکنون پوشیده از نی‌های بلند است.

کوه‌دشت جلگه وسیع و مسطحی است که بسیار کم‌آب و فاقد درخت است. تعدادی تپه که احتمالا از آثار باستانی هستند جلب نظر میکند. در این دشت آهو فراوان است. چادرهای ایل دلفان در سراسر دشت پراکنده‌اند و ما در مال ایتوندها (شعبه‌ای از دلفان) توقف کردیم.

۲۶ ژانویه

در دهکده کوه‌دشت برای خرید شکر توقف کوتاهی داشتیم و سپس به مال ایتوندها در غرب کوه‌دشت رفتیم. قلعه اصلی کوه‌دشت در سال ۱۹۱۵ بوسیله والی پشتکوه با خاک یکسان شد و قلعه جدید که با آجر پخته محلی ساخته میشود هنوز نیمه تمام است. یک نهر کوچک در پائین قلعه در جریان است.

۲۷ ژانویه

ساعت ۹ براه افتادیم. هوا طوفانی است و ریزش برف بحدی

است که بسختی جلو پایم را می‌بینم. بهمین علت نتوانستم مسیر بین راه را بررسی کنم. جلگه کوه‌دشت را در محلی بنام گردنه گنداوه^{۱۱۶} واقع در سر خدم لکی^{۱۱۷} پشت سر گذاشتیم. در این گردنه راه کاملاً باریک و بتدریج سرازیر میشود. در ساعت ۱۱ از دره گذر کرده وارد جنگلی از درختان بلوط شدیم و سپس در ساعت ۱۲ به دشت کیشمهر^{۱۱۸} رسیدیم. دشت کیشمهر کاملاً بی‌آب است و فقط یک چشمه کوچک در جنوب آن یافت میشود. این دشت برخلاف کوه‌دشت پست و بلند دارد و تا حدی از درختان بلوط پوشیده است. جاده معمولی از اینجا بی‌بعد از طریق گرمهی^{۱۱۹} ادامه مییابد ولی ما برای تهیه کاه و جو بطرف مال شخصی بنام میرزا علی حرکت کردیم (تهیه کاه و جو در مسیر این جاده در این موقع از سال دشوار است.) به مسیر خود در امتداد کیشمهر ادامه داده از قله گدوک و یون^{۱۲۰} گذشتیم. ریزش برف ادامه دارد و جاده کاملاً باریک است بطوریکه مجبور شدیم قسمتی از آنرا پیاده و از روی چهار اینچ برف راه‌پیمائی کنیم. از این قله دورنمای جلگه هلیلان و رودکرخه کاملاً پیداست. در ساعت ۴/۴۵ بعد از ظهر به ته دره رسیدیم. در تمام دشت سیاه چادر بچشم نمیخورد، از اینرو بطرف گنبد شاهزاده احمد یعنی محلی که سادات (متولی گنبد) بسر می‌برند رفتیم. استراحت مختصری کردیم و بدشواری مقداری کاه و جو بدست آوردیم.

۲۸ ژانویه

ساعت ۹ صبح حرکت کردیم. جاده از میان دره هلیلان و بسمت شمال ادامه مییابد. این ناحیه حاصلخیز است و در سال سه نوبت محصول ذرت برداشت میکنند. در حدود هفت یا هشت سال است که بعلت هجوم ملخ گندم کاشته نمی‌شود. محل عبور از رود سیمره در فاصله ۱½ مایل از گنبد (شاهزاده محمد) قرار دارد. در این محل عمق آب ۲½ پا است ولی با اینحال راهنما لازم است. در شمال رودخانه چند گودال متعفن وجود دارد که بوی سولفور هیدروژن از آنها برمیخیزد. پس از طی مسافتی به پله هبوت^{۱۲۱} که مرز بین هلیلان و

جلالوند است رسیدیم. سپس در امتداد رود جزمان^{۱۲۲} پراه خود ادامه دادیم و با پیمودن فاصله کوتاهی رود تکیه^{۱۲۳} را پشت سر گذاشتیم ... ناگزیر بسمت غرب پیچیدیم و به منزل علی جان خان جلالوند رفتیم. امروز رویهمرفته ۱۶ مایل راه طی کردیم و بالاخره مقداری کاه و جو از روستاهای اطراف بدست آوردیم.

۲۹ ژانویه

از کنه تعدادی از روستاهای جلالوندها گذشتیم و سپس بطرف شمال پیچیده و از قله تویران^{۱۲۴} (تاویران؟) که در حدود ۶ اینچ برف آنرا پوشیده عبور کردیم. در دامنه این کوه دهکده قرار دارد. آب تکیه از میان دره باریکی که بین کوه تویران و سلسله جبال که بطرف سان رستم^{۱۲۵} کشیده شده عبور میکند. با پیمودن سرایشی سختی به قله خلیلان^{۱۲۶} صعود کرده و از اینجا جلگه ماهیدشت کاملاً پیداست ...

۳۱ ژانویه

جاده بسوی کرمانشاه پهن و خوب است ساعت ۱ بعد از نیمه شب به شهر رسیدیم.

یادداشت‌های مترجمان

- ۱- در متن انگلیسی کلمه «مال» آمده است. مال در زبان لری به‌چند سیاه چادر که تشکیل يك اردو را میدهند اطلاق میشود. (م)
- ۲- مأمورین انگلیسی برای جلوگیری از حمله لرها هنگام مسافرت در بین ایلات تعدادی از خان‌زاده‌ها را بعنوان گروگان نگهداری میکردند. (م)
- ۳- مهرعلی‌خان و سرتیپ از خوانین رحیم‌خانی (ایل سگوند) بودند. (م)
- ۴- میرمحمدشاه از خوانین میرعالی‌خانی بوده که هم اکنون در منگوه سکونت دارند. (م)
- ۵- ملا محمدتقی (متقی) اطلاعات وسیعی درباره بالاگریوه داشته و اغلب مأمورین انگلیسی با وی در تماس بوده‌اند. (م)
- ۶- در متن انگلیسی کلمه «آبادی‌نشین» آمده است. (م)
- ۷- قندی (قنی) از ریش‌سفیدان و خوانین طایفه قلاوند بوده است. وی پدر «قدم‌خیر» شیرزن معروف لرستان است. (م)
- ۸- میرعالی‌خان از خوانین میر بوده است نه قلاوند. (م)
- ۹- منظور میرلطیفعلی است. (م)
- ۱۰- در متن انگلیسی کلام الله آمده است. (م)

11- Chawani

- ۱۲- در متن کلمه دیوانخانه آمده است. در زبان لری دیوخو (دیوانخانه) قسمتی از سیاه چادر و یا محلی است جداگانه که برای پذیرایی از مهمانان اختصاص داده میشود. (م)

13- Asfalun

14- Barikaw

- ۱۵- در متن انگلیسی همین‌طور نوشته شده است. (م)

16- Kharrehpusht

17- Durak

18- Sar Qaleh Dumineh

19- Kalleh Takal

۲۰- در متن کلمه گور GOWR آمده است. (م)

۲۱- منظور از قرص‌هایی است که ادموندز به‌مه‌رعلی داده است. (م)

22- Fardivan

23- Qaleh Buzun

۲۲- در متن انگلیسی عیناً «چهار دولت» آمده است و منظور ادموندز از هیئت‌ای است که در سال ۱۸۴۹ برای تفکیک مرزهای ترکیه و ایران مدتی در منگ‌ره توقف کرده بود. این هیئت شامل نمایندگان روس انگلیسی، عثمانی و ایران بوده است. (م)

25- Kul Muhak

26- Rid Kuh

۲۷- مقصود خوزستان است. (م)

28- Tuk Muni

29- Kuhpitun

30- Doruzanab

31- Karahar

32- Gifah

33- Mihrazil

34- Kalleh Diyargah

35- Pirun

36- Tang-i-Magastan

37- Tanguan

38- Bard Balleh

۳۹- میرها ادعا می‌کنند که از نسل شاه‌وردیخان آخرین اتابک لرستان هستند اما هیچ‌گونه مدرکی که این ادعا را تأیید کند در دست ندارند. (م)

۴۰- منظور میرزا حسین است. (م)

41- Huz

42- Warren

43- Gellal Murt

44- Kaivareh

۴۵- مراد روسیه است. (م)

۴۶- منظور ایرانیان است. (م)

۴۷- نفوذ امپریالیسم و همدستی تجار و پول‌پرست‌ها با آنها در اینجا کاملاً مشهود است. (م)

۴۸- این کتاب هم‌اکنون در دست است و به ترجمه آن مشغولیم. (م)

۴۹- Kal-i-Nai (لرها این محل را «کل‌نی» مینامند). (م)

50- Zahla

51- Paykulab

52- Surmal

53- Takht Chun

۵۴- دلیچ از کوه‌های مرتفع بالاگریوه است. (م)

55- Buk Buland

۵۶- نظر علیخان از خوانین غرب لرستان (طرهان) بوده است. (م)

۵۷- بهاروندها به اتفاق صید محمد و چراغ‌خان در نزدیکی منار خرم‌آباد اجتماع کرده و نقشه ترور ادموندز را ریخته بودند. اما قبل از ورود نامبرده این خبر بگوش معتمدین و سرشناسان منطقه میرسد و بهاروندها را از این امر منصرف میکنند. با این حال جافر بهاروند از میان جمعیت به قصد کشت بطرف ادموند حمله کرده بود ولی قبل از اینکه به او برسد او را گرفته بودند. (به نقل از مرحوم میرعباس و دیگر ریش‌سفیدان بالاگریوه. (م)

58- Chuluhul

۵۹- موسی‌خان سرهنگ از خوانین حسنونند بوده است. (م)

60- Tajereh

61- Dali Zal Bak

62- Namaklun

۶۳- مراد ریچله است. (م)

64- Hurud

65- Chuga bal

66- Duliskan

67- Sich

68- Dareh Duzan

69- Sawyer

70- Rah bana Tangi

71- Buvali

72- Baghal

73- Tangi-Varkuk

۷۴- منظور تنگ مهمیل است که در منطقه سگوندها قرار دارد. (م)

۷۵- در متن انگلیسی «فلان کس» آمده است. (م)

۷۶- در متن انگلیسی جمله خیلی سک است، چیز میداند بفارمی آمده است. (م)

۷۷- ادموندز بیشتر این اشعار را بطور نادرست ضبط نموده و ما آنها را تصحیح کردیم. (م)

78- E.B. Soan

۷۹- منظور از «کلوپور» سواران سگوند است که کلاه قهوه‌ای رنگ بسر داشتند.

۸۰- در متن چنین است. (م)

۸۱- در متن همین جمله بفارسی آمده است. (م)

۸۲- در متن همین جمله بفارسی آمده است. (م)

۸۳- در متن کلمه ناظم آمده است. (م)

۸۴- بنظر می‌رسد این کلمه درست ضبط نشده است زیرا چنین قبيله یا گروهی

وجود ندارد. شاید منظور کلهر باشد. (م)

85- Tanam

86- Kurky

87- Tuk-i-Buland

۸۸- در متن چنین است. (م)

۸۹- چیت به دیواره کوتاهی گفته میشود که دور چادر میکشند و از نی ساخته

شده است (نویسنده)

۹۰- در متن چنین است. (م)

91- Larreh

92- Papali

۹۳- در متن چنین است. (م)

94- Papi Khaldar

۹۵- فاضل از خوانین رحیم‌خانی (سگوند) بود که در گرگاه (حوالی خرم‌آباد)

بوسیله خوانین عالی‌خانی (سگوند) به‌صورتی بیرحمانه و ناجوانمردانه بقتل

رسید. داستان این ماجرا در کتاب جداگانه‌ای خواهد آمد. (م)

۹۶- ادموندز بخاطر عدم موفقیت مأموریتش در لرستان کینه شدیدی نسبت به‌لرها

در دل گرفت بطوریکه این کین‌توزی در تمام نوشته‌هایش منعکس است. (م)

۹۷- اشاره به‌اروندها به‌جنگی است که در سال ۱۹۱۱ بین آنها و میرها رخ

داد. این جنگ علل مختلف داشته و برحسب اتفاق از به‌اروندها کسی کشته

نشده. (م)

۹۸- در متن انگلیسی کلمه قرمساق نوشته شده. (م)

۹۹- در همین سفر بود که به‌اروند قصد کشتن ادموندز را داشتند. (م)

100- Mutba

101- Kurregah

۱۰۲- مراد رودخانه بلارودیا بالارود است. (م)

۱۰۳- منظور رودخانه «ول» است. (م)

۱۰۴- این ادعا درست بنظر نمی‌رسد زیرا میزبانان ادموندز به‌آئین میهمانداری

سنتی دست‌کم با برنج و گوشت از وی پذیرائی کرده‌اند. (م)

۱۰۵- این کلمه در متن آمده است. (م)

۱۰۶- در متن بفارسی نوشته شده. (م)

۱۰۷- در متن «هم قسم» نوشته شده است. (م)

108- Crostwait

109- Noel

۱۱۰- در متن چنین است. (م)

۱۱۱- در متن چنین است. (م)

۱۱۲- چون در آن زمان سگوندهای عالی‌خانی بعلت درگیری با سگوندهای رحیم‌خانی نمیتوانستند به محل گرمسیر خود کوچ کنند ناگزیر زمستان را در حوالی ویسیان میگذراندند. (م)

113- Durah

114- Qulailan

۱۱۵- در متن Baratr Gam نوشته شده. (؟)

116- Gundavch

117- Surkh dum Laki

118- Kishmahar

119- Garmehi

120- Gaduk Viyun

121- Pelleh Habut

122- Jezman

123- Tekiyeh

124- Taviran

125- San Rustom

126- Khalailan

سفر نامه لرستان

نوشتۀ

بارون دوبد

ترجمۀ

لیلی بختیار

دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند

این مطالب ترجمه‌ای است از فصل ۲۶ تا ۲۹

Baron, C. A., De Bode: *Travles in Luristan and Arabistan*,
Vol I, J. Maddan & Co. London 1845

بارون دوبد (Baron De Bode) یکی از مأموران روسیه تزاری است که در سال ۱۸۴۵ میلادی یعنی همان موقعی که لایارد انگلیسی در میان بختیاری‌ها بسر میبرد، به لرستان (لرستان فعلی - بختیاری - کم‌کیلویه و بویراحمد و ممسنی) و خوزستان مسافر کرد و سفرنامه خود را در دو جلد «Travels in Luristan and Arabistan» بچاپ رساند. ترجمه فعلی فقط شامل چهار فصل (فصل ۲۶ تا ۲۹) از جلد اول است و مطالب آن فقط مربوط به لرستان کنونی است. امید است در آینده بتوانیم بقیه این سفرنامه را ترجمه و در اختیار هموطنان قرار دهیم. متأسفانه با همه کوششی که بکار رفت نتوانستیم اطلاعات دقیقی از زندگانی دوبد فراهم آوریم.

مترجمان

فصل بیست و ششم

ترك كيل آب (قیرآب) قلعه مخروبه رزه - گورستان رهنان
دیرکوند - رسم متأثرکننده در بین زنان لر - و رودبه
اردوگاه طایفه بوئرکوند - آشامیدن آب دوغ^۱ - داخل يك
چادر ایلپاتی در شب بارانی - تفاوت بین مسافرت در شرق
و غرب - ترك اردوگاه - عبور از رودخانه آب زال - عبور
شبانہ از آب گرم - مجلس خانوادگی - آغاز سفر - وداع
با رودکرخه و کبیرکوه - چشم انداز زیبای ناحیه کوهستانی
ماوراءچایدر - گذر از رودکشکان - سادگی ایلات - بقایای
پل کرو^۲ دخترپا پل شاپور - تعرض به میزبانم از طایفه
یوسفوند - قتل دو نفر انگلیسی بنامهای کاپیتان گرانٹ^۳
و قدرینگهام^۴ در لرستان - قالببافی - ورود به اردوگاه
حاجی ملااحمد حاکم لرستان.

روز پانزدهم فوریه که هوا صاف و آفتابی بود سفر خود را
دوباره آغاز کردم. راهنمایان دزفولی بنام غلام و ظهرا بخان مرا
ترك کرده نزد ارباب خود بازگشتند. غلام^۵ دیگر که کارش قاصدی
بود، در بازگشت به طرف اردوگاه حاجی ملااحمد در مادرپان رود در
اختیار من گذاشته شد

ساعت ده و نیم صبح چادر خود را پشت سر گذاشته بسمت
شمال غرب حرکت کردم. در طرف راست کوه چناره و در سمت چپ
کوههای آهکی قرار دارد و رود قیرآب که بزودی از نظر ناپدید

میشد در مسیر خود بسوی بلارود کاملاً پیدا بود. از چند اردوگاه طایفه دیرکوند گذشتم. ساعت دوازده و نیم جاده بطرف شمال غربی منحرف شد درحالیکه رشته کوه تنگوان در جنوب شرقی و کبیر کوه در سمت چپ از فاصله نسبتاً زیادی دیده میشد. همه جا زمین پوشیده از سنگهای چخماق بود. ساعت دوازده و چهل و پنج دقیقه به چشمه‌ای رسیدیم که در نزدیکی آن قلعه رزه قرار داشت که بوسیله حسین‌خان از اسلاف حسن‌خان فیلی رئیس سابق پشتکوه ساخته شده است. در زمان شاه عباس، حسین‌خان اولین والی لرستان شد ولی رؤسای سابق لر کوچک عنوان اتابک داشتند. اتابکان لر کوچک مانند اتابکان بختیاری، فارس، آذربایجان و غیره در دوران حکمرمائی سلجوقیان پدید آمده بودند.

در نزدیکی قلعه رزه، آرامگاه یازده راهزن از دیرکوندها قرار داشت که سال گذشته بدستور حاکم قبلی لرستان یعنی میرزا بزرگ بجرم غارتگری اعدام شدند، و برای عبرت، اجساد آنها در این محل مرتفع دفن گردیده تا دیرکوندها و دیگر طوایف که اغلب به راهزنی اشتغال دارند دست از این کار بکشند.^۶

شاید مقتولین سزاوار چنین مجازاتی بوده‌اند. ولی هنوز منظره غم‌انگیز این یادبود، بسیار متأثرکننده است. سنگ قبرها بحالت افقی روی زمین برآمده‌ای که اجساد آنها را پوشانده قرار گذاشته شده بود که بآن طره‌هایی از موی زنان آویزان بود. پس از تحقیق دریافتم که در میان لرها مرسوم است هرگاه مردی فوت کند، مادر - همسر - خواهران - دختران و سایر بستگان نزدیک او، دسته‌ای از گیسوی خود را بریده و به نشانه اندوه بر قبر متوفی آویزان میکنند. با مشاهده رنگ موها، فکر میکنم بتوانم درباره سن و رابطه خویشاوندی. احباب آنها با مقتولین قضاوت نمایم. نسیم بیابان موهای سفید سالخورده‌ای را به طره‌هایی سیاه از موی دختر یا همسری یا حلقه‌هایی از موی طلائی کودکی یتیم بهم تاب داده بود، همانگونه‌ای که هنگام فاجعه، اندوه ناشی از آن در گوشه و کنار تپه‌ها اشکهای بازماندگان تنها و ییکس را بهم آمیخته بود. بیاد نمی‌آورم هرگز روی گوری کتیبه‌ای باین فصاحت که بیان ساده‌ای از یک احساس بی‌ریا است خوانده باشم.

بنا بر روایت هرودت چنین رسمی در میان ساکنین جزیره دلوس رایج بوده است چنانکه بافتخار درگذشت دوشیزگان پریورین Hyperboreans در «دلوس»، زنان و مردان جوان جزیره موهای خود را بریده و روی قبر آنان قرار دادند (این آرامگاه در صحن معبد دیانا در سمت راست در ورودی قرار دارد، و درخت زیتونی روی آن سبز شده است). همچنین در بین قوم دلیان رسم است، که مردان جوان طره‌ای از موی خود را به گیاهی بسته و آنرا روی گور قرار میدهند.^۷

ساعت دو و نیم بعد از ظهر به اردوگاه بوئرکوند^۸ Boerkevand که در اینجا گورن^۹ Kuren نامیده میشود وارد شدم. این اردوگاه در دره‌ای تنگت مابین کوههای مرتفع قرار دارد و اهالی بگرمی از من استقبال کردند. از مهمان‌نوازی آنان زیاد متعجب نشدم زیرا قبلاً آگاه شده بودم که لرهای این منطقه از همسایگان خود یعنی ساکنان دره‌های بین قیلاب و خرم‌آباد خونگرم‌ترند. زنان فوراً به طبخ برنج مشغول شدند در حالیکه رئیس خانه بره‌ای را کشت و آنرا برای کباب آماده کرد.

شام بسیار لذیذ و نوشابه کاملاً نیروبخش بود. آشامیدنی معمولی ایلات دوغ است که مخلوطی است از ماست و آب و کمی هم نمک بآن افزوده آنرا آبدوغ مینامند. این نوشابه قدری ترش‌مزه است و برای رفع تشنگی در روزهای گرم تابستان آشامیدنی مفیدتر از آن یافت نمی‌شود.

قبل از آنکه شام خورده شود باران دوباره باریدن گرفت و من برای جلوگیری از خیس شدن اسب سواری خود ناچار شدم آنرا بداخل چادر نزدیک تخت‌خواب خود بیاورم، زیرا محل دیگری برای نگهداری آن وجود نداشت. چادر با یک دیوار کوتاهی از نی‌های بافته شده از قسمتی که محل خواب من بود جدا شده بود تمام اعضای خانواده، خدمتکاران من و تعداد زیادی بره و بزغاله که بیشتر شب را عطسه و بعب می‌کردند در آنجا بسر بردند.

بسادگی میتوان دریافت که هوای چنین جادری چقدر مضر است. بدی آب و هوا ایجاب میکرد که چادر بسته باشد. با این حال این مسأله یکی از کوچکترین ناراحتیمهایی است که یک مسافر در

حین عبور از میان این اقوام بدوی با آن روبرو میشود. اگر میخواستیم میان آسایش و تجملی که اروپائیان در مملکت خود بآن عادت دارند، و ناراحتیها و کمبودهایی که در مسافرت در شرق وجود دارد مقایسه‌ای انجام دهیم، دو قطب مخالف یکدیگر خواهیم داشت. اما لازم است برای درک و قدردانی از این خواست‌های نسبی انسان، دو مطلب را که ممکن است بآسانی نادیده گرفته شوند در نظر بگیریم، یکی اینکه میتوان خواسته‌های واقعی زندگی را محدود کرد، و دیگر آنکه باید خدای بزرگ را سپاس‌گزار باشیم که چنین آسایش و راحتی را بما ارزانی داشته درحالی که هزاران انسان از این دو محرومند.

اما علاوه بر باران، دلیلی دیگر وجود داشت که اسب را بداخل چادر آوردم، و آن اینکه این فرزندان طبیعت (ایلیاکی‌ها) با آنکه در حفظ اموال خود سخت می‌کوشند، این حق را برای دیگران رعایت نمیکنند، و برایشان زیاد فرق نمیکند که مال دیگران را نیز تصاحب کنند.

شانزدهم فوریه

ساعت هفت صبح اردوگاه را ترك کرده و به مسافرت خود ادامه دادم. تقریباً در تمام طول جاده باران سیل‌آسا میبارید زیرا فصل بارانهای موسمی این منطقه بود. من انتظار نداشتم که طبیعت بخاطر سازش با من قانون طبیعی خود را زیر پا بگذارد. ساعت هفت و ربع بجاده‌ای رسیدم که روز قبل در نزدیکی رزه مسیر خود را از آن تغییر داده بودم. این جاده بطرف شمال غربی ادامه مییافت. ساعت هشت و ربع به آب زال رسیدیم. آب زال بر اثر بارانهای فراوان طغیان نموده و جریان آن بعدی سریع بود که راهنمای من امید عبور از آن را نداشت. اما من برای توقف، گوش شنوا نداشتم و برای گذشتن از این رودخانه زندگی خود را بمخاطره انداختم ولی خوشبختانه توانستیم از آن عبور نمائیم. بنظر من اینکار برای کسانی که سوار بر اسب ریزجثه و یا کم‌بنیه باشند خالی از خطر نیست. بعد از عبور از رودخانه مجبور شدیم از سربالائی تندی که در آنطرف ساحل قرار داشت بالا برویم.

رود زال که با آب دزفول اشتباه گرفته شده است از ارتفاعات کوه گرد Ghird سرچشمه میگیرد و در طرف راست جاده نزدیک پل تنگ جریان مییابد و از مسیر جاده دزفول به خرم آباد چندان دور نیست. این رود از لحاظ جریان آب یکی از تندترین رودهای این منطقه کوهستانی محسوب میشود. در یک ناحیه مرتفع براه خود ادامه دادیم. انتهای شرقی کبیر کوه که شام دم^{۱۰} نامیده میشود در طرف چپ ما دیده میشد. روی قله این کوه زیارتگاهی بنام امامزاده شاه احمد قرار دارد که لره‌های متدین مخصوصاً آنهاییکه آرزوی فرزندان زیاد دارند به زیارت آن میروند. کمی جلوتر جاده ناهموارتر میشد، تپه‌های آهکی و گچی در دو طرف روی هم انباشته شده بود.

ساعت نه و ربع به قطب نما نگاه کردم و دریافتم که مسیر ما در جهت غرب بود، درحالیکه گردنه کیالون در سمت شمال غربی در طرف راست، و رود کرخه در دامنه کبیرکوه، در طرف چپ ما قرار داشت.

یک ربع به ساعت ده بطرف رود کرخه سرازیر شدیم. بعد از سه ربع استراحت و صرف چلوکباب که از روز گذشته باقیمانده بود، در امتداد ساحل چپ این رود براه خود ادامه دادیم. ساعت دوازده به پل تنگ که راولینسون از آن نام برده است رسیدیم. ساعت یک بعد از ظهر، از محدوده بوئرکوند خارج و به سرزمین طایفه حسنوند وارد شدیم.

ساعت دو بعد از ظهر به مرغزار باصفای چشمه گردون^{۱۱} رسیدیم. ساعت سه و ربع بعد از ظهر بطرف غرب، شمال غربی دور زدیم و ساعت سه و نیم به محلی که رود تال آب TAL - OB به کرخه می‌پیوندد رسیدیم. میبایست از این محل عبور کنیم ولی رودخانه تا حد زیادی طغیان نموده و جریان آب سریع بود. بعد از تلاشهای بیموده مجبور شدیم دست از کوشش برداشته و بطرف شمال در جهت کوه کیالون^{۱۲} بازگردیم تا بتوانیم شب را در میان طوایف حسنوند بسر ببریم. چادرهای طایفه حسنوند در محل آبگرم نزدیک تنگه لیلان^{۱۳} برپا شده بود، ساعت چهار بعد از ظهر به اردوگاه آنها وارد شدیم. امروز حدود هفت یا هشت فرسنگ

راه پیموده‌ام. در این بیابان خسته‌کننده نمیتوانستم به چیزی جز مشخص کردن مسیر راهی که در پیش داشتیم بیندیشم، موضوعی که ممکن است برای خواننده چندان خوش‌آیند نباشد، ولی امکان دارد حتی برای يك لحظه توجه جغرافیدانی را که مایل است اطلاعاتی راجع باین نواحی کم رفت و آمد بدست آورد بخود جلب کند.

باران، این همراه وفادار ما در چند روز گذشته، بالاخره متوقف شد. وسایل سفر را روی زمین گسترديم تا خشك شوند. آخرین تکه قندی که در خورجین داشتم آب‌شده بود و تمام لباسهای زیر، کتابها و کاغذها را آلوده کرده بود. رویهمرفته منظره اسفناکی بوجود آمده بود. بعد از لحظه‌ای، ریزش باران مجدداً از سر گرفته شد و مجبور شدیم بيك چادر پناه ببریم. اعضاء خانواده‌ای که میزبان من بودند عبارت بودند از يك مرد جوان، همسر و مادر سالخورده او. در شرق بندرت دیده‌ام که مادری نسبت بفرزندش و زنی نسبت به شوهرش، تا این حد محبت خالصانه داشته باشند. در تمام کارهاییکه انجام میدادند سعی براین بود که رضایت او را بدست آورند در حالیکه مرد جوان این وضع را کاملاً طبیعی تلقی میکرد. صبح روز بعد وقتی پیشنهاد کردم که میزبانم تا قسمتی از راه ما را همراهی کند، و گذرگاه قابل عبوری را نشان دهد، همسر او فوراً دوید تا زین اسب را بیاورد. سپس بهنگام سوار شدن مرد همسر با یکدست رکاب او را گرفت با دست دیگر دهنه اسب را نگهداشت مادر سالخورده به‌هنگام عزیمت التماس میکرد که بخوبی از پسرش مواظبت شود، درست مثل این بود که مسافرتی طولانی درپیش است. بطور کلی این‌گونه نگرانی‌ها تجلی عشق مادرانه است و من معتقدم در میان تمام محبت‌هایی که در دنیا وجود دارد محبت مادر از همه عمیق‌تر و مطمئن‌تر بی‌آلایش‌تر میباشد. باید اقرار کنم بعد از شنیدن آنهمه داستانهای نزاع، قتل و غارت و کینه‌جوئی که از هنگام ترك شیراز در گوشم طنین می‌انداخت، منظره جالب این خانواده برایم بسیار لذت‌بخش بود و مانند نوار مقدس چنگك پلاك در نمایش مانفرد Manfred یا کرسیر Corsuir روح ناآرام و منقلب را آرامش می‌بخشید.

بامدادی امیدبخش بود و ما با روحیه‌ای شاد ساعت شش و نیم مسافرت خود را آغاز کردیم. مسیر ما ابتدا شمال - شمال غربی بود و از بستر رود «تال‌آب» در نزدیکی تنگ لیلان (للم) محل طایفه بابایوسفی عبور کردیم. راهنمایم لباسهایش را از تن درآورد و برای پیدا کردن محل مناسبی که بتوانیم از آب عبور کنیم وارد رودخانه شد. تمام شب باران باریده بود. گرچه عمق «تال‌آب» باندازه آب‌زال نبود ولی جریان آن بهمان اندازه سریع بود. هنگامیکه راهنمایم میخواست از ما جدا شود سکه‌ای اضافی باو دادم. البته نه به‌خاطر خود او، زیرا کار زیاد مهمی برایمان انجام نداده بود، بلکه در آن موقع به‌مادر سالخورده‌اش فکر میکردم و میدانستم مسلماً زاینکار خوشحال خواهد شد و احساس خواهد کرد که فرزندش شایسته قدردانی بوده است. در سمت چپ، کوه کبیر (کبیر کوه) قرار داشت و این کوه دارای گذری است که تنگ ماژین Mojini نامیده میشود و بطرف صیمره^{۱۴} پیش میرود.

ضمن گذشتن از Kuresan - Mulk و دره Tale - Kelo ساعت هشت و ربع از رودخانه دیگری عبور نمودیم. این رودخانه از تنگ‌فنی سرچشمه میگیرد و بطرف غرب و شمال غربی جریان میابد. کوه مابین تنگ لیلان (للم) و تنگ‌فنی، کوه پسپاری نامیده میشود. در سمت چپ این جاده در دامنه کبیرکوه امامزاده صالح قرار دارد. ساعت نه و ربع از گری جایدر و دریاچه کوچکی^{۱۵} که بین کوهها در يك نقطه خیال‌انگیز قرار گرفته بود گذشتیم، تصویر چادرهای حسنوند در آب دریاچه و گوسفندهائیکه در سراسیمبی کوه و اطراف آن پراکنده شده بودند منظره دلپذیری بوجود آورده بود. ساعت ده و نیم از سربالائی نسبتاً شدیدی در سمت شمال بالا رفتیم و دره رود کرخه و کبیر کوه را که قله آن پوشیده از برف بود پشت سر گذاشتیم. ساعت یازده بطرف دشت جایدر سرازیر شدیم. چشم‌انداز مناطقی که در زیرپای ما قرار داشت واقعاً تماشائی بود. مرغزار جایدر بوسیله رود کشکان که از وسط کوهها میگذرد آبیاری میشود. این مرغزار مانند مخمل سبز زیر پای ما را فرش کرده بود. درحالیکه در پیش‌ما دیواری از سه رشته کوه با انشعابات بیشمار بطرف شمال پیش میرفت، که اولی

کوههای دلیج^{۱۶}، دومی کوه پروپریز^{۱۷} و سومی «سفید کوه» که جزء رشته کوههای الوند محسوب میشود قرار گرفته بود. در اینجا يك جاده مستقیماً در مسیر شمال - شمال شرقی از میان کوههای چول هول^{۱۸} عبور نموده به منطقه «آب سرد» میرسد. این محل متعلق به چند خانوار جودکی است که در قلعه نصیرخان بسر میبرند.

ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه از خرابه‌هائی عبور نمودیم که گفته میشود محل اولیه شهر «جایدر» بوده است. ساعت دوازده از يك سراشیبی تند در امتداد ناحیه باطلاقی بطرف گری خشکه^{۱۹} پائین آمدیم. نیم ساعت بعد وارد مرغزار وسیع جایدر شدیم که در آن خرابه‌هائی در گوشه و کنار بچشم میخورد، همچنین در آنجا تعدادی چادر از طایفه حسنوند قرار داشت. تابحال از مسیری که ماژور راولینسون از جایدر به قلعه رزه در راه خود از زهاب^{۲۰} به دزفول پیموده عبور کرده‌ام، ولی از اینجا بی‌بعد سرزمین ناشناخته‌ای آغاز میشد که باستانهای خرم‌آباد تا جائیکه آگاهی دارم مطلبی درباره آن نوشته نشده است.

پس از نیم ساعت توقف، ساعت يك بعد از ظهر، براه خود ادامه دادیم و نیمساعت بعد به رود کشکان رسیدیم. در اینجا هم با مشکلات روز گذشته روبرو شدیم. از دهکده مجاور ده مرد ورزیده برای خدمت و راهنمایی نزد ما آمدند. رود کشکان در محلی که ما مجبور بعبور از آن بودیم بدو شاخه تقسیم میشد، که قطعه زمین باریک و دراز یا بعبارت دیگر جزیره کم عرض دربر میگرفت. راهنمایان تازه ما لباسهای خود را درآوردند و با گفتن یاالله از مجرای اول عبور کردند و ما هم با اسب آنها را دنبال میکردیم. ولی هنگام ورود به مجرای دوم که پهن‌تر و گودتر بود، اظهار داشتند که عبور از آن غیر ممکن است. راهنمایانی که خود را بمخاطره انداخته بودند بزودی به عمق رودخانه رسیدند، در حالیکه به هیچ چیزی دسترسی نداشتند، حتی پای آنها هم به کف رودخانه نمیرسید و سرعت به زیر آب کشیده میشدند. در حالیکه دیگران بسختی توانستند بطرف دیگر ساحل دسترسی پیدا کنند، بالاخره آنها توانستند با پشتکار زیاد راه عبوری که آنها بسیار عمیق بود پیدا کنند. درنگ جایز نبود زیرا آب رودخانه مرتباً

بالا می‌آمد. بطور کلی این نوع رودها این حالت را دارند که بعد از ظهرها بخاطر ذوب شدن برف کوهها آب آنها زیاد میشود. خدمتکار من که این حالت مخاطره‌آمیز را دید بشدت اعتراض کرد و اظهار داشت که حفاظت از من بعهده او گذاشته شده و در مقابل سلامتی‌ام مسؤول است. بخوبی معلوم بود که تشویش او بخاطر سلامتی خودش بود نه من، بنابراین، پیشنهاد کردم در صورت لزوم جای خود را عوض کنیم، زیرا در حالت اضطراری من میتوانستم بهتر شنا کنم و او را کمک نمایم، در صورتیکه او از حالتی که نسبت به آب داشت احتمالا نمیتوانست شنا کند. لباسها را از تن در آورده از قید آنها آزاد شدیم. قسمتی از آنها را روی سر و قسمتی را هم به زین اسب بستیم تا در صورت لزوم در موقع شنا کردن دست و پاگیر نباشند. سپس وارد رودخانه شدیم و بدون خطر بساحل مقابل رسیدیم. البته بخشی قوم اسرائیل (که از آب نیل عبور کردند) نبودیم ولی (وضع ما) از سپاه فرعون بهتر بود از این رو که خوشبختانه هیچیک از ما غرق نشد. گرچه در این حال معجزه‌ای دیده نمیشد ولی من احساس میکنم این دست پروردگار بود که بکمک ما دراز گردید و در سایه رحمت الهی توانستیم باقی بمانیم.

هنگامیکه خواستم به راهنمایان ایلیاتی خود بخاطر کوشش و زحمتی که کشیده بودند، بعنوان پاداش سکه طلا بدهم، دریافتم که از ارزش این فلز بی‌خبرند و صاحبقرانیهای^{۲۱} نقره را که ارزش آنها کمتر بود ترجیح میدادند.

این ویژگی گفته پلینی Plinny را درباره شهر Babytace بیاد می‌آورد. (این شهر در ساحل شمالی رود دجله در صد و سی و پنج کیلومتری شوش قرار داشته، بنابراین بایستی در نزدیکی همین حوالی باشد که ما بودیم) ساکنین این ناحیه تنها مردمی در دنیا بودند که از طلا بعدی نفرت داشتند که آنرا زیر زمین پنهان میکردند بخاطر اینکه کسی از آن استفاده نکند^{۲۲}.

ساعت دو و چهل و پنج دقیقه در جهت شمال بمسافرت خود ادامه دادیم و ساعت سه از یکی دیگر از شاخه‌های رود کشکان گذشتیم، سپس وارد يك جاده باريك و صخره‌ای شدیم که در يك

طرف آن ساحل رودخانه و در طرف دیگر صخره‌ها قرار داشتند و از این راه بود که به خرابه‌های پل باشکوه کشکان رسیدیم. رودخانه کشکان در این محل بطور قابل ملاحظه از آن قسمت که در دشت جریان دارد کم عرض‌تر میشود ولی عمق آن زیاد و جریان آب سریع‌تر میباشد. این رود در این قسمت بوسیله دو صخره که پیش آمده‌اند احاطه شده است. پلی که بر روی رودخانه قرار دارد پل کرو دختر نامیده میشود که داستانهای متعددی درباره آن نقل می‌کنند. گمان می‌رود این پل بدستور شاپور پسر اردشیر بابکان یا اردشیر مؤسس سلسله ساسانی ساخته شده باشد.

باوجود استحکام ساختمان، جریان سریع آب قسمت زیادی از آنرا با خود برده است. با اینحال هنوز هم باقیمانده‌های آن گواه بر این است که به هنگام آبادی، ساختمان باشکوهی بوده است. حتی خرابه‌های دوپلی که بر رودخانه کردستان در نزدیکی ارجان^{۲۳} قرار دارند و من در ابتدای این یادداشتها از آنها نام برده‌ام، و این- بطوطه آنها را جزء عجایب دنیا میدانند، بسختی میتوانند با پایه- هائیکه از پل شاپور بجا مانده است رقابت کنند. من از اینکه به علت کمبود وقت نتوانستم نقشه این پل و مناظر بدیع اطراف آنرا بکشم متأسفم، به‌ویژه آنکه هنگامیکه در شرق مسافرت می‌کنم تکرار اینگونه فرصتها کمتر رخ میدهد. همیشه پیش‌آمدهائی برخلاف میل رخ میدهد که یا مانع پیشرفت میشود و یا ما را مجبور به پیشرفت میکند. در حال حاضر مطمئن نبودم که قبل از تاریکی به هیچ اردوگاهی از ایللیات برسم، و به من گفته شده بود در این ناحیه از لرستان که هرج و مرج برقرار است، در شب مسافرت نکنم.

ساعت چهار و نیم بطرف شمال - شمال غربی بحرکت خود ادامه دادیم و از يك سربالائی باسانی بالا رفتیم و ساعت پنج بعد از ظهر به اردوگاه بنی‌یوسفوند از طایفه سلسله وارد شدیم. چادرهای آنان که مانند پروانه در دامنه کوه پراکنده شده بود با جنگلهائی از بلوط احاطه میشد.

نزاع بین غلام من و یکی از ریش‌سفیدان یوسفوندکه در چادر او اقامت داشتم مرا وادار کرد که اردوگاه را ترك کنم و به مسافرت

خود ادامه دهم، هرچند که شب بسرعت فرا میرسید و باران دوباره شروع بیاریدن گرفته بود. به میزبانم که بنظر میآمد نسبت به راهنمایم فوق‌العاده خشمگین شده است تعرض کردم. او درتکان دادن سر و دست که یکی از خصوصیات این فرزندان خشن طبیعت است زیاده روی میکرد. بنظر میرسد هنگامیکه آنها خشمگین و یا احساساتی میشوند نمیتوانند خویشتن‌دار باشند.

پیر مرد اظهار داشت که به‌چادر او خوش آمده‌ام و به‌راهنمایم اشاره کرد و گفت که از او کینه‌ای در دل دارد. اینطور که بنظر میرسید يك دشمنی خانوادگی بین آنها وجود داشت که قبلاً از آن اطلاعی نداشتم. بهرجهت اظهار داشتم چون او در حال حاضر خدمتکار من است، اجازه نمیدهم که يك مو از سر او کم شود، و اگر شما آقای محترم در اظهار خوش‌آمدگوئی نسبت بمن صمیمی بودید، میبایست این مهمان‌نوازی شامل همراهان من هم بشود، بنابراین اینجا را ترك میکنم. بدین ترتیب غبار شرم برمویهای خاکستری او نشست، زیرا بعدها حتی کودکان قبیله‌اش از او بعنوان کسیکه غریبه‌ای را از چادر خود رانده است یاد خواهند کرد.

این سخنان در مورد مسئله مهمان‌نوازی سخت در او تأثیر کرد. (مهمان‌نوازی صفتی است که بطور عمیق در مشرق‌زمین ریشه دوانیده است) آن مرد کم‌هنگام بسرعت روحیه‌اش عوض شد و خلاصه اینکه رفع اختلاف شد و منم بقیه شب را در مصاحبت آن پیرمرد بشاش و دوستان هم‌سن و سال او، که از روی کنجکاوی به چادر او آمده بودند گذراندم و از مهمان‌نوازی وی برخوردار گشتم.

بعضی از مدعوین پرسیدند که چرا فرنگیها یا اروپائیها از سرزمین آنها دیدن نمیکند؟ من جواب دادم که خود ایشان مسبب هستند، زیرا تنها مسافرانی که خود را بمخاطره انداختند و به میان آنها آمدند، بنحوی رحمانه‌ای بقتل رسیدند (این مسافران دو نفر انگلیسی بودند بنامهای کاپیتان گرانت Grant و فدرنیگهام Fotheringham که سرجان ملکم در کتاب «تاریخ ایران» جلد دوم صفحه ۴۲۸ از آنها سخن میگوید.) یکی از پیرمردان اظهار داشت که آن

پیش‌آمد را بخوبی بیاد می‌آورد، زیرا شاهد عینی قتل آنها بوده است. آنگاه افزود کلب‌علی‌خان که این عمل بدست او صورت گرفت برضد حکومت شاه یاغی بود.

از گفتگو با لرهائی که بتازگی با من دوست شده‌اند دریافتم که رودبار و آثار باستانی آن در هفت و یا هشت فرسنگی غرب محل کنونی قرار دارد و اکنون Ruari Lialor نامیده میشود.

در کنار چادر ما، چهارچوبی قرار داشت و سه زن ایلپاتی پهلو به پهلو نشسته و به بافتن قالی بسیار زیبایی با نخهای رنگارنگ و نقشه‌های جالب مشغول بودند. من نمونه این نوع قالیبافی راحتی با مهارت بیشتر در میان زنان ترکمن در مشرق دریای خزر دیده‌ام.

هیجدهم فوریه

ساعت شش و نیم دوستان حسنونند خود را پشت سر گذاشته و در امتداد ساحل رود کشکان به جهت شمال - شمال غربی براه افتادیم تا اینکه به کوه پرویز رسیدیم. از آنجا جاده دیگری بطرف شمال کشیده میشد که بوسیله تنگ تولی کش Tuli - Kesh تا مادیان رود پیش میرفت.

در ادامه سفر، ساعت هفت و نیم به محلی که جاده شمال - شمال غربی پیچ می‌خورد رسیدیم. این محل در نزدیکی تقاطع جاده جایدر که در امتداد ساحل چپ رود کشکان کشیده شده است قرار دارد. قسمت بالای مسیر رود کشکان، بعد از اینکه از سمت راست نهر کوچکی بآن می‌پیوندند در میان کوهها از نظر ناپدید میشود و آنگاه جاده از شمال - شمال غربی بطرف شمال غربی پیچ می‌خورد.

ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه بوسیله يك راه پر پیچ و خم از کوه دشواری بالا رفتم و نیمساعت بعد بر قله آن که از درختان بلوط پوشیده شده بود رسیدیم. هوای این ناحیه بطور قابل ملاحظه‌ای از هوای جلگه‌ای که در پائین قرار داشت سردتر بود.

ساعت ده از «جلگه» یا دشت بیاله Biala که نهری در وسط آن جریان دارد گذشته و بطرف چپ حرکت کردیم. همچنانکه پیش میرفتم کوههای وزنوار Vezenior در سمت چپ و ارتفاعات پربرف

کبیرکوه پشت سر نمایان بود. بعد از نیمساعت توقف، براه خود ادامه دادیم و ساعت یازده و نیم بطرف اردوگاه حاجی ملا احمد که در دشت وسیع مادیانرود در کوهدشت قرار داشت پائین آمدیم و در حدود یکساعت بعد آنجا رسیدیم.

حاجی ملا احمد با خوشروئی از من استقبال کرد. حاج احمد یکی از آشنایان قدیمی بود و ما چند سال پیش در سواحل دریای خزر باهم ملاقات کرده بودیم. البته در بین ایرانیها نقائص اخلاقی وجود دارد (و هیچ آدمی زادی نیست که از آن مبرا باشد، ولی در عین حال دارای صفات پسندیده‌ای هم هستند و از انصاف دور است که آنها را بیان نکنم. بجز چند مورد استثنائی، آنها همیشه با مهربانی و خوشروئی با من برخورد کرده‌اند.

بعد از چند ساعت گفتگوی شیرین با حاجی ملا احمد، بعلت خستگی از مسافرت، هرچند بیش از پنج فرسنگ راه را طی نکرده بودم، به استراحت پرداختم. در مادیانرود دریافتم که از آنجا تا خرابه‌های ساسانی شهر «رودبار»، به حساب لرها، ده یا دوازده فرسنگ در جهت جنوب غربی می‌باشد.

فصل بیست و هفتم

قوای حاجی ملا احمد - نواقص سازمانی ارتش - حاکم کوچ نشین خرم آباد - حرکت از مادیان رود - حیات غیب - توصیف حیات غیب - راههای مختلف از مادیان رود به خرم آباد - بیابان چول هول - حرکت از حیات غیب - جلگه دلبر. Dilber منطقه جنگلی چنگونی ها Chinguni جلگه خرم آباد - سنگ سیاه با خطوط کوفی - دیوانخانه کدخدا در آپارتمان من.

اردوگاه حاجی، ظاهری کاملاً نظامی داشت. در اینجا فوج ششم تبریز بفرماندهی جمشیدخان و یک فوج دیگر شامل هزار و دویست نفر از ایل دلفان، (بومیان لرستان) مستقر گردیده بود. این قوا جهت برقراری نظم در منطقه ناآرام لرستان فراهم شده و حال آنکه اگر ایلات لر سر بشورش برمی داشتند بهیچوجه نمیتوانست کاری از پیش ببرد، زیرا عاری از هرگونه انضباط نظامی بود.

فوج اولی زیر نظر یک جوان شانزده ساله تازه بدوران رسیده که پدرش از پشتیبانی صدراعظم برخوردار بود اداره میشد. این جوان بر اثر ستایشهای چاپلوسانه عده ای متملق که گرد او جمع شده اند، از اوضاع بیخبر مانده است و بدین ترتیب امید اینکه در بین سربازانش نظم و ترتیبی برقرار شود خیلی کم است. یکی از بزرگترین معایب ارتش ایران این است که

گرفتن درجه‌های بالا بیشتر بستگی باین دارد که شخص با دربار وابستگی داشته باشد یا نه، و لیاقت شخص نظامی کمتر مورد نظر است و این رسمی است که در اینجا رایج است. سپاه ایران اغلب از عشایر تشکیل میشود و رسم است که هر طایفه عده‌ای افراد را به خدمت نظام میفرستد و یکی از رؤسای طایفه فرماندهی آنها را با موافقت شاه بعهده میگیرد. در نتیجه، اغلب اتفاق میافتد که، يك بچه كوچك بعلت اینکه پدرش رئیس قبیله است فرمانده يك فوج میشود و اغلب پیش می‌آید که درجه سرهنگی در خانواده آنها موروثی میشود.

من از حاجی دریافتم که حاکم لرستان كوچك، اغلب هنگام تابستان در خرم‌آباد اقامت مینماید و بعضی مواقع نیز در ارتفاعات زاگروس یعنی همان مناطقی که ایلات در تابستان دامهای خود را جهت چرا به آنجا میبرند اقامت می‌کند. در زمستان بدنبال ایلات به گرمسیر، محل زمستانی آنها میرود و در کوهدشت یا جایدر که هردو منطقه بوسیله کوههای پر درخت احاطه شده و دارای فضای باز و چمنزارهای خوب میباشند اردو میزند. سیاست حکامی که از طرف شاه به حکومت لرستان برگزیده میشوند این است که مسیر ایلات را دنبال کنند، تا بدین ترتیب بتوانند مواظب رفتار آنها باشند، در غیر اینصورت، برقراری نظم در بین چنین مردمی سرکش بسیار گران تمام میشود.

توصیه‌نامه معتمد باعث شد که حاجی ملا احمد يك راهنما و يك اسب تا بروجرد در اختیارم بگذارد. من برای محکم‌کاری قبل از حرکت از تهران، فرمانی از شاه‌خطاب به حکام و تمام کدخدایان دریافت داشتم، که در آن تأکید شده بود هر جا که لازم باشد اسب در اختیارم بگذارند. روز بعد یعنی صبح نوزدهم فوریه ساعت هشت و ربع، در حالیکه باران بشدت میبارید، اردوگاه حاجی را ترك نمودم و مسیر خود را بجانب شمال شرقی در پیش گرفتم. يك ربع مانده بساعت نه، از رود مادیان که سرچشمه آن در دو فرسنگی در شمال قرار دارد گذشتم. این رود در حدود سه فرسنگ در مسیر جنوب شرقی به رودکشکان میریزد. ساعت نه و ربع از يك کوه که در قسمت بالا پوشیده از درخت بلوط است در مسیر

شرق بالا رفتم. در این قسمت از کوهدشت طایفه دلفان و آزاد-
بختها سکونت دارند. اعضاء این دو طایفه علی‌اللهی‌اند، و
علی (ع) را پرستش مینمایند و معتقد هستند که علی (ع) مظهر
خداست.

ساعت یازده و ربع از يك كوه دیگر بالا رفتیم و بزودی به
بستر رودخانه‌ای که دارای تعدادی بیشمار آبشار است رسیدیم.
بعد از دو ساعت راهپیمائی بجانب جنوب شرقی پیچیدیم و چند
جویبار كوچك را پشت سر گذاشتیم، که یکی از آنها Kaliab است
که از کوهدشت بطرف امامزاده داود رش جریان دارد.

ساعت دو و ربع به‌حیات غیب وارد شدیم، در اینجا يك
امامزاده بهمین نام وجود دارد. ساختمان مقبره سنگی است و در
کنار آن يك مدرسه مخروطی نیز قرار دارد. دهکده حیات غیب محل
سکونت کولیوندها از طایفه سلسله و تعدادی سید است که خود را
از اعقاب پیغمبر (ص) می‌دانند بنا براین بعید به نظر می‌رسید که
بتوانیم از آنها برای خودمان و اسبهایمان چیزی بدست آوریم.
ساختمانهای این دهکده از نی و سیاه چادرهایی از موی بز ساخته
شده‌اند. رودکشکان در نزدیکی این دهکده جریان مییابد.

از محل اردوگاه مادیان رود به خرم‌آباد س‌راه وجود دارد.
راه اول در جهت شمال است که از روی پل کشکان عبور مینماید.
دومی از حیات غیب که در آنجا رودکشکان قابل عبور است و راه
سوم در جنوب حیات غیب از يك پل طبیعی که پل کلهرت نامیده
میشود میگذرد. در فاصله بین پل کلهرت و پل کرو دختر یا پل
شاپور، خرابه‌های شهری دیده میشود که لرها آنرا شهر لوت
مینامند. این خرابه‌ها در بیابان چول هول واقع است. این تنها
محل نیست که ایرانیان آنرا لوت مینامند چنانکه صحرای لوت در
نزدیکی قم بهمین نام است. چول هول قطعه زمینی است لم یزرع
که قسمتی از آن پوشیده از درختان بلوط است و در زمستان بطور
پراکنده مسکون است ولی در تابستان بعلت نداشتن آب خالی از
هرگونه سکنه است.

بیست فوریه

ساعت شش و ربع حیات غیب را ترك کرده و از رودکشکان گذشتیم و بلافاصله از يك راه پر پیچ و خم با مشکلات زیاد به قله کوه باغلو Baghelu صعود نمودیم. در دامنه این کوه «دره دلبر» قرار دارد که پوشیده از چمن است. بنظر میرسد ایرانیان قدر زیبایی این نقطه را میدانند چنانکه آنرا «دره دلبر» یعنی رباینده دل نام نهاده‌اند. رودخانه خرم‌آباد از وسط این دره میگذرد و به رودکشکان که از جانب شمال شرق با جریان تند از يك گذرگاه تنگ در جریان است میریزد. در سمت شرق، انتهای کوه یافته که شهر خرم‌آباد در دامنه آن قرار دارد پیدا است. رنگ این کوه سیاه و دارای پرتگاههای ژرف است. با نگاهی به پشت سر متوجه شدم کوهی را که دیروز از آن عبور کرده بودم، در سمت غرب و در پشت آن محل اردوگاه حاجی که از نظر پنهان بود قرار داشت. این کوه Kuru-Shurab نام دارد و تا حدی پوشیده از برف است. سفید کوه یا کوه برفی که دنباله سلسله جبال الوند است از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارد و «کوه یافته» بین آن و محلی که من هستم قرار گرفته است.

کم‌کم از قله کوه پائین آمدم و از میان يك منطقه ناهموار پوشیده از جنگل گذشته و يك ربع مانده بساعت یازده به «آب‌تل» رسیدم. مسیر این رودخانه بسمت جنوب - جنوب شرق است و به رود خرم‌آباد میریزد.

ساعت یازده در دهکده چینگونی Chinguni که روی يك بلندی قرار دارد و از تعدادی کلبه تشکیل شده رسیدیم. نظیر این کلبه‌ها در سراسر این منطقه جنگلی که صحرای چینگونی نام دارد پراکنده است.

اهالی چینگونی وضع رقت‌باری داشتند و شکایت میکردند که به آنها ظلم بیش از حد میشود. آنها غریب بنظر میرسیدند و لسی من نمی‌توانستم بفهمم از کجا آمده‌اند، شاید هم کولی باشند. پس از نیمساعت توقف بسفر خود ادامه دادم. يك ربع بساعت دوازده از شوراب گذشتیم. آب این رود نیز به رودخانه خرم‌آباد

میریزد. ساعت دوازده و نیم به جاده اصلی که مستقیماً از جایدور شروع و از چول هول در مسیر جنوب غربی به شرق ادامه مییابد رسیدیم. در سمت جنوب شرقی در وسط کوه مقبره پیر شاهنشاه^{۲۴} در نزدیکی جاده قیلاب و دزفول به خرم آباد قرار دارد. ایمن همان جاده‌ای است که ماژور راوالینسون پیمود و با احتمال قوی سپاه انتی‌گون Antigonus پس از شکست از ایومنس Eumenes از این راه عقب‌نشینی نمود.

اکنون اسامی روستاهائی را که در جلگه خرم آباد و در مسیر من قرار داشتند ذکر مینمایم. ساعت يك و ربع بعد از ظهر از دهکده چموکرو^{۲۵} Chumokuruh که در دو طرف رودخانه خرم آباد قرار دارد گذشتیم در اینجا شهر خرم آباد در جهت شرق - شمال شرق دیده میشود. ساعت يك و نیم بدیهکده بدرآباد در سمت راست و جلدان که به سید عزیز تعلق دارد در آنطرف رودخانه خرم آباد دیده میشود رسیدم.

ساعت يك و چهل پنج دقیقه دهکده پیریز^{۲۶} Piri-Bozar در سمت راست و در آنطرف آن مسوم^{۲۷} و مسود^{۲۸} قرار دارند. ساعت دو بعد از ظهر در آنطرف ساحل رودخانه خرم آباد دهکده گیلوران در دامنه کوه یافته دیده میشود. ساعت دو و ربع خرابه‌های يك پل و يك منار و در مجاور آن خرابه‌های زیادی مشاهده گردید.

بنابراین بطور دقیق اسم این محلها را ذکر نمودم، زیرا جلگه خرم آباد برای اروپائیان ناشناخته است و بندرت باین منطقه مسافرت مینمایند. در فاصله کمی از خرابه‌ها در دامنه کوه و در کنار راه اصلی يك سنگ مربع شکل با خطوط کوفی قرار دارد. قبل از آنکه به خرم آباد که در سمت راست رودخانه قرار دارد وارد شوم به رونویسی از مطالب این سنگ نبشته پرداختم و تا غروب روی آن کار کردم، با این حال نتوانستم آنطور که دلخواهم بود آنرا بپایان برسانم. قسمتهائی از کلمات بمرور زمان از بین رفته است.^{۲۹}

خرم آباد در سمت راست ساحل رودخانه قرار دارد و من ناگزیر بودم از يك پل سنگی کوتاه که در نزدیکی آن درختان سرو روئیده عبور کنم. چون از پیش محلی برایم فراهم نشده بود، پس

از ورود به شهر ابتدا مرا به قلعه (که بر تك صخره‌ای قرار دارد) بردند اما در آنجا اطاق اضافی وجود نداشت، ناچار از قلعه پائین آمدم. بالاخره اطاقی در حیاط یکی از کدخدایان^{۳۰} که در غیاب حاجی ملا احمد حکومت شهر را عهده‌دار بود برایم آماده کردند. ولی به محض اینکه در آنجا مستقر شدم، تعداد زیادی از لرها به دنبال صاحبخانه وارد شدند و با خیال راحت در اطراف من نشستند. چندین ساعت به پرسشهای کدخدا و همراهان کنجکاو او پاسخ دادم و پس از آن، همین اطاق تبدیل به دیوانخانه^{۳۱} یا دادگاه عدالت گردید. جمعیت زیادی در حال آمد و رفت بود، شکایت‌ها مطرح می‌شد، دادخواهی میشد، و به رفع اختلافات می‌پرداختند. بالاخره حوصله‌ام سررفت و تصمیم گرفتم به صاحب خانه‌ام که در عین حال قاضی بود شکوه کنم. به او گفتم دادخواهی و برقراری عدالت در محکمه شما قابل تحسین است اما با این حال اکنون خیلی دیر وقت است و من ناگزیرم صبح زود از خواب برخیزم، بنابراین اگر جسارت نیست اجازه بدهید به استراحت بپردازم. بدین ترتیب اطاق من خالی شد.

فصل بیست و هشتم

توصیف خرم آباد - تجارت شهر - باغهای سرو - عقاید خرافی مردم - ویرانی خرم آباد بوسیله تیمور - مدتی که تحت اداره پاشای بغداد بود - سنگ سیاه با خطوط کوفی - عزیمت از خرم آباد - ورود به دهکده رش - طریقه پختن نان - ثبات آداب و رسوم شرقی - عبور از ارتفاعات سلسله جبال الوند - ورود به بروجرد

با اجازه از مازور راولینسون میخواهم قسمتی از یادداشتهای او را که اغلب نقل قول شده در اینجا خلاصه کنم. مشاهدات نامبرده درباره خرم آباد بسیار صادقانه است. وی می نویسد:

خرم آباد محل بی نظیری است. يك رشته کوه در سراسر جلگه در جهت شمال غرب به جنوب شرق کشیده شده و در يك جا دارای بریدگی است که رودخانه از آن میگذرد. در فاصله $\frac{3}{4}$ مایل از این بریدگی صخره بزرگ و مجزائی به محیط نزدیک به هزار یارد قرار دارد. این صخره دارای شیب تندی است و در نزدیکی قلّه آن چشمه پرآبی جریان دارد.

قلعه خرم آباد بر بالای این صخره قرار گرفته. در قسمت پائین قلعه دور تا دور دیوار دو لایه ای کشیده شده و کوشکی که بر بالای آن ساخته شده از استحکامات نیرو - مندی برخوردار است. این کوشك که بانی آن محمد -

علی میرزا است، ساختمان بسیار زیبایی میباشد. در داخل آن استخر بزرگی بطول ۶۰ متر و عرض ۴۰ متر قرار دارد که از چشمه آب میگیرد.

ضمناً يك باغ نیز در آنجا هست. كوشك و ساختمان-های مجاور آن همگی در داخل قلعه قرار دارند.

خرم آباد که در پای قلعه و در سمت شمال غربی آن قرار دارد شهر جدید و کوچکی است که جمعیت آن تقریباً هزار خانوار میباشد. رودخانه عریض و کم عمقی در سمت جنوب شرقی شهر و قلعه که پایتخت اتابکان بوده جاری است. همچنین مناره آجری بلندی به سبک دوره سلجوقی در آنجا نمایان است.

با توصیفی که در بالا از خرم آباد شد اضافه می کنم که این شهر دارای چهار مسجد، هشت گرمابه عمومی، و يك محله یهودی-نشین با چهل تا پنجاه خانوار می باشد. قلعه خرم آباد بوسیله شش توپ محافظت می شود، این توپ ها از زمان محمدعلی میرزا در آنجا نصب شده و تاکنون جا بجا نشده اند. همچنین در آنجا قسمت اعظم تفنگهائی که از شهرهای مختلف ایران آورده شده بود نگهداری میشد. این تفنگها بعداً بدستور محمد شاه بلافاصله پس از رسیدن به سلطنت، بیایتخت منتقل گردید. این يك اقدام احتیاطی بود زیرا دولت نو بنیاد در باره وفاداری ولایات امپراطوری تردید داشت.

در ارتفاعات «یافته کوه» که مسلط به خرم آباد می باشد برجیهائی ساخته شده و در هر يك از آنها توپ برنجی نصب کرده اند تا باین ترتیب بر شهر اشراف داشته باشند.

تجارت خرم آباد براساس معامله چیق، پوست سمور آبی، (این حیوان در تمام رودخانه های لرستان و کردستان یافت می شود) و رب آنار فرآورده باغهای این شهر که انگور آن نیز است استوار می باشد.^{۳۲}

در طرف چپ رودخانه، باغ وسیعی از درختان با شکوه سرو قرار دارد. در میان ایرانیان خرافاتی، این عقیده رایج است

که درخت سرو دارای قدرت ماوراءالطبیعه میباشد. آنها میگویند در روز معینی از سال یعنی دهم ماه محرم (روز قتل - یعنی روزیکه امام حسین فرزند حضرت علی (ع) بدستور یزید شهید شد و شیعیان به سوگ می‌نشینند) این درختان به هیجان آمده سرتاپا می‌لرزند و هوا را آرام می‌کنند بدون اینکه هیچ علت خارجی باعث تکان دادن آنها شده باشد.

لرزمی نیست درباره قدمت خرم‌آباد یا بانی قدیمی آن بحث شود. آنهایی که باین موضوع علاقمندند می‌توانند به یادداشتهای با ارزش ماژور راولینسون رجوع کنند.

مؤلفین شرقی در سالهای نسبتاً اخیر از خرم‌آباد نام برده‌اند. تقریباً در حدود قرن چهاردهم یعنی در سال ۱۳۸۶ میلادی، شرف‌الدین وقایع نگار به یورش امیر تیمور اشاره کرده و می‌نویسد که این فاتح برای تنبیه لرها بخاطر حمله ایشان به زائران مسلمان، خرم‌آباد را بتصرف درآورد و آنجا را با خاک یکسان کرد.

بنظر میرسد که در این حادثه شهر یا بزودی از خرابه‌های خود سربرآورده یا اینکه بکلی ویران نشده باشد. زیرا چهار سال بعد یعنی در ۱۳۹۴ یک بار دیگر تیمور در ولایات لرستان و خوزستان پیشروی کرد و بر کیون^{۲۳}، مروان^{۲۴} خرم‌آباد و غیره دست یافت.

در مدت سلطه افغان بر قسمتی از ایران، پاشای بغداد برای مدتی خرم‌آباد را بتصرف درآورد و این در زمانی بود که شهر را خالی از سکنه یافت. زیرا اهالی بعد از عقب‌نشینی علی‌مردان‌خان والی لرستان بسوی خوزستان، و بهنگام دسترسی ترکها بر این ناحیه آنجا را ترك کردند.

صبح روز بعد قبل از اینکه بمسافرت خود ادامه دهم بسراغ سنگ نبشته کوفی رفتم تا نسخه برداری از آنرا تا حد امکان بپایان برسانم. بعلم دشواری‌هایی که در تشخیص حروف داشتم، نمیدانم این رونوشت برای کسانی که در خواندن خط کوفی آگاهند تا چه حد قابل درک باشد.

این ستون سنگی که به بلندای ۱۲ وجب، درازای ۱۳ وجب و پهنای ۱۱ وجب میباشد بایستی از معادن سنگ نواحی اطراف

استخراج شده باشد، زیرا از نظر ماهیت و رنگ به سنگ کوههای مجاور شباهت دارد. این سنگ نه زیاده سیاه است و نه به همواری سنگهای تخت جمشید میباید هرچند که من معتقدم ماهیت هر دو یکیست و جزء دسته سنگهای آهکی کربن دار بشمار می روند.

طرف شمالی سنگ، شامل ۴ خط است که حروف خط اول تزئینی تر از سایر قسمت های سنگ است. در زیر کتیبه چند حرف عجیب زاویه دار قرار دارد که بسیار بد شکل هستند و احتمالاً تاریخ کتابت سنگ نبشته را نشان میدهند. لوحه قسمت غربی از ۶ خط، جنوبی از ۵ خط و آنکه روبه سوی مشرق دارد فقط از ۴ خط تشکیل شده است. این خطوط تمامی درازای سنگ را میپوشانند. خطوط پائین آنقدر بزمین نزدیک بودند که من مجبور شدم برای رونویسی کردن آنها دراز بکشم.

راهنمایم گفت اهالی خرم آباد میگویند که این یادبود روی سکوئی قرار داشته که دارای هفت پله بوده است (مانند مرغاب) و بعد به مرور زمان قسمت پائین آن بر اثر سرازیر شدن خاک کوهستان پوشیده شده است. این مطلب را میتوان بامشاهده وضع تخت جمشید به آسانی قبول کرد. چنانکه در آنجا نیز ساختمانهای باشکوه باستانی در زیر توده های خاک و پتھان از چشم ها کنجکا و مدفون گردیده اند.

از خرم آباد چندین جاده بطرف بروجرد کشیده میشود ولی در این فصل از سال مسافرین بامشکل ریزش برف سنگین روبرو هستند که دره ها و نقاط مرتفع کوهستان را پوشانده و لرستان را از عراق عجم جدا میسازد، هرچند که فاصله آندو در يك خط مستقیم بیش از ۱۲ یا ۱۳ فرسنگ نخواهد بود.

مسیر کلی جاده باتوجه به نوسانات قطب نما، در جهت شمال شرقی است. در اولین روز راهپیمائی، به ناحیه ای کوهستانی که دارای تعدادی دره میباشد وارد شدم. وسیع ترین دره در این ناحیه هرو نام داشت.

سه بار از رودخانه خرم آباد عبور کردم: بار اول به هنگام ترك شهر، بار دوم در نزدیکی و در شرق شهر، هر دو مرتبه از روی پل سنگی گذشتم. و بالاخره بارسوم از جلگه نمکلان که

بوسیله ارتفاعات کمربندی ریمله^{۲۵} از ناحیه هرو جدا میشود. در جاده بقایای دیوار مخروبه‌ای بچشم میخورد که آنرا دیوار ترکی مینامیدند، گفته شد که این دیوار در قرن گذشته که ایران دچار آشوب‌های داخلی شده افغان‌ها يك چند در آنجا حکومت کردند ساخته شده است. باران تاشب‌هنگام که به یکی از کلبه‌های رقت‌انگیز دهکده رش پناه بردیم ما را همراهی میکرد. کلبه در کنار خشکی^{۲۶} که به رودخانه کشکان میریزد قرار داشت.

اینک قسمتهای جنگلی لرستان را پشت سر گذاشته‌ایم و مواد سوختی مورد استفاده ما عبارت بود از کود خشك شده که به شکل استوانه ساخته شده بود. چونه‌ها هنگام سوختن دود غلیظی تولید میکنند، با این حال مزیت آنها در اینست که حرارت را برای مدت زیادی نگه میدارند.

کلبه دودکش داشت و بجای آن سوراخ گردی در وسط اطاق برای ریختن چونه‌ها^{۲۷} تعبیه شده بود. این سوراخ بمنزله دودکش بود. به علت سردی هوا نمیتوانستیم در را باز گذاریم، از اینرو دود پیش از اینکه راه روزنه سقف را بیابد چهارگوشه اطاق را پر کرد. وقتی که چونه‌ها سوختند آتش داغی در ته چاله باقیماند و اطراف آنها کاملاً گرم شده بود. آنوقت همسر میزبان با لباسهای مندرس وارد شد تا روی آن نان بپزد. ابتدا تکه‌ای از خمیر ورزیده را برداشت و آنرا برکف دست بصورت يك قرص نازك به شکل پن‌كیک پهن کرده بدیواره داخلی تنور زد. اول يك طرف آن را پخت و سپس طرف دیگر را. زنان ایلایات هم همین‌طور روی اجاق نان می‌پزند. این طرز پختن نان ما را به زمانهای کهن برمی‌گرداند و خاطره حضرت ابراهیم را که در زیر چادر خود از سه مهمان بیگانه پذیرائی میکرد زنده می‌سازد چنانکه، در کتاب مقدس آمده است که:

«ابراهیم با عجله بداخل چادر بطرف سارا رفت و گفت فوری غذا برای سه نفر مهیا کن. خمیر را آماده کن و قرص‌های نان را بر روی اجاق پز (سفر پیدایش ۱۸: ۷۰)» مسافری که در شرق به سیاحت می‌پردازد در هر قدم به واقعیاتی که در کتاب مقدس توصیف شده برخورد می‌کند، قسمت-

هائی از کتاب مقدس که پیشتر بصورت معما و گیج کننده بود اکنون با دیدن واقعیات، انسان از صحت و درستی آن مطالب به شگفت می افتد. آداب و رسوم این قبایل کوچ نشین از ابتدای جهان تاکنون به حال خود باقی مانده و یا تغییرات جزئی در آن صورت گرفته است، زیرا زندگی آنها براساس خواسته های حقیقی انسان استوار است نه بر توهم و خیال. آنها در تضاد با طبیعت نیستند بلکه خود را با محیطی که در آن بسر می برند سازش می دهند.

قرص های نان به سرعت پخته شد و بانوی خانه وظیفه خویش را بخوبی انجام داد. همچنانکه گرده های نان داغ را از تنور بیرون می آورد، بدون اینکه انگشتانش بسوزد آنها را در دست چرخ میداد. مرحله اول این تشریفات تمام شد. اشکال بعد خوردن این نانها بود. گرچه بسیار گرسنه بودم ولی مجبور بودم آنها را با اکراه میل کنم، زیرا شاهد دستمالی شدن آنها با دست های سیاه و کثیف کدبانو بودم.

در راه پیمائی روز بعد، بارش باران به برف تبدیل شد و ما تردید داشتیم از اینکه بتوانیم در آنروز موفق به گذشتن از کوه های مرتفع شویم. بهر جهت هشت نفر از روستائیان تنومند به کار گرفته شدند تا با لگدکوب کردن برف راهی برای گذشتن اسبها باز کنند زیرا که جاده ای وجود نداشت.

خوشبختانه هنگامیکه به ارتفاعات صعود میکردیم هوا صاف شد، اما مشکلات و سختیهای که به هنگام پیشروی، با آن روبرو شدیم خارج از حد توصیف است. باوجود کوششهای مردان برای ایجاد يك راه عبور به علت سستی برف، اسبها مرتباً تا کمر در آن فرو میرفتند و نمیتوانستند از روی جای پاهای سفت شده بگذرند. در چنین شرایطی امکان سواری وجود نداشت، بنابراین همگی پیاده شده هرکس اسب خود را راهنمایی میکرد. مردان و اسبها پیوسته بر یخ و برف می لغزیدند، می افتادند، فرو می رفتند، و غوطه ور میشدند.

تمام منطقه را پوشش سفید رنگ يك نواختی دربر گرفته است. این پوشش نه تنها جاهای صاف بلکه چین خوردگی ها را فرا گرفته. این جا سلسله جبال مرتفع الوند بود، کوه روی کوه قرار گرفته و

در پشت آنها باز هم ارتفاعات بلندتری سر برافراشته بود که همه در شغل نقره‌ای مشابیهی پوشیده شده بودند.

نگاه کردن باین نواحی پر برف و یخ در انسان احساس سرما برمی‌انگیخت اما گروه ما هنوز سرما را حس نکرده بود. عرق از صورت‌هایمان جاری بود، درحالی‌که يك ستون بخار از دهان اسب‌هائی که در حال نفس زدن بودند به‌هوا برخاسته بود و کف‌های سفید زیر زین‌ها بسادگی نشان میداد که تا چه حد بر آنها اسبان فشار آمده است.

هنگامی که دانش‌آموز بودم با اشتیاق راه‌پیمائی آنیبال را از روی آلپ و پنین^{۳۸} و در سال‌های بعد با همان اشتیاق عبور ناپلئون را از روی سلسله‌جبال سنت برنارد^{۳۹}، سنیس^{۴۰} سیمیلون^{۴۱} (سنیلون؟) مطالعه کرده بودم. هرچند روایات مورخین به حقیقت نزدیک است اما من هرگز تصور نمیکردم که سپاهیان آنها با دشواریهای بسیار روبرو شده باشند تا اینکه تجربه شخصی واقعیت را بمن آموخت.

هنگام صعود به یکی از قله‌ها، همراهان روستائی‌ام اظهار داشتند که مشکلات عمده برطرف شده و از سوئی چون راهنمای من که از مادیان رود بود با این ناحیه آشنائی داشت، آنها درخواست نمودند که به‌خانه‌های خود بازگردند. چندسکه زر آنها را بسیار خوشحال کرد و با خاطری آسوده در بازگشت جا پاهای خود را دنبال کردند. با این حال ما در امتداد کوه در جایی که برف کم ترولی هنوز کوچکترین نشانه‌ای از جاده نبود براه خود ادامه دادیم. در این نقاط مرتفع وزش باد بحدی شدید بود که ما را در معرض خطر پرتاب شدن قرار داده بود اما با سرازیر شدن بداخل يك دره تنگ از سرمای شدید رهائی یافتیم.

باخارج شدن از آن دره، برخلاف کارتاژهای زمان گذشته که به جلگه‌های زیبای لمباردی^{۴۲} وارد شدند، ما وارد دره‌ای شدید که از يك نهر کوهستانی آبیاری میشد. این نهر در دهکده بزل که مقر کوچ‌نشینان لر است متوقف میشد. در اینجا بعد از کمی استراحت و خوردن غذا، از میان يك رشته کوه فرعی از نوع رستی و آهکی براه خود ادامه دادیم.

بعد از ترك كوهها بجلگه بروجرد فرود آمدیم. این جلگه پر از دهکده و مرتفع بود و در نزدیکی شهر به شماره و وسعت باغها افزوده میشد. بعد از غروب آفتاب به دروازه‌های بروجرد وارد شدیم. گرچه خستگی و پیچ و خم جاده مانع شده بود تا حساب دقیق راه‌پیمائی امروز را داشته باشیم، با این حال تا محل اقامت شب گذشته بطور تقریبی مسافت در حدود هشت فرسنگ بود.

فصل بیست و نهم

«ثروت زائیده زور است نه قانون، و در جایی که زورگوئی و غارتگری حکمفرماست، ثروت هیچگونه امنیتی را تضمین نمیکند» - دکتر کیت از گواه حقیقت دین مسیحی

توصیف لرستان كوچك - حدود آن - پیشكوه و پشتكوه - رشته کوههای الوند و طوق گیره و دلایلی مبنی بر اینکه اولی بزرگتر از دومی است - رشته کوههای موازی در سلسله جبال زاگروس - رودخانه ها - لرستان كوچك در زمان باستان نشیمن قوم کاسیت بود - انتی گون از لرستان عبور کرد و بعداً اعراب نیز به آنجا آمدند - مسافرت تیمور به لرستان هنگام حکمرانی اتابکان - والی های لرستان، گرجستان، کردستان و عربستان - رفتار والی لرستان هنگام تهاجم افغان ها به ایران - دسیسه های کنونی در بین اعضاء خانواده والی - تقسیم بندی طوایف و ایلات لرستان كوچك - طوایف پیشكوه - سلاسله (سلسله) دلفان - عمله - بالاگریوه - طوایف پشتكوه - فیلی و غیره - مالیات - محصولات ناحیه - شخصیت (لرها) - مذهب و آداب و رسوم - اسفند دود کردن به هنگام ورود مهمانان - رسمی مشابه که در شاهنامه فردوسی نقل شده همچنانکه در بین عربها از قدیم وجود داشته است.

لرستان كوچك از شمال به بروجرد و كرمانشاه محدود است، و از مشرق بوسیله رود دز از بختیاری (لرستان بزرگ) جدا می‌گردد. حدود آن در جنوب و مغرب بی‌ثبات است، زیرا طوایف لر در کوچ زمستانی‌شان بادهام‌های خود در دشت‌های دزفول که در قسمت جنوبی منطقه کوهستانی آنها قرار دارد پراکنده میشوند و از طرف غرب با کوچ‌نشینان عرب در مرز ترکیه در جلگه‌های پهنای آسوری برخورد می‌کنند.

لرستان كوچك به دو قسمت عمده یعنی لرستان پیشکوه و لرستان پشتکوه، تقسیم میشود که اولی در قسمت مشرق و دومی در مغرب رشته‌کوه‌های زاگرس قرار گرفته است.

خرم‌آباد که مرکز لرستان كوچك است در پیشکوه قرار گرفته و ساکنین آن مانند روستاهای دیگر يك جانشین هستند، در حالیکه اهالی پشتکوه جز سیاه چادر منزل دیگری ندارند و از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ میکنند.

احتمالاً لرستان باستانی کردستان، یکی از کوهستانی‌ترین مناطق ایران است. صرف‌نظر از سلسله‌جبال بزرگی که از گردنه طوق‌گیره^{۴۴} پیش میرود و پشتکوه و پیشکوه را از یکدیگر جدا میکند، در آنجا سلسله‌جبال مرتفع دیگری بطرف شمال شرقی وجود دارد که از کوه‌های الوند جدا شده و از میان خرم‌آباد و بروجرد گذشته و مانند اولی بطرف جنوب شرقی ادامه مییابد.

چنانکه در قسمت نهم ملاحظه شد در دامنه شمالی جبال فوق‌الذکر که احتمالاً الوند نامیده میشود دره‌های (دشتهای) سیلاخور چابلق و فریدن قرار دارد.

سلسله جبالی که از طوق‌گیره پیش می‌آید و بنام زاگروس شناخته شده بطور کلی عمده‌ترین جبالی است که بنظر می‌آید از کردستان تا سواحل خلیج فارس کشیده شده است. ولی اگر مقصود ما از کوه‌های مهم در نظر گرفتن ارتفاع آنها باشد سلسله جبال الوند (ارونتس باستان) که از همان جهت می‌گذرد بایستی برتری داشته باشد زیرا که مرتفع‌تر از آندو میباشد. در آنجا که قلل مرتفعی نظیر الوند در نزدیکی همدان، اشتران کوه نزدیک بروجرد، زردکوه در فاصله کمی از اصفهان و ناحیه کوهستانی

اردکان در فارس قرار دارد. من از ارتفاعات واقعی که وابسته به آن دو سلسله جبال است اطلاعی ندارم ولی بدلائل زیر تصور میکنم الوند مرتفعتر است:

هنگام گذشتن از کوههای خرمآباد به بروجرد نه تنها قلل این ارتفاعات از برف پوشیده شده بود بلکه قسمت اعظم این کوهها را برف در بر گرفته بود، در حالیکه باوجود فصل زمستان و ماه فوریه بر روی کوههای کیلان و جایدرکه که چند روز پیش از آنها عبور کردم، بجز حاشیه غربی جاده و قطعاتی بر روی قلل کبیرکوه در جای دیگر یا برف وجود نداشت و یا بصورت پراکنده دیده میشد، در ثانی چندین رود بزرگ که در لرستان جاری است. مانند رود دزفول و کشکان از سلسله جبال الوند سرچشمه می-گیرند نه از طوق گیره. در حالیکه سرچشمه قره سو، شاخه اصلی رود کرخه، از کوههای کردستان مخصوصاً در قسمت شمال است - و بهمین صورت سرچشمه کارون، جراحی و تاب هم از رشته کوهی است که دنباله الوند میباشد.

سراشیبی ناحیه از شمال به جنوب کاملاً مشهود است و به-آسانی از حرکت سریع رودخانه ها که در این مسیر جریان دارند معین میشود.

بالاخره تفاوت آب و هوا بین دو منطقه کاملاً محسوس بود و من این تغییرات جوی بین الوند و طوق گیره را با آنچه در فارس بین کتل دختر و کتل پیرزن احساس کردم یکسان میدانم.

در رشته کوه های زاگرس (بمعنی وسیع کلمه) یک رشته کوه های موازی و متوالی وجود دارد و الوند ستون فقرات آنها را تشکیل میدهد. در حالیکه کوه های دیگر هرچه بجانب شمال یا جنوب این رشته اصلی قرار گیرند از ارتفاع آنها کاسته میشود.

رشته کوه های الوند و همچنین طوقی در جهات مختلف به شاخه های متعدد تقسیم میشوند و لرستان را بصورت یک شبکه کاملاً کوهستانی درمیآورند که بوسیله دره های بریده شده و رودخانه های قابل ملاحظه ای آنها آبیاری میکند. این رودخانه ها عبارتند از:

رود دزفول یا دز که از نزدیکی بروجرد سرچشمه میگیرد و از پیوند آب دو نهر کوهستانی تشکیل شده که پس از عبور از نواحی ناهموار و کوهستانی وارد جلگه دزفول میشود، و پس از گذشتن از شهری بهمین نام و رسیدن به خرابه‌های شوش ناگهان به جنوب شرقی می‌پیچد و در بند قیر به کارون می‌پیوندد. بالارود: بالارود هم مانند شاپور یا رودشاور یکی از شاخه‌های فرعی رود دزفول است که هردو در نزدیکی خرابه‌های باستانی سوزا جریان دارند.

کرخه از چند نهر قابل ملاحظه که از نواحی مختلف مانند نهاوند، همدان، کرمانشاهان، و کردستان ایران، اردلان^{۴۵} سرچشمه میگیرند تشکیل شده است. این رود نیز از جاهای مختلفی که میگذرد در هر جا به يك نام خوانده می‌شود. چنانکه در کرمانشاه قره‌سو و پائین‌تر به گاماساب نامبردار است، و در نزدیکی خرابه‌های شوش کرخه نام دارد. شاخه‌های عمده آن در لرستان، کشکان (شاخه فرعی رود خرم‌آباد) و آب زال میباشد که هردو جریانی سریع دارند و از میان کوههای پیشکوه عبور میکنند.

لرستان همیشه یکی از سرکش‌ترین نواحی ایران محسوب می‌شده است. طبیعت کوهستانی ناحیه، فاصله آن تا مقر حکومت، نزدیکی آن بمرز ترکیه و بالاتر از همه خوی وحشی ساکنین آن همیشه برای دستگاه حکومتی مخاطره‌آمیز بوده است.

هنگامیکه منگوخان (منگوقاآن) برادر خود هلاکو را بحکومت ایران منصوب کرد، از جمله دستوراتی که باو داد نابودکردن لرها و کردها بخاطر غارتگری آنها در جاده‌های کوهستانی^{۴۶} بود.

در روزگار باستان لرستان کوچک بوسیله قوم کاسی مسکونی بود که استرابون^{۴۷}، آریان^{۴۸}، کورتیوس^{۴۹}، دیودور^{۵۰} آنها را غارتگران کوه‌نشین و وحشی توصیف کرده‌اند.

من نظریه ماژور راولینسون را مبنی براینکه انتیگون پس از شکست سپاهیاناش از ایومنس^{۵۱}، از خاک لرستان عبور کرده^{۵۲} است، برنظریه کشیش ف. ویلیامز که در این مورد تحقیقات استادانه‌ای انجام داده است، ترجیح میدهم^{۵۳}. بهر حال بحث درباره این مطلب از موضوع ما خارج است.

این تنها موردی نیست که لرستان از طرف قوای مهاجم مورد تعرض قرار گرفته است. در ابتدای فتح ایران بدست اعراب میخوانیم که اعراب بصری Boseri که خود را در اهواز مستقر نموده بودند، تحت فرماندهی لقمان بن مکران که از خوزستان تا کرخه قشون‌کشی نموده و در نهاوند سپاهیان ایران را شکست داد وارد ماد شدند. درحالیکه سردار دیگر عرب بنام ابن عبدالله نتوانسته بود به پیشروی از گذرگاه زاگرس در طوق گیره موفق شود.

میر خواند در ضمن «حوادث تاریخی سلاطین بویه» می‌نویسد که مرداویج به کمک ابوشجاع دیلمی لرستان را به سایر متصرفاتی که از ماکان شاهزاده سامانی گرفته بود ضمیمه کرد. ولی بنظر میرسد که این ناحیه برای مدت زیادی در تصرف او باقی نمانده باشد، زیرا بزودی پسران بویه یا ابوشجاع، مرداویج را مجبور نمودند که بنواحی گیلان و دیلم اکتفا کند اما درحالیکه آنها رؤسای نواحی جنوبی و غربی ایران شدند و جانشین سلسله سامانی در دستگاه خلیفه بغداد گردیدند.

از قرن بازدهم تا آخر قرن شانزدهم، لرستان بوسیله اتابکان خود یعنی سلسله خورشیدی اداره میشد ولی اطلاعات درباره آنها اندک و نامطمئن میباشد. D herbelot در کتاب خود بنام Bibliotheque Oriental ذکری از آنها بمیان نمی‌آورد. از قشون‌کشی تیمور به ایران درمی‌یابیم که این فاتح لرستان برای تنبیه ساکنین لرستان بغاطر غارت کردن کاروانهاییکه به مکه رفت و آمد میکردند، به آنها لشکرکشی نموده است.

به نقل قول از «تاریخ تیموریان» اثر De Guigne می‌پردازیم که چنین میگوید:

«در سال ۱۳۸۶ تیمور سپاهیان خود را جمع‌آوری کرد و بعد از عبور از جیحون بطرف عزالدین پادشاه کشور لر که با اتباع خود به اموال مسلمانان دست‌اندازی کرده کاروانی را از مکه، غارت کرده بود لشکرکشی کرد. تیمور با شتاب بطرف لرستان پیش رفت، و بروجرد و خرم‌آباد را که رهنان بدانجا عقب نشینی کرده بودند متصرف شد.

خرم آباد را ویران کرد و گروه زیادی از مردم آنجا را از قله کوهها به زیر انداخت. تیمور پس از فتح این ناحیه در جلگه نهادند به سپاه اصلی خود پیوست^{۵۶}.

در قرن شانزدهم شاه عباس کبیر که در ایران بدعت‌های تازه‌ای گزارد، عنوان اتابك را در لرستان كوچك منسوخ نمود و به حکمران این ناحیه لقب والی داد. از آن بیعد این نامگذاری بوسیله اعقاب حسین‌خان یعنی اولین کسی که این عنوان را دریافت نمود نگاهداشته شده است. پیش از این متذکر شدیم که چهار والی از تیول دارهای عمده شاه محسوب میشدند که عبارت بودند از والی گرجستان، والی کردستان یا اردلان، والی لرستان و والی عربستان یا هویزه. از این شاهزادگان خراجگزار فقط والیان کردستان و لرستان القاب خود را نگاهداشته‌اند هرچند که قدرت سابق خود را ندارند. من معتقدم که آخرین والی عربستان که در تاریخ از وی نام برده شده است همان کسی است که خائنانه تاج شاه سلطان حسین شاهزاده نگون‌بخت صفوی را تسلیم افغانها نمود. چنانکه والی‌های گرجستان در اواخر قرن هیجدهم از تهاجم خونین آغا محمدخان ضعیف شده و نتوانستند در مقابل حملات پی در پی ترکها و ایرانیان و دیگر دشمنان دیرینه خود مانند طوایف مسلمان قفقاز پایداری کنند. آنها خود را به روسیه که قبلاً با زنجیر ایمان بیک مذهب بهم پیوند شده بودند تسلیم کردند. به هنگام هجوم آوردن افغان‌ها به ایران، والی لرستان در يك لحظه مساعد و باره در صحنه تاریخ ظاهر میشود. علیمردان‌خان، والی لرستان، بواسطه دسیسه‌های دربار به کرمان تبعید شده بود و برادر کوچکتر او بجای وی منصوب گردید. اما هنگامیکه افغانها اصفهان را محاصره کردند شاه سلطان حسین که از لیاقت این مرد شریف آگاه بود او را احضار نمود و بفرماندهی کل قوای ایران که می‌بایستی در خوانسار گرد آیند منصوب ساخت. در آن لحظه بحرانی امکان داشت ایران از چنگ دشمن رهائی یابد اما حکمرانان ایالات با عدم قبول خدمت کردن زیر دست يك فرمانده لر رفاه مملکت را فدای غرور شخص خویش نمودند.

علیمردان خان یکه و تنها بغاطر نجات مملکت نهایت فداکاری و از خودگذشتگی را نشان داد. او به اندازه کافی غذا برای ساکنین محاصره شده اصفهان که از قحطی رنج می کشیدند فراهم کرد، و در رأس ۶۰۰۰ نفر از حشم لر خود در شرف وارد کردن مواد غذایی به اصفهان بود، که برادر کوچکتر او از روی حسادت به وی و افتخاری که بعد از انجام اینکار بآن خواهد رسید نقشه هایش را خنثی کرد. برادر از غیبت کوتاه علیمردان خان سوءاستفاده کرد و با سربازان لر از روی بی ملاحظگی به افغانها حمله برده تارومار شد و ۳۰۰۰ نفر از مردان او کشته شد و بقیه بازگشتند.

در دوره بعد بازم زمان تسلط افغان بر ایران می بینم که والی لرستان قادر به پایداری در مقابل پیشرفت ترکها که در قسمتهای غربی ایران به تهاجم پرداخته بودند نیست. والی برای مدتی با ۱۵۰۰۰ نفر به خوزستان عقب نشینی کرد درحالیکه احمد پاشا از بغداد وارد لرستان شد و خرم آباد را بتصرف درآورد. والی لرستان همراه با خانهای اهواز و شوشتر برای بیرون راندن سپاه ترکان از ناحیه خود نواحی بغداد را مورد تهاجم قرار داد و با این تمهید جنگی احمد پاشا را مجبور ساخت که بجای خود برگردد و لرستان را تخلیه کند.

در دوره زندگی محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه، کرمانشاه و لرستان زیر سلطه او قرار داشتند و چون او مرد فعالی بود نظم و ترتیب در این ایالات برقرار بود. ولی بعد از مرگ محمدعلی میرزا، لرستان تبدیل به يك ایالت، نافرمان شد و بی نظمی بسیار در آن بوقوع پیوست. حسن خان فیلی نماینده خاندان والی، وفاداری خود را نسبت به شاه بجا نیاورد و برای مدتی نسبتاً طولانی چون يك رئیس مستقل عمل نمود. دولت ایران مانند تمام دولتهای ضعیف بهنگامیکه نمیتوانند قدرت خود را تحمیل کنند، با ایجاد دسیسه و پراکندن تخم نفاق در بین اعضاء خاندان والی برای تضعیف او کوشش کرد. بر اثر نامه ای که گفته شده میرزا بزرگ، حاکم قبلی لرستان به خط علی خان، پسر بزرگ والی بعنوان برادر کوچکش احمدخان جعل نمود و از او خواست که بر علیه پدرشان

توسطه کنند، سؤ تفاهمی بین حسنخان و پسرانش بوقوع پیوست. این نامه عمداً بداخل چادر پیرمرد انداخته شد و او با فهمیدن مندرجات آن فوراً پسرانش را بازداشت کرد. علیخان و احمدخان وسیله‌ای برای فرار پیدا کردند و به میرزا بزرگ پناهنده شدند تا آنها را حمایت کند. جدالی رخ داد که در نتیجه آن والی پیر مجبور شد بطرف صحرای عربستان بگریزد. بعد از آن بین پدر و پسران رفع اختلاف شد و حسنخان تا وقتی که زنده بود در پشتکوه به مخالفت با اولیای امور ایران ادامه داد. پس از مرگ او پسرانش بمخالفت با یکدیگر برخاستند. شایستگی حیدر علیخان سومین پسر والی او را وارث عنوان پدر کرد و نمایندگان شاه در لرستان آنها تصدیق نمودند. درحالی که برادران بزرگتر یعنی علیخان و احمدخان به اعراب مقیم دشت‌های آسوری مرز ترکیه پناهنده شدند.

اندکی پیش از آنکه از لرستان کوچك دیدن کنم، این ناحیه در آشوب بود و تمام طوایف سربه شورش برداشته بودند ولی خبر رسیدن معتمد حکمران، با سپاه و توپخانه تا حدی آنها را بحالت ترس نگاهداشت. همچنین ورود چند هنگ سرباز به حاجی ملااحمد (قائم مقام معتمد در لرستان) این فرصت را داد تا شش یا هفت توشمال یا رؤسای جزء لر را که بعنوان گروگان برای پرداخت مالیات قانونی دولت توقیف شده بودند نگاه دارد. لرستان کوچك به پیشکوه و پشتکوه تقسیم شده است. طوایف عمده که در پیشکوه سکونت دارند عبارتند از:

- | | |
|----------|--------------|
| طوایف لك | ۱- سلسله |
| | ۲- دلفان |
| طوایف لر | ۳- بالاگریوه |
| | ۴- عمله |

هریک از این طوایف تقسیمات جزء دارد که میتوان نام آنها را در جدولی که ماژور راولینسون در جلد نهم Royal Geographical Society's Journal نشان داده است مشاهده نمود. من با اجازه آنها در اینجا نقل میکنم، بخاطر اینکه بسیار رضایت بخش و جالب است،

شکی ندارم که برداشت درستی است از ساکنین لرستان، فقط چند اختلاف در شماره خانوار یا خانواده‌های چند طایفه مشاهده کرده‌ام. از طرفی به آسانی می‌پذیرم که نمیتوانم ضامن صحت آمار خود نیز باشم زیرا فرصت رسیدگی به آنها را نداشتم.

طوایف سلسله دلفان که لك هستند در حدود ۳۰۰۰ خانوار یا خوانواده میباشند. گرچه طایفه دلفان نصف بیشتر را تشکیل داده است ولی اولی پر قدرت‌تر و احتمالاً سرکش‌تر بحساب می‌آید. تعداد طایفه عمله در سابق زیاد بوده است ولی از زمان آقامحمدخان مؤسس سلسله فعلی قاجار که آنها را بفارس منتقل کرد روبکاهش نهاد. بعد از مرگ آقا محمدخان قسمت بزرگی از آنها بازگشتند ولی در حقیقت قدرتشان از میان رفت. آنها به‌ویژه در دهکده‌های اطراف خرم‌آباد در کوه‌دشت رودبار و جزو اینها سکونت گزیدند. به علت زندگی يك جانشینی تعداد آنها از دیگران بیشتر است و چون بی‌درنگ تحت نفوذ دولت قرار گرفته‌اند از طرف همسایگان خود که استقلال بیشتری دارند به دیده حقارت نگریسته میشوند. يك پیرمرد عشایری از طایفه سلسله با استمراء بمن گفت که عمله‌ها جبرپرست (زور دوست) هستند و همیشه از در اطاعت تسلیم هرگونه زوری میشوند خوب یا بد. در حالیکه دیگر طوایف لر به آسانی به ستم تن در نمیدهند. شماره آنها بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ خانوار برآورده شده است که بنظر ما کمی ناچیز می‌آید.

طوایف بالاگریوه گرچه از نظر تعداد زیادنیستند و از ۴۰۰۰ خانوار تجاوز نمیکنند با این حال فوق‌العاده سرکش هستند. عمله و بالاگریوه از تقسیمات بزرگت لر است.

طوایف پشتکوه که عنوان فیلی دارند از طوایف پیشکوه کم جمعیت‌تر میباشند. ماژور راولینسون آنها را در حدود ۱۲۰۰۰ خانوار تخمین زده است. آنها مرکب‌اند از کرد، دیناروند، شوهان، کلهر، بدرائی و مکی.

غیر از طوایفی که ذکر شد در جلگه هرو بین بروجرد و خرم‌آباد دو طایفه باجلان ۵۵ و بیرانوند سکونت دارند که از خانواده لك

میباشد.

مالیات لرستان در سال ۱۸۳۷ بر روی ۶۰۰۰۰ تومان ثابت بود ولی از آن ببعد به ۸۰۰۰۰ تومان افزایش یافته، چنانکه بر پشتکوه، ۲۰۰۰۰ تومان و پیشکوه ۶۰۰۰۰ تومان مالیات بسته شده است. ساکنان آنجا شکایت دارند که بر آنها اجحاف میشود و شاید شکایتهای آنها بدون دلیل هم نباشد. زیرا غیر از مالیاتهای سلطنتی (دولتی)، حکمران و توشمالها (خوانین جزء)^{۵۶} هرگاه بتوانند آنها را تحت فشار قرار میدهند. بنابراین جای تعجب نیست از اینکه هرگاه لرها در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند مقاومت کنند، با عزمی استوار مخالفت خود را نشان میدهند.

محصولات منطقه

بجز حومه خرم آباد، کوهدشت، هرو و چند جای دیگر، در منطقه لرستان چندان زراعت نمیشود زیرا ساکنین آن در بیشتر نواحی زندگی شبانی دارند و بطور عمده از فرآوردههای دامی خود گذران میکنند.

ساکنین لرستان بازارهای بروجرد، نهاوند، همدان و کرمانشاه را با محصولات نظیر گوشت گوسفند، پنیر و کره که از دامهای بیشمار خود بدست میآورند همچنین مقدار زیادی ذغال که در نواحی جنگلی تهیه شده و با گاوهای نر و الاغ حمل میشود رونق میبخشند. لرها همچنین درآمد قابل توجهی از راه تولید قاطر که در سرتاسر ایران بخوبی شناخته شده است بدست میآورند هرچند که قاطرهای شوشتر و دزفول از آنها بهتر است. زنان ایلپاتی در بافتن قالی که پشم آن را از گوسفندان خود فراهم میکنند، در تهیه پوشش نمدی اسبها هم مهارت دارند و نیز پارچههای خشنی که از موی بز بافته میشود و برای افراشتن سیاه چادرها بکار میرود میبافند. از این پارچهها خورجین^{۵۷}هایی نیز ساخته میشود که برای حمل کالا در سراسر ایران بکار می رود و لرها خود برای حمل ذغال ببازار از آن استفاده میکنند. در جنگلهای لرستان نیز مانند جنگلهای بختیاری درخت

آلبالوی وحشی می‌روید. از چوب این درخت چپق ساخته میشود که بیفداد و دیگر نواحی ترکیه صادر میشود. این درختان در نواحی داخلی ایران هم وجود دارند. پوست سمور از صادرات دیگر این منطقه است.

صفات لرها

لرها (گاهی لرستانی نامیده میشوند^{۵۷}) مانند همسایگان بختیاری خود به غارت‌گری عادت کرده‌اند ولی نه به شدت آنها. همچنین لرها به‌خلاف بختیاریمها بصورت دسته‌های کوچک به غارت می‌پردازند. فزون براین، آنها در روش حمله نیز با یکدیگر متفاوتند چنانکه لرستانی‌ها پیاده به حمله می‌پردازند در حالیکه بختیاری‌ها اینکار را سواره و با تاخت و تاز انجام میدهند.

در نتیجه این وضع، مسافرت کردن به لرستان شاید از هر نقطه دیگر در ایران نا امن‌تر باشد. اما این فقط يك عقیده رایج است. آنچه که به من مربوط میشود باید منصفانه بگویم که شکایتی از لرستانی‌ها ندارم. زیرا با اینکه هیچگاه بیش از سه یا چهار مرد همراه نبود هرگز لرها به من آزاری نرساندند و برعکس هر جا که رفتم با مهمان‌نوازی آنها روبرو شدم. درست است که من در زمانی مساعد، یعنی هنگامی که انتظار ورود حکمران به لرستان میرفت در منطقه مسافرت میکردم و احتمالاً این امر موجب گردید که اهالی به يك مسافر اروپائی اهانت نکنند. اما چنین ترسی برای طوایف سرکش که تصمیمات خود را در يك لحظه و بدون آینده‌نگری اتخاذ میکنند بعید بنظر میرسد.

در سال ۱۳۸۷ که با چند نفر از همراهانم به کرمانشاه مسافرت میکردم، بمن گفته شد تا دیروقت بیرون نباشم زیرا لرستانی‌ها پس از فروش ذغال در نهاوند و همدان و بهنگام بازگشت به کوه‌ها، در کمین مسافران می‌نشیند و در لحظه مساعد با گرزهای سنگین به آنها حمله‌ور میشوند.

پس از گذشتن از اسدآباد در هوای تاریک و روشن عصر به دسته‌ای با مشخصات مذکور برخورد کردیم. آنها از ما خواستند

آهسته قدم برداریم تا بما به پیوندند، زیرا اظهار داشته که ناحیه ناامن است. اما همانطور که با چابکی از پهلوی آنها گذشتم راهنمای من نصیحت کرد که بخواسته آنان اعتنائی نکنم زیرا اشخاصی بودند که می‌بایست از آنها دوری جست. بهر حال آنها اغلب در بعضی از گردنه‌های باریک در نزدیک جاده به کمین می‌نشینند، و قبل از اینکه مسافران از وجود آنها آگاهی یابند و از خود دفاع کنند، مانند یک جانور درنده حمله‌ور میشوند.

مذهب و آداب و رسوم

من به اندازه کافی در میان لرها نبوده‌ام تا بتوانم اطلاعات درستی از عقاید مذهبی آنها جمع‌آوری کنم. اما بطور کلی آنها درباره اصولی که توسط پیامبر اسلام که ظاهراً به او ایمان دارند و پیرو مذهب شیعه می‌باشد، بسیار جاهل و بی‌تفاوت می‌باشد. با در نظر گرفتن آداب و رسوم و عادات آنها، میتوان گفت که لرها بطور کلی با سایر طوایف کوچ‌نشین ایران شباهت دارند. از گوسفندهایشان مواظب می‌کنند و برحسب فصل از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند.

چون لرها بندرت اروپائیان را در میان خود می‌بینند، آنها را بسیار کنجکاو و حتی گستاخ و کم‌تر از ده‌نشینان خجول یافتیم. اما همیشه آماده خدمت و یاری دادن به مسافری که برحسب اتفاق به اردوگاه آنها وارد شود می‌باشند. با وجود آنکه آنها به دزدی و گردنه‌زنی اشتهار یافته‌اند با این حال من همیشه بخاطر مهمان‌نوازی‌های بی‌ریای آنها، و بخاطر اینکه مرا از صمیم قلب می‌پذیرفتند، ضمن سپاسگزاری، همیشه به نیکی از آنها یاد خواهم کرد. مهمان‌نوازی لرها کیفیتی است که در اروپا به دست تمدن از میان رفته است.

اغلب هنگامی که به چادر ایلپاتی‌ها (کوچ‌نشینان) نزدیک میشوی، زنانی را می‌بینی که برای مهمان‌گریه گیاهان خوشبو^{۵۸} دود میکنند و این نشانه خوش‌آمدی است که از صمیم قلب می‌گویند. آقای ریچ چنین عمل مشابهی را در بین کلدانی‌ها در کردستان

مشاهده کرده است.

این رسم بایستی خیلی قدیمی باشد زیرا می بینم که فردوسی هم در توصیف دورانهای اولیه پهلوانی در ایران به آن اشاره میکند. چنانکه وقتی سه پسر فریدون، پادشاه ایران، برای انتخاب همسر به میان اعراب رفتند چنین عملی انجام داده شد.

حواشی و توضیحات مترجمین

۱- این کلمه در متن بفارسی نوشته است. (م)

2- Kureh - Dukhtar

3- Grant

4- Fotherinham

5- Gulam

۶- این یازده نفر یا بمبارتی سیزده نفر از طایفه بهاروند بوده‌اند که ماجرای آنها در تاریخ لرستان خواهد آمد. (م)

۷- رك:

Herodotus, Translated by Laurent, Volum 1, p. 284 (نویسند)

۸- مترجم تاکنون به‌چنین اسمی برخورد نکرده است. بعید نیست این اردوگاه به‌دیرکوندها تعلق داشته و شباهت اسمی هم خیلی زیاد است. (م)

۹- در زبان لری گاهی اردوگاه را کرنک مینامند. مینورسکی می‌نویسد که این کلمه از زبان مغولی اقتباس شده است (بنگرید: مقاله مینورسکی درباره لرها که بوسیله مترجم بفارسی برگردان شده است). (م)

10- Dumb - Shah

۱۱- یقیناً منظورش چم گرداب است زیرا چشمه‌ای با این نام در حوالی پل تنگ وجود ندارد. (م)

12- Keilun

۱۲- لرها آنرا تنگ للم Lelam مینامند. (م)

۱۴- ماژور راولینسون درباره خرابه‌های این شهر ساسانی در جلد نهم مجله انجمن جغرافیائی که در سال ۱۸۳۹ بچاپ رسیده توضیحاتی داده است (نویسنده). مقاله راولینسون بوسیله مترجم بفارسی برگردان و بچاپ رسیده است. (م)

۱۵- این دریاچه همان گری بلمك Gori-Balmak است که در چند کیلومتری جنوب پلدختر قرار داشت و چند سال پیش با حفر آبروهائی آنرا خشکاندند.

- در چند کیلومتری غرب‌گری بلمك دوسه دریاچه كوچك وجود دارد كه در زبان محلی آنها را گری Gori مینامند. (م)
- ۱۶- در متن Daliye نوشته شده است ولی لرها آنرا دلیج مینامند. (م)
- 17- Peru - Periz
- 18- Chul - Hul
- ۱۹- یعنی گودال خشك شده. (م)
- 20- Zohab
- ۲۱- ارزش صاحبقرانی تقریباً کمی کمتر از يك شلینگ است (نویسنده).
- 22- Pliny's "Natural History," Translated into French by Sivry, Tom II. Liv., Chap. 27, p. 803 (نویسنده)
- ۲۳- خرابه ارجان یا ارگان در نزدیکی بهبهان قرار دارد. (م)
- 24- Piri-Shahin-Shah
- ۲۵- در متن نوشته شده است ولی لرها این ده را «چم گرخ» مینامند.
- ۲۶- این ده امروزه تیر بازار نامیده میشود، بدون شك دوبره آنرا اشتباهاً ضبط ضبط کرده است. (م)
- ۲۷- امروزه ده محسن نام دارد. (م)
- ۲۸- منظورش ماسور است. (م)
- ۲۹- این سنگ نبشته مربوط است به امیر اسپهسالار برسق از خاندان برسقیان لرستان مشهور به طغرل تکین ابوسعید. موضوع آن بخشش وجه که چرانی (علف‌چر) به ساکنان شاپور خواست و تحریم پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان است. متن این کتیبه که هرتسفلد از آن نسخه برداری و برای مینورسکی فرستاده بوده است در یادداشت‌های قزوینی ج ۳ ص ۷۳-۷۵ چاپ شده: بوسیله مرحوم قزوینی خوانده شده و مطالب آن باین شرح است:
- بسم الله الرحمن الرحيم. در عهد سلطان شاهانشاه مغيث الدنيا و الدين الاسلام والمسلمين ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملكشاه يمين امير المؤمنين خلد الله سلطانه امير اسفہسالار كبير ظهير الدين والدوله معين الاسلام والمسلمين ابوسعيد برسق بن برسق ابن حسنويه و رسم بد كه بشابرخواست می‌ستندومه... بود مجتازان و مردمان از... و با شكایت بودند و هم رسم كهچرائی (كهچرائی) كرهه (درهم) بشابرخواست می‌ستندند بغيرمی... دان از خرگاه بودن... رسم بد... این معاملت... سپرتهائیکه بسبب ابتفاء لمرضاء الله تعالى و طلبا لثوابه و آمنة من عقابه و در آن نظر کردند ثبات دولت قاهره ثبتها خواست و زاد آخرت جست تا خلق خدای تعالی از این رسم دور پدارمن و آسوده باشند و بمراد فی سبیل الله میشوند... میکند و برنگاه داشت (پکار داشت) این... آن رسم بدرود قمن بدله بعد باسمه الله

على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم و امر بذلك برسق فى سنة ثلث عشر و خمسمائه لمن اله...).

(برداشت از جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان - صفحه ۲۲۷) مترجم همچنین رجوع شود به مجله راهنمای کتاب شماره ۵ سال ۹ و نامه مینوی ص ۵۶.

30- Kedkhudas

31- Divan Kkaneh

۳۲- نویسنده نقش فراورده‌های دامی را در تجارت خرم‌آباد نادیده گرفته است. (م)

33- Kion

34- Marvan

35- Rumili

۳۶- Khushi-Ru به معنی رودخانه خشک است (نویسنده)

۳۷- چونه‌ها را Kiziks مینامند (نویسنده)

38- Appennines

39- St. Bernard

40- Cenis

41- Simplon

42- Lambardy

43- Buzihul

44- Taugh-Girrah

۴۵- در سال ۱۸۳۷ از سرچشمه اصلی قره سو که در آنجا شهر کوچکی در دامنه کوه ساخته شده دیدن کردم، در خارج از این شهر آبهای قره‌سو با فشار زیاد از شکافهای کوه و از میان لایه‌های مختلف بیرون می‌آید. حجم آب بسیار زیاد است، و درست درپائین شهرک تمام این‌ها بیکدیگر می‌پیوندند، ورود بزرگی را تشکیل می‌دهند که قبل از اینکه وارد جلگه ماهیدشت در نزدیکی کرمانشاه شود، با عنوان قره‌سو در امتداد دشت جریان دارد.

متأسفم که در حال حاضر نمیتوانم نقشه کامل جریان رودهای مختلف کردستان و لرستان و جهت رشته کوه‌ها را از روی آنچه که برای اطلاع من، بوسیله چند تن از دوستان کردستانی‌ام کشیده شده بود تهیه کنم.

46- See in Collection Orientale-Raschid-el-Din's «Histoire de Mongls de la Parese» Tr. Par Quatremere, Tom i., p. 143

47- Strabo

48- Arrian

49- Curtius

50- Diodorus

51- Eumenes

52- Journal of the Royal Geographical Society. Vol. 9 p. 91

۵۳- رك: «Two Essay on the Geography of Ancient Asia» Rev. Willams
1829. p. 45

۵۴- رك:

De Guigne's «Histoir General de Huns, Tom iv., Lib., XX., p. 22

۵۵- باجلان‌هائی را که در زهاب دیدم اهل سنت میباشند و معتقدم که از نسل
ترکها هستند (نویسنده)

۵۶- توضیح رباره توشمالها: چنین بنظر می‌آید که لغت توشمال از زبان مغولی
و هنگام فتح لرستان بدست مغول وارد این منطقه شده است. تا جائیکه میدانم
در نواحی دیگر ایران، این کلمه بکار نمی‌رود و معادل آن اصطلاحاتی نظیر
کدخد، شیخ، ریش‌سفید و آق‌سقال وجود دارد که برحسب زبانی که طوایف
صحبت میکنند بکار برده میشود. (نویسنده)

۵۷- به زبان محلی هور نامیده میشود. (م)

۵۸- اهالی کرمانشاه آنها را باین نام خوانده‌اند و بهمین صورت آنها بومیان
کردستان ایران یا اردلان را کردستانی مینامند، و عنوان کرد بطوایفی اطلاق
میشود که از این قوم هستند و در ولایت آنها سکونت دارند. (نویسنده)



